



<https://bidaran.info>

فاش‌گویی در پیشگاه مرگ

بارید گلشیری

شنبه ۳۰ نوامبر ۲۰۲۴



دانسته‌های ما درباره‌ی قتل‌های سیاسی - حکومتی از نادانسته‌هایمان بسی کمتر است. بی‌تردید نقش اصلی را حکومت، یعنی آمر و سازمان‌دهنده‌ی قتل‌ها، بازی کرده است، با لاپوشانی نظام‌مند و سلب کردن حق دانستن. پافشاری بر حقیقت و عدالت درباره‌ی قتل‌های دگراندیشان و روشنفکران و هر قتل حکومتی یا سیاسی دیگر وظیفه‌ایست که دادخواهان و بازماندگان به دوش می‌کشند. از همین رو از هر کسی که حفره‌ای در هر جای این سلسله‌مقالات می‌بیند خواهش می‌کنم به ما اطلاع دهد و ما را در نزدیک‌تر شدن به حقیقت که راه دادخواهی نیز هست همراهی کند.

در بیست‌وششمین سالگرد جنایت قتل‌های سیاسی در سال ۱۳۷۷، بیداران «فاش‌گویی در برابر مرگ» نوشته‌ی کاووشگرانه‌ی بارید گلشیری، گورنگار و منتقد را منتشر می‌کند. پاره‌ی نخست این زنجیره نوشتارها، «نقش کاربه‌دستان وزارتی و غیر وزارتی در قتل‌های سیاسی - حکومتی» بازنگری ژرفی است بر پرونده‌های قتل‌های سیاسی حکومتی و دستگاه سرکوب و ترور در درون و برون کشور. انجام عدالت بدون دستیابی به همه‌ی حقیقت ناشدنی است. بیداران پذیرای هر نقد، انگار و کوششی است که همیار آماج دادخواهی برای حقیقت و عدالت باشد.

بیداران



بخش نخست: نقش کار به دستان وزارت و غیر وزارت در قتل‌های سیاسی - حکومتی
(پاره‌ی یکم)

لبت کجاست که خاک چشم به راه است
محمد مختاری



مزار زنده‌یاد محمد جعفر پوینده در گورستان امامزاده طاهر، کرج. عکس از نگارنده



آنچه درباره‌ی آمران و عاملان قتل‌های سیاسی - حکومتی سال ۱۳۷۷ می‌دانیم ثمر پیگیری‌ها و افشاگری‌های دادخواهان است. اما آنچه اغلب مغفول مانده نقش نفوذی‌ها در حذف‌های سازمان‌یافته بوده است. بازماندگان و دادخواهان و دگراندیشان از نقش این نفوذی‌ها بسیار گفته‌اند، اما به‌ندرت چیزی مکتوب شده است. این متن در گفت‌وگو با بسیاریانی، از جمله (به ترتیب حروف الفبا): ایرج مصداقی (پژوهشگر و فعال حقوق بشر و از جانب‌دربندگان اعدام‌های سال ۱۳۶۷ و از هواداران پیشین سازمان مجاهدین خلق ایران و منتقد سرسخت امروز آنان)، بهروز خلیق (عضو رهبری حزب چپ ایران و پیش‌تر چندین دوره مسئول هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فداییان خلق ایران - اکثریت)، پرستو فروهر (هنرمند تجسمی و کنش‌گر و فرزند زنده‌یادان داریوش و پروانه فروهر)، حافظ موسوی (شاعر و از اعضای کانون نویسندگان ایران)، دل‌آرام (نام مستعار، از اعضای پیشین سازمان فداییان خلق ایران - اکثریت و از جانب‌دربندگان اعدام‌های سال ۱۳۶۷)، شهره بدیعی (همسر زنده‌یاد نوری دهکردی، به قتل رسیده در ترور میکونوس)، شیرین عبادی (حقوق‌دان، برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل و از وکلای قتل‌های سیاسی - حکومتی سال ۷۷)، سیما صاحبی (همسر زنده‌یاد محمدجعفر پوینده)، فرج سرکوهی (منتقد ادبی و روزنامه‌نگار و عضو دیرین کانون نویسندگان ایران)، کاظم کردوانی (پژوهشگر و جامعه‌شناس و عضو دیرین و دبیر پیشین کانون نویسندگان ایران)، محمدحسین (نام مستعار، از اعضای پیشین فداییان خلق ایران - اکثریت)، نازنین پوینده (نقاش و تنها فرزند زنده‌یاد پوینده) نوشته شده است. (۱) هر آنچه از زبان ایشان می‌خوانید، سخن ایشان است و به تاییدشان رسیده است.

برخلاف رسم معمول روزنامه‌نگاری که فقط نقل‌قول‌های مصاحبه‌شونده را برای تصدیق به او می‌دهند، من تمام مقاله را برای تمام کسانی که گفته‌هاشان را می‌خوانید فرستادم تا متنی که می‌خوانیم حاصل تبادل نظر باشد و گاه حتی بر سر یک کلمه بحث‌ها کرده‌ایم. برای یافتن حقیقت با بسیار کسان دیگری نیز صحبت کرده‌ام که نامشان - تا زمانی که خود بخواهند - در نزد من محفوظ است. همین‌جا از خوانندگان این مقاله تمنا می‌کنم که به یاد داشته باشند که اکنون بخش نخست در پیش چشم‌شان است و ناگفته‌هایی اگر هست، ممکن است در بخش‌های بعدی که منتشر خواهد شد، گفته شود. پس از انتشار کامل این سلسله‌مقالات و رسیدن نقدها و شواهدی که خوانندگان و شاهدان و دادخواهان برایمان خواهند فرستاد، حفره‌هایی پُر خواهد شد و آن زمان این سلسله‌مقالات به صورت کتاب منتشر خواهد شد.

دانسته‌های ما درباره‌ی قتل‌های سیاسی - حکومتی از نادانسته‌هایمان بسی کمتر است. بی‌تردید نقش اصلی را حکومت، یعنی آمر و سازمان‌دهنده‌ی قتل‌ها، بازی کرده است، با لاپوشانی نظام‌مند و سلب کردن حق دانستن. پافشاری بر حقیقت و عدالت درباره‌ی قتل‌های دگراندیشان و روشنفکران و هر قتل حکومتی یا سیاسی دیگر وظیفه‌ای است که دادخواهان و بازماندگان به دوش می‌کشند. از همین رو از هر کسی که حفره‌ای در هر جای این سلسله‌مقالات می‌بیند خواهش می‌کنم به ما اطلاع دهد و ما را در نزدیک‌تر شدن به حقیقت که راه دادخواهی نیز هست همراهی کند.

درباره‌ی قتل‌های سیاسی - حکومتی پاییز ۱۳۷۷، رونویسی‌هایی که وکلای پرونده و پرستو فروهر از پرونده کرده‌اند اهمیت تاریخی شگرفی دارد. برای آنان که کمتر این پرونده‌های سیاسی را دنبال کرده‌اند باید توضیح بدهم که این اسناد چه هستند.

عکس‌برداری از یا کپی‌کردن پرونده ممنوع بوده است. از این رو وکلای قربانیان، یعنی ناصر زرافشان، شیرین عبادی، احمد بشیری، ناصر طاهری، علی اکبر بهمنش، و پرستو فروهر - که درست برای همین کار به ایران شتافته بود - طی ده روز از هشت صبح تا اذان ظهر فرصت رونویسی از بخش‌هایی از پرونده را داشتند. این مجال ده‌روزه مکتوب و رسماً توسط قاضی به وکلا ابلاغ شده بود.

گفته‌های پرستو فروهر و شیرین عبادی را با هم تطبیق داده‌ام تا شرح دقیق‌تری از آن ده روز به دست بدهم: برگ‌های پرونده، بازجویی از متهمان، نوشته بر برگ‌های رسمی با سربرگ سازمان قضایی نیروهای مسلح بوده است در - چنان‌که پرستو به یاد می‌آورد - دوازده یا سیزده زونکن قطور و بزرگ. برگ‌ها به ترتیب زمانی در این زونکن‌ها چیده شده بودند. این زونکن‌ها در گاو صندوق رئیس دادگاه، قاضی محمدرضا عقیلی، نگهداری می‌شدند. برای گرفتن هر جلد آن پرونده می‌بایست از رئیس‌دفتر قاضی آن را طلب می‌کردند و برای تحویل گرفتن (اگر در دست دیگری نبود)، رسید تحویل را امضا می‌کردند و موقع پس دادن باز امضا می‌دادند. برگ‌های پرونده مغشوش بود، زیرا سه مرتبه شماره‌گذاری شده بودند. دلیل آن این بوده است که برگ‌هایی از پرونده حذف - یعنی به معنای دقیق کلمه «سانسور» - شده بودند تا اطلاعات بسیار مهمی را از وکلا و پرستو فروهر پوشیده دارند. در هر نوبت حذف و سانسور برگ‌ها را از نو شماره‌گذاری کرده بودند و اعداد قبلی را خط زده بودند. عبادی می‌گوید که اعتراض‌های مکرر او به مغشوش بودن پرونده و درخواست‌های مکرر او برای رؤیت آن‌همه نواقص راه به جایی نبرد. چنان‌که او می‌گوید، حتی مرتب کردن پرونده خود زمان‌بر بود. و باز مضاف بر این سنگ‌اندازی‌ها، هر روز رأس اذان ظهر ایشان را بیرون می‌کردند که می‌خواهیم درها را ببندیم.

بخشی از این رونویسی‌ها اول‌بار در وبسایت «مرز پرگهر» (۲) منتشر شده است، و چنان‌که می‌دانیم، اسنادی که به نظر سوادبرداران رسید، نواقص فراوان داشت، از جمله اعترافات مفصل سعید امامی که چون خود او از پرونده حذف شده است. آنچه را «مرز پرگهر» منتشر کرده بود با رونویسی‌هایی که وکلا و پرستو فروهر از بخش‌هایی از پرونده کرده‌اند تطبیق دادم و به اختلافاتی جزئی برخوردم. اما، و از همه مهم‌تر، «مرز پرگهر»، با ذکر «ادامه‌ی اظهارات عمدتاً در ارتباط با سناریوسازی و اختلافات و دعاوهای درونی بین درّی و موسوی و بین جناح‌های درگیر دعواست»، از انتشار مابقی اسناد صرف نظر کرده است. باید این را هم بگویم که نگارنده به خط‌خوردگی‌ها - برای پوشاندن نام یا لقب خامنه‌ای - نیز توجه کرده است. از این رو، در این مقاله ناگفته‌ها و نادانسته‌هایی از قتل‌های سیاسی - حکومتی برای نخستین بار منتشر می‌شود. عبادی پس از خواندن این متن به نگارنده می‌گوید: «آنچه در پرونده خوانده بودم عیناً اینجا آمده است.» اسنادی که این وبسایت منتشر کرد عیناً در آثار دادخواهانه‌ی دیگران، از جمله کتاب ترور به نام خدا از پرویز دستمالچی، آمده است و مابقی آن اسناد مسکوت و مکتوم بوده است تا امروز. نیز در این بیش از دو دهه - که پرداختن به قتل‌های سیاسی و حکومتی بخشی از کار و زندگی هرروزه‌ی من بوده است - تلاش کرده‌ام با تحقیق و گفت‌وگوهای فراوان سره را از ناسره تشخیص دهم تا در آن حد که در توانم است به حقیقت نزدیک شوم.



بخشی از گروه عملیاتی وزارت اطلاعات که به آن می‌پردازم دست‌کم از دوران هاشمی رفسنجانی و علی فلاحیان و معاون‌اش، سعید امامی (اسلامی/ حاج‌آقا حسینی)، فعال بوده‌اند. قتل‌های سیاسی - حکومتی را اگر نه تا اعدام‌های فراقضایی پشت‌بام مدرسه‌ی رفاه، دست‌کم تا قتل زنده‌یادان پیروز دوانی، مجید شریف، حمید و کارون حاجی‌زاده در همان سال ۱۳۷۷ و تا پیش از آن، تا قتل زنده‌یادان غفار حسینی، ابراهیم زال‌زاده، کاظم سامی، شمس‌الدین امیرعلائی، عبدالرحمان قاسملو، احمد میرعلایی، علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، عبدالرحمن برومند، ماموستا ربیعی، شاپور بختیار و بسیاری دیگر می‌توان پی گرفت، قتل‌هایی حکومتی و نظام‌مند که به زعم من همچنان نیز ادامه دارند.

شیرین عبادی گفته است که عاملان قتل‌های حکومتی سال ۷۷ شگفت‌زده بودند که اصلاً چرا دستگیر شده‌اند و گفته‌اند که عملیات‌های آن‌ها به آن چهار قربانی (زنده‌یادان پروانه اسکندری، داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده) خلاصه نمی‌شده است. نیز به نقل از رسول کاتوزیان (معروف به رسولی) در پرونده‌ی قتل‌های حکومتی به تاریخ ۰۶/۰۲/۱۳۷۹ آمده است:

«با توجه به سابقه‌ی این گونه کارها در وزارت می‌بینیم که هیچ‌گاه در طول عمر وزارت [اطلاعات] که هر سال در پیش‌بینی سالانه‌ی برنامه‌ی کاری موضوعات که به تأیید وزیر وقت می‌رسید، هر کدام یک یا چند حذف فیزیکی را در برنامه پیش‌بینی نموده و به کابینه‌ی وزیر می‌رسیده و در طول سال حذف‌ها انجام می‌گرفته که اکثراً مورد تشویق و تمجید قرار می‌گرفتند».

و نیز چنان‌که شیرین عبادی بارها گفته است، یکی از قاتلان فروهرها در بازجویی گفته بود که اصلاً چرا از او بازجویی می‌کنند، زیرا نه تنها دستور را اجرا کرده بوده، بلکه برای آن‌که عملیات پس از ساعت اداری انجام شده بوده، اضافه‌حقوق هم دریافت کرده بوده است و فیش‌اش هم موجود است.

بر آزاداندیشانی که در جریان قتل‌های حکومتی و سیاسی قرار دارند آشکار است که هیچ‌کدام از عاملان و قاتلان خودسر نبوده‌اند و از همین است که مهرداد عالیخانی مدیریت و مشارکت در قتل زنده‌یادان داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده را پذیرفت، اما به‌درستی آمریت در قتل‌ها را نپذیرفت و آن را متوجه دری نجف‌آبادی دانست و گفت: «موقعیت شغلی من در حدی نبوده که بتوانم دستور قتل بدهم.» و در صفحه‌ی ۱۱۸۴ پرونده همین را تکرار کرده:

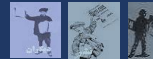
«حقیر در بخشی از صحبت‌های خود اسامی جمعی از فعالین لائیک در بین ملیون مرتد، کانون نویسندگان و منفردین را نام برده بودم و آخرین وضعیت فعال‌ترین و موثرترین این عناصر را تشریح کردم. دری [نجف‌آبادی] همه را یادداشت کرد و ظاهراً پس از دستگیری ما، نیازی آنها را از دری گرفته بودند و ضمیمه‌ی پرونده می‌نمایند».

و نیز

«حقیر نه به لحاظ اعتقادی و نه به لحاظ اداری در سطحی نبودم که کسی را مستحق مرگ بدانم. نهایتاً می‌توانستم پیشنهاداتی در این زمینه‌ها داشته باشم که بدیهی بود می‌بایست به امر سلسله‌مراتب می‌رساندم. اگر خود را مجاز به قتل مخالفین سیاسی می‌دیدم، تا جایی که یزدی و معین‌فر و صباغیان و پیمان و طبرزدی و شمس‌الواعظین و عزت سحابی بودند، به سراغ فردی مانند پوینده نمی‌رفتم. پوینده در حوزه‌ی کانون بود، اما به لحاظ بُرد سیاسی اصلاً قابل مقایسه با فردی مانند عزت سحابی نبود. با توجه به چند سال سابقه‌ی کار در امنیت حقیر در این سطح بودم که بتوانم این مسائل را از هم تشخیص بدهم. حتی اگر عنصر خائن و وابسته به خارج بودم، باز عقل حکم می‌کرد برای هیاهوی جدی‌تر علیه نظام ترورها را از افراد شناخته‌شده‌تر آغاز کنیم. آنچه عمل شده در دو حوزه‌ی لائیک‌ها، یعنی ملیون مرتد و کانون نویسندگان، بوده است».

هم‌او در برگ ۹۶۱ پرونده نخست توضیح می‌دهد که چطور بازجوش، با نام مستعار «بابایی»، بیش‌ترین وقت خود را به روابط جنسی مادر عالیخانی، در زمانی که او دو تا پنج‌ساله بوده، اختصاص داده است و باز تأیید می‌کند که موارد اتهامی همان‌هاست که «از سوی وزیر اطلاعات و قائم‌مقام معاونت امنیت به این‌جانب واگذار شده» و «مأموریت بوده است» و او «رابط تیم عمل‌کننده و مسئول کیس بوده» و «آقای درّی نجف‌آبادی در تاریخ ۲۷/۱۰/۷۷ به جناب آقای نیازی موضوع را اعتراف کرده‌اند.» دستور قتل‌ها، چنان‌که خواهیم خواند، از رأس نظام یا منصوبان‌اش آمده بود، روبه‌ای معمول و از وظایف وزارت اطلاعات بود و نیز به گفته‌ی مهرداد عالیخانی، «دو معاونت و پنج اداره‌ی کل» (۳) وزارت اطلاعات در همان «چهار فقره قتل» که حکومت بر دوش «معدودی از همکاران مسئولیت‌ناشناس، کج‌اندیش و خودسر» انداخت شرکت داشته‌اند.





پیش از تحلیل و گسترده‌نویسی اعترافات عاملان و نقش نفوذی‌ها در قتل‌ها، بایست چند مسئله را روشن کنیم. چرا مدام گفته‌ام و نوشته‌ام و همچنان می‌نویسم قتل‌های «حکومتی و سیاسی» و نه «قتل‌های زنجیره‌ای»؟ در این مقاله هم چون همیشه از اصطلاح «قتل‌های زنجیره‌ای» – که متأسفانه بسیار باب شده است – استفاده نمی‌کنم. اصطلاح «قتل‌های زنجیره‌ای» در آغاز نامی بود که محمد بلوری، دبیر وقت گروه حوادث روزنامه‌ی ایران، بر آن قتل‌های حکومتی و سیاسی گذاشت. درست است که بلوری – که او را «پدر حادثه‌نویسی ایران» می‌نامند – نقش مهمی در افشای زنجیره‌ای بودن این قتل‌ها بازی کرد، اما این اصطلاح حکومتی بودن و سیاسی بودن قتل‌ها را می‌پوشاند و به قتل‌های آمده در صفحات حوادث فرومی‌کاهد، قتل‌هایی که آمران و عاملان‌اش یکی‌اند، مثل سعید حنایی که قاتلی زنجیره‌ای بود و کارگران جنسی را آتش‌به‌اختیار می‌کشت. اما طبق اعترافات عوامل قتل‌های سیاسی سال ۷۷ با دستور از بالا و حکم انجام شده‌اند و «محفلی» دانستن این قتل‌ها و «باند» خواندن تیم‌های مشارکت‌کننده خاک پاشیدن بر حقیقت است. «زنجیره‌ای» بودن این قتل‌ها عَرَضی‌ست و نه ماهوی، و اگر زنجیره‌ای در کار باشد – که هست – درازایش از عمر «خدمات» این عوامل هم بیشتر است.

مطلب دیگر که باید تصحیح شود این است: برخی از کسانی که به این قتل‌ها پرداخته‌اند، نوشته‌اند و گفت‌وگو کرده‌اند، گاه مهرداد عالیخانی (با نام‌های مستعار صادق و صادق مهدوی) و گاه مصطفی کاظمی (با نام‌های مستعار موسوی و موسوی‌نژاد) را همان «هاشمی» معروف دانسته‌اند. به چند نمونه از این اشتباه‌ها اکتفا می‌کنم:

محمد بلوری در مقاله‌ی «نقش عاملان قتل‌های زنجیره‌ای در توطئه‌ی سرنگونی اتوبوس حامل نویسندگان» نوشته است: «در پاسگاه مصطفی کاظمی، یکی دیگر از اعضای باند قتل‌های زنجیره‌ای، به انتظار نشسته بود تا گزارش جعلی سرنگون شدن اتوبوس و مرگ ۲۱ سرنشین را تنظیم کند. (همان چهره‌ای که در قتل‌های فروهر و پوینده و مختاری مشارکت کرد و همراه با مهرداد عالیخانی به جرم آمریت در این چهار قتل به چهار بار حبس ابد محکوم شدند.)» (۴) نه این کسان آمر بودند، نه تیم‌های مختلف وزارت اطلاعات باند بودند و نه مصطفی کاظمی همان هاشمی‌ست و نه هیچ‌یک حبس ابد کشیدند.

«صفحه‌ی آخر» تلویزیون صدای آمریکا در برنامه‌ی «بازگویی ماجرای اتوبوس ارمنستان پس از ۱۷ سال» عکسی محو از هاشمی منتشر کرده و بی هیچ سندی او را مصطفی کاظمی خوانده. ایرج مصداقی به نگارنده می‌گوید که سازمان مجاهدین خلق نیز همین عکس را منتشر کرده است، شاید برای نخستین بار. آن تصویر محو را با چند نرم‌افزار مختلف هوش مصنوعی واضح کردم. حاصل را به همراه چهره‌ی منسوب به عالیخانی که «ایران وایر» در ۴ آذر ۱۳۹۶ منتشر کرده (۵) به چندین نفر که هاشمی را دیده‌اند یا بازجویی‌شان کرده است نشان دادم، از میان‌شان فرج سرکوهی و شهریار مندنی‌پور را اجازه دارم نام ببرم. خودم نیز او را چند بار دیده بودم. حاصل آن‌چنان متقن نبود که بتوان طرفی بست، زیرا نه منشأ اصلی عکس‌ها مشخص است (و از همین رو آن عکس‌ها را اینجا بازنشر نمی‌دهم) و نه در تمام این سال‌ها روزنامه‌نگاران از گزند ضداطلاعات حکومت در امان مانده‌اند. برای مثال، رضا حقیقت‌نژاد در همان مطلب «ایران وایر» نوشته: «مستند به اظهارات پرستو فروهر، دختر داریوش فروهر، در جریان رسیدگی به پرونده، برگه‌های بازجویی مهرداد عالیخانی را ندیده و آنها نیز در جریان اعترافات احتمالی عالیخانی قرار نگرفته‌اند». این ادعا کذب است و پرستو فروهر در گفت‌وگو با نگارنده آن را قویاً تکذیب می‌کند، زیرا او نه‌تنها برگه‌های بازجویی عالیخانی را دیده، بلکه از روی آنها رونویسی نیز کرده است.

در مطلبی در وب‌سایت «بی‌بی‌سی فارسی» به قلم جمشید برزگر آمده است: «طبق اعلام نهادهای رسمی مسئول در پرونده‌ی قتل‌های زنجیره‌ای، خسرو براتی راننده‌ی اتوبوس بوده و مصطفی کاظمی، از مقامات بلندپایه‌ی وزارت اطلاعات، همان کسی بوده که پس از ناکامی خسرو براتی در انداختن اتوبوس بلافاصله در محل حاضر شده و نویسندگان را در آستارا زندانی و بازجویی کرده است. کسی که سرنشینان اتوبوس آن روز دیدند، کسی جز «آقای هاشمی» نبود که برای بسیاری از نویسندگان و شاعرانی که بارها بازجویی شده بودند، نام و چهره‌ای آشنا بود».

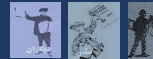
تا آنجا که من جست‌وجو کردم، «نهادهای رسمی مسئول» هرگز چنین چیزی را اعلام نکرده‌اند و برزگر نیز نتوانست منبع مورد استناد خود را بیابد و به نگارنده بدهد.

بنا بر تحقیقات من، آن هاشمی که مأمور مستقیم رخ‌نموده‌ی همه‌جا حاضر دگراندیشان بوده است، همان مهرداد عالیخانی‌ست. در توشیح یکی از وکلا بر پرونده‌ی قتل‌های سیاسی سال ۷۷ در معرفی او آمده است: «مهرداد عالیخانی، مشهور به صادق مهدوی، صادق، آقا صادق، سید صادق (نام سازمانی-اداری) نام ساختگی در پرونده‌ی اولیه: جمال رضایی».

نام‌های مورد استفاده‌ی کنونی وی در نقش بازجو، شکنجه‌گر و قاتل در زندان اوین: سعید (مهرداد) عالیخانی مظفر تهرانی. طبق اسناد موجود در رابطه با قتل‌های پیشین رژیم، این فرد از نام مستعار «هاشمی» نیز استفاده می‌کرده است.

فرزند علی‌اصغر و مریم، متولد سال ۱۳۴۰ با شماره شناسنامه ۴۵۲۰۴ صادره از تهران. تحصیلات: دیپلمه – متاهل – ساکن تهران. شغل: رئیس اداره‌ی چپ نو در وزارت اطلاعات. تاریخ استخدام در واکا: ۱۳۶۱/۸/۱۲. متهم به آمریت در قتل ۴ نفر (فروهر، اسکندری، پوینده، مختاری). حکم دادگاه: ۴ بار حبس ابد.

خسرو براتی (منبع اداره‌ی چپ) نیز از طریق همین کس، عالیخانی/هاشمی/صادق، در قتل‌ها مشارکت کرده. براتی در برگ ۹۶۸ پرونده می‌نویسد که «توسط برادرخانم صادق» به این عملیات‌ها دعوت شده و به او گفته‌اند: «می‌خواهیم چند نفر را عملیات کنیم، از همان جماعت شاعر و نویسنده».



در مهرماه ۷۷ مصطفی کاظمی از عالیخانی می‌خواهد که با هم به نزد درّی نجف‌آبادی بروند تا وزیر اطلاعات نگرانی‌هایش را از فعالیت‌های دگراندیشان به ایشان بگوید. عالیخانی مدام گزارش‌های «گروه‌های لائیک خارج کشور و کانونی‌ها» را به کاظمی می‌داده و یک روز «چند بولتن مربوط به نشست‌های عناصر اصلی کانون نویسندگان را» به نقل از کاظمی بدون اطلاع مدیرکل‌اش، محمد صداقت، به او می‌دهد و تأکید می‌کند که بولتن شماره‌ی چهار را حتماً بخواند. وقتی کاظمی آن بولتن را می‌خواند، از عالیخانی می‌پرسد «اینها کی هستند؟» و عالیخانی پاسخ می‌دهد: «همه‌ی این‌ها از کانون نویسندگان هستند.» این یعنی کاظمی اعضاء کانون را نمی‌شناخته و بنابراین، این صادق همان هاشمی‌ست که اطلاعات مربوط به کانون نویسندگان را فراهم می‌کرد و اعضاء کانون بارها او را دیده بودند.

درباره‌ی اسامی اطلاعاتی‌های این پرونده باید توضیح بدهم که مشکل از اینجا آغاز شد که اسامی‌ای که نخست در پرونده‌ی قتل‌های حکومتی پاییز ۷۷ آمده بود مستعار بودند. محمد نیازی، رئیس وقت سازمان قضائی نیروهای مسلح، نقش اساسی را در نشان دادن نام‌های ساختگی به جای نام حقیقی متهمان بازی کرد. محض نمونه، از جمله ایرادهایی که ناصر طاهری و علی‌اکبر بهمنش، وکلای نصرت‌الزمان داراییان، مادر زنده‌یاد پروانه اسکندری (فروهر)، در لایحه‌ای در تاریخ ۲۲/۷/۱۳۷۹ به رئیس شعبه‌ی پنج دادگاه سازمان قضائی نیروهای مسلح به پرونده وارد کرده‌اند «تعیین اسامی واقعی متهمان» است. در شرح این ایراد نوشته‌اند: «در مطالعه‌ی اجمالی پرونده ملاحظه می‌شود که اسامی زیادی وجود دارد که نام آنها جزو متهمان و یا تحقیق‌شوندگان به‌درستی نیامده است. گاهی یکی از متهمان مثلاً به عنوان موسوی و گاهی کاظمی آورده شده.»

طبق پرونده، سید مصطفی کاظمی مشهور به موسوی، موسوی شیرازی، زاده‌ی سال ۱۳۳۸، مدیرکل بخش «التقاط» وزارت اطلاعات و در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی قائم‌مقام معاونت امنیت وزارت اطلاعات و مدیرکل طرح و بررسی، مسئول بولتن و ارزیابی، خط مشی و هدف‌گذاری بوده است. در این زمان اسماعیلی مدیرکل التقاط و سرمدی معاون امنیت وزارت است.

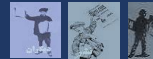
خواندیم که عالیخانی رئیس اداره‌ی چپ نو در وزارت اطلاعات بود. بدیهی‌ست که «رصد» و بازجویی از دگراندیشان «چپ نو» بر عهده‌ی او بوده است، نه مصطفی کاظمی که از اداره‌ی «التقاط» آمده بود، اداره‌ای که مسئولیت «رصد» و بازجویی و قتل اعضاء یا هواداران – چه فعال و چه پیشین – مجاهدین خلق را (و شاید کسان دیگری را که «التقاطی» می‌انگاشتند) به عهده داشته است. در دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی، کاظمی قائم‌مقام معاونت امنیت وزارت اطلاعات بود و بدیهی‌ست که در سلسله‌مراتب عالیخانی زیردست کاظمی بوده است و با او کار می‌کرده است. مضاف بر این، کانونی‌هایی که هاشمی را دیده‌اند و یا از او شنیده‌اند از وسواس ذهنی او نسبت به کانون نویسندگان و فعالیت‌های اعضاء آن آگاه‌اند. چنان‌که در ادامه به‌تفصیل خواهیم خواند، عالیخانی خود در اعترافاتش نوشته است که وقتی زنده‌یاد محمد مختاری را به مسلخ می‌برد همچنان با او درباره‌ی کانون صحبت می‌کرد. نیز بسیاری لحن خاص و نوک‌زبانی حرف زدن او را به یاد دارند. دل‌آرام (نام مستعار)، از اعضاء سابق سازمان فداییان اکثریت که یکی از جاسوسان اداره‌ی چپ نو را از گذشته‌ها می‌شناسد، به نگارنده می‌گوید که در زندان کمیته‌ی مشترک نام مستعار بازجوی او و بسیاری دیگر از رفقای زندانی «صادق» بوده است. دل‌آرام می‌گوید که ابتدا از پشت چشم‌بند نمی‌توانسته بازجوش را ببیند، اما او نیز نوک‌زبانی حرف زدن صادق یا همان عالیخانی در ذهنش حک شده است. زنده‌یاد منصور کوشان در کتاب حدیث تشنه و آب نیز به همین اشاره کرده است: مشخصه‌ی او برای من نُک‌زبانی حرف‌زدنش بود (۶). «وقتی عصبی می‌شد و به خواستش نمی‌رسید، بیشتر تک‌زبانی می‌گشت» (۷).

من نیز که او را چند بار دیده‌ام و حرف‌زدنش را شنیده‌ام، هنوز صدایش، گرفتن زبانش و نوک‌زبانی حرف‌زدنش را به یاد دارم. (۸) در واقع برای همه‌ی شاهدان یا قربانیان وی این مشخصه‌ی اصلی اوست.

فرحناز انامی، از هواداران مجاهدین خلق، که به دام وزارت اطلاعات می‌افتد تا در قتل کشیش‌های مسیحی نقش بازی کند، در کتاب **رازگشایی از قتل کشیش‌های مسیحی**، به کوشش ایرج مصداقی، می‌گوید: [بازجوی] شماره‌ی ۱۱ هاشمی یا مهرداد عالیخانی بود... ما از صدا و لحن خاص‌اش وی را می‌شناختیم. (۹) هنگامی که دانسته‌هایم را با ایرج مصداقی در میان می‌گذارم، می‌پذیرد که در معرفی مأموران قتل‌های حکومتی نام مستعار «هاشمی» را می‌بایست فقط برای عالیخانی به کار می‌برده و نه هم برای او و هم کاظمی. (۱۰)

در پرونده‌ی قتل‌های حکومتی سال ۷۷ مصطفی کاظمی (موسوی) احمد افقهی را (با نام مستعار داریوش که اینجا مفصل از او خواهیم خواند) «منبع صادق» می‌خواند. صادق همان عالیخانی و در نتیجه همان هاشمی اداره‌ی چپ نوست. این همه و نیز خواندن و بازخواندن مکرر پرونده نشان می‌دهد که «هاشمی» نام مستعار عالیخانی در بیرون از وزارت است، یعنی مشخصاً در نزد دگراندیشان، اهداف و، به لغت خودشان، «سوزدها» و «عناصر». و «صادق» نام مستعار اوست در نقش بازجو و سرباز گمنام امام زمان. نام کامل وزارت او «صادق مهدوی» است. بدیهی‌ست که دلیلی ندارد نام مستعار او درون و بیرون سیستمی اطلاعاتی یکی باشد، چنان‌که سعید امامی در وزارت «اسلامی» خوانده می‌شد و در بیرون از آن در نقش بازجو و غیره گاه «حاج‌آقا حسینی»، عالیخانی حتی یک‌بار خود را به خانواده‌ی مصطفی کاظمی «محمدی» معرفی می‌کند، نه با آن نام مستعاری که دگراندیشان می‌شناسند و نه با نام سازمانی‌اش:

مصطفی کاظمی: «[عالیخانی] چند بار هم به درب منزل‌مان شب آمده بود که من منزل نبودم و خانواده‌ام [= همسر] و دختر کوچکم گفت "آقای محمدی آمده بود، کارتان داشت" و صادق خودش را "آقای محمدی" معرفی نموده بود و اولین بار بود که صادق به این اسم خود را معرفی نموده بود. من هرچه فکر کردم متوجه نشدم که آقای محمدی کی می‌تواند باشد و بعد که صادق تماس گرفت و آمد گفت "یک بار دیگر هم آمدم و نبود". گفتم: "شما بوده‌ای که گفته‌ای آقای محمدی [ام]؟" گفت: "بله».



به بحث اداره‌ی چپ نو بازگردیم. مقصود وزارت اطلاعات از «چپ نو» با آنچه در ساحت اندیشه می‌شناسیم حتما متفاوت است. اداره‌ی چپ نو زیرمجموعه‌ی اداره‌ی کل چپ به مدیرکلی محمد صداقت بوده است. عالی‌خانی درباره‌ی طیف‌هایی که در سال ۷۷ طرف «برخورد» و یا «حذف فیزیکی» در وزارت بوده‌اند چنین می‌گوید:

"آقای سیدمصطفی کاظمی در تاریخ ۱۸ / ۸ / ۷۷ گفته بودند به اتفاق خدمت درّی (حجت‌الاسلام قربانعلی دری نجف‌آبادی، وزیر وقت اطلاعات) برویم و از آن جمله در خصوص برخورد با برخی از افراد صحبت شد. آقای موسوی ضمن اینکه قائم مقام معاونت امنیت بودند مسئولیت اداره‌ی کل بررسی معاونت را نیز به عهده داشتند و در حقیقت حوزه‌ی مأموریتی ایشان برای مسئولین ذریع خط مشی و هدف‌گذاری بود. در آن زمان من مسئولیت اداره‌ی چپ نو را داشتم. روز ۸/۲۱ / ۱۳۷۷ [حوالی ساعت ۱۷ موسوی تلفنی گفت: روز ۲۲/۸ / ۱۳۷۷] ساعت ۹:۲۰ حوالی منزل وزیر [اطلاعات] منتظر شما هستم تا نزد ایشان برویم. رأس موعد به داخل منزل وزیر رفتیم. صحبت شروع شد [و] تا ساعت ۱۰:۲۰ به طول انجامید. آقای موسوی [به یاد بیاوریم که از اداره‌ی التماس می‌آید] از مناقبین شروع کرد، ادامه‌ی بحث را من پیگیری کردم. محور بحث روی طیف جمهوری‌خواهان دمکرات بود که گروه‌های چپ نو، نیروهای ملی و مذهبی، ملیون مرتد، لائیک‌ها، سازمان جمهوری‌خواهان ملی، سازمان سوسیالیست‌ها، منفردین چپ و ملی- دمکرات‌ها، منتقدین درون نظام [را شامل می‌شد]. دیدگاه‌های آنان را تشریح کردم."

عالی‌خانی/صادق/هاشمی به دری نجف‌آبادی می‌گوید: "حاج آقا، به‌جز فروهر و کانونی‌ها، گروه‌ها و افراد منفرد لائیک هم هستند، که آقای درّی گفتند آنها را هم بروید بزنید."

عالی‌خانی در اعترافش شخصی به نام احمد افقه‌ی را «منبع اداره‌ی چپ نو» معرفی می‌کند، یعنی نفوذی و جاسوس وزارت اطلاعات. نقش «منبع» و یا «همکار غیر وزارت» - اصطلاحی که بارها در پرونده آمده - بیش از خبرچین است و چنان‌که به‌تفصیل خواهیم خواند، حتی زنده‌یاد پوینده را با خودروپی که این شخص در اختیارشان قرار می‌دهد می‌ربایند تا به قتل برسانند. در پرونده‌ی قتل‌های سیاسی سال ۷۷ نام حقیقی او به همراه نام مستعارش، داریوش، آمده است. فعالیت‌های او چنان گسترده است که نام حقیقی او برای بسیاری از اهل قلم و فرهنگ و محیط زیست و انفورماتیک بغایت آشناست. من نیز بارها و بارها او را در نوجوانی دیده‌ام، در خانه‌اش، در خانه‌مان و در خانه‌ی دیگران. و در همان نوجوانی با او سفر شمال رفته‌ام. در پرونده‌ی قتل‌های پاییز ۷۷ نام چند منبع دیگر نیز آمده است. از جمله شهرام ناصری (ریاحی) و عزیز غفاری با نام مستعار «مهدی». طبق پرونده‌ی قتل‌های پاییز ۷۷، نام کامل اداره‌ی - سازمانی وی «مهدی زمانی» است. به گفته‌ی بهروز خلیق، «عزیز غفاری از اعضای سابق فداییان بود، بخش موسوم به ۱۶ آذر، گروهی که در ۱۶ آذر سال ۱۳۶۰ از این سازمان منشعب شد.» خلیق معتقد است که او همان عزیزالله طبیب غفاری، صاحب رستوران میکونوس، است که برخی درباره‌ی نقش او در ترور زنده‌یادان صادق شرف‌کنند، همایون اردلان، فتاح عبدلی و نوری دهکردی گفته‌اند و نوشته‌اند. به گفته‌ی خلیق، او در دوران هاشمی رفسنجانی به ایران رفته بود. وی معتقد است که رستوران میکونوس به سرمایه‌ی وزارت اطلاعات خریده شده بود. در بخش‌های بعدی به عزیز غفاری بیشتر خواهیم پرداخت.

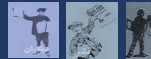
گفته‌های بهروز خلیق درباره‌ی این دو منبع و منبع سومی اهمیت ویژه دارد. خلیق سال‌ها مسئول هیئت سیاسی - اجرایی فداییان اکثریت بوده است و افشای همکاری اطلاعاتی اعضای سابق این سازمان با وزارت اطلاعات و نقش سه منبع - عزیز غفاری و احمد افقه‌ی و نوید رضانی - در قتل‌های سیاسی - حکومتی، از ترور رستوران میکونوس تا قتل‌های پاییز ۷۷، ارزش تاریخی سترگی دارد.

افقه‌ی در نیمه‌ی دوم دهه‌ی شصت خورشیدی به اتحاد شوروی می‌رود و دوره‌ی دوهفته‌ای آموزش‌های حزبی را در شهر مسکو می‌گذراند و در تاشکند با برخی مسئولان سازمان اکثریت ملاقات می‌کند. افقه‌ی گزارشی از فعالیت‌های گسترده‌ی گروه خود می‌دهد که به گفته‌ی خلیق غیرواقعی بوده‌اند. سازمان از او می‌خواهد که در شوروی بماند، اما او نمی‌پذیرد و به ایران بازمی‌گردد.

خلیق به نگارنده می‌گوید که در سال ۱۳۶۲ بخش اعظم رهبری سازمان اکثریت مسئولیت را به تعدادی از رفقا سپردند و از ایران خارج شدند. گروه‌های داخل ایران به دو دسته تقسیم می‌شدند: گروه‌های مرکزی و گروه‌های مستقل که وظایف متفاوتی داشتند. این گروه‌ها نه با یکدیگر، که هر کدام با تشکیلات مستقر در اروپا ارتباط داشتند. انتشارات به عهده‌ی گروه‌های مرکزی بود. احمد افقه‌ی به همراه حمزه فراهتی (که از او باز خواهیم گفت) در یکی از گروه‌های مرکزی فعالیت می‌کرد و در انتشار نشریه‌ی فکاهی و درون‌سازمانی «نیشتر» نقش داشت.

در سازمان، افقه‌ی را - به گفته‌ی خلیق - «احمد جاده ساوه» می‌خواندند و به گفته‌ی دل‌آرام، هم‌او که افقه‌ی مسئول بالادست او حساب می‌شده است، «مهرداد». کار دل‌آرام و افقه‌ی در انتشارات درست کردن استنسیل بوده است. اعضای دیگر این اعلامیه‌ها را چاپ و پخش می‌کردند. رابطه‌ی دل‌آرام با او یک‌طرفه بوده است، بدین معنا که افقه‌ی خانه‌ی دل‌آرام را بلد بوده و شماره‌ی تلفن دل‌آرام را داشته است و نه بالعکس. پیش‌تر در زندان، بازجو تا به او بفهماند که چه میزان بر پرونده‌ی اعمال او تسلط دارد، عکس مسئول پیشین او را نشان می‌دهد و افقه‌ی را به نام حقیقی‌اش، احمد یا «احمد ساوه»، می‌خواند و نشان می‌دهد که می‌داند این همان مهرداد، مسئول او، است.

به گفته‌ی خلیق، پس از ضرباتی که سازمان در سال ۱۳۶۵ می‌خورد، مسئول گروه مرکزی در سال ۶۵ یا ۶۶ به خواست مسئولان سازمان از کشور خارج می‌شود و مسئولیت گروه مرکزی را به احمد افقه‌ی می‌سپارد. خلیق اضافه می‌کند: «شواهد حاکی از آن است که افقه‌ی در اواخر سال ۱۳۶۴ و یا اوایل سال ۱۳۶۵ دستگیر و آزاد می‌شود. ولی این دستگیری را از سازمان پنهان می‌کند.» اما محمدحسین می‌گوید که مسئولان وقت حیطه‌ی کار تشکیلاتی احمد افقه‌ی نقل کرده‌اند که او در اواخر سال ۶۰ دستگیر شد و بیست‌وچهار ساعت هم طاقت نیاورد. دستگیری‌اش را هم از ایشان پنهان کرده است. هر چه باشد، تشکیلات مدتی از افقه‌ی بی‌خبر بوده است و احتمالاً این همان زمانی‌ست که او دستگیر می‌شود و همکاری خود را با حکومت آغاز می‌کند. محمدحسین می‌گوید و خلیق نیز تصدیق می‌کند که در سال



۶۵ که جمهوری اسلامی گروه‌های دیگر تشکیلات را می‌زد، گروه جاده ساوه مطلقاً هیچ ضربه‌ای نمی‌خورد، اما در همان زمان - یا به گفته‌ی دل‌آرام، در تابستان ۶۶ - پیک موتوری چاپ‌خانه‌ی جاده‌ی ساوه، (عباس قاسمی (مولای حاجیلو، که در گروه افقه‌ی ست دستگیر می‌شود. به پنج سال حبس محکوم می‌شود و متأسفانه در شهریور ۱۳۶۷ به دست هیئت مرگ در زندان گوهردشت با طناب دار اعدام می‌شود.

به گفته‌ی دل‌آرام، میترا البرزی‌منش، همسر افقه‌ی، مسئول عباس قاسمی مولایی در سازمان بوده است. خلیق می‌گوید که بر ایشان «روشن نشده است که دستگیری و اعدام او به این دلیل بوده است که به همکاری افقه‌ی با حکومت پی برده بوده یا خیر»، هرچند - به باور نگارنده - هیچ دور از ذهن نیست. دیگرانی که کسان و عزیزانشان در آن سال‌ها با افقه‌ی رابطه‌ی سیاسی و یا تشکیلاتی داشته‌اند و دستگیر یا اعدام شده‌اند می‌توانند این سرخ‌ها را پی بگیرند و از نقش او پرسش کنند - باشد که دست‌یابی به بخشی از حقیقت اندکی بر رنج دادخواهانه‌ی ایشان مرهمی بگذارد.

به هر روی، پس از بازگشت از شوروی، افقه‌ی در نقش تاجر خیرخواه ظاهر می‌شود که می‌خواهد از سر لطف دست رفقای جان‌به‌دربرده‌ی سابق را بگیرد. افقه‌ی به کار واردات مشغول می‌شود، شرکتی بازرگانی به نام «لتکا» تأسیس می‌کند و از چند تن از دوستان سابق که در تشکیلات فداییان خلق اکثریت با آنها آشنا شده بود دعوت به کار می‌کند. حافظ موسوی یکی از آنها بود. او درباره‌ی افقه‌ی می‌گوید: «افقه‌ی عمیقاً جاه‌طلب و باهوش بود.» و توضیح می‌دهد که چه میزان مدام برای به بالاتر جستن و قدرت گرفتن تلاش می‌کرده. آنچه افقه‌ی برای وزارت اطلاعات می‌کرد یگانه نبود و مأمورانی مانند او حتماً بسیاری که در نقش تاجر هم قدرت حمایت مالی دارند و هم به نام فعالیت تجاری مدام به خارج از کشور سفر می‌کنند. محمدهادی هادوی مقدم نیز چنین کسی بود. وی مسئول جمع‌آوری اطلاعات در باره‌ی گروه‌های گرد مخالف رژیم بود و در میان کردها عوامل نفوذی نیز داشت. جمع‌آوری اطلاعات در باره‌ی مقتولان رستوران میکونوس به دست او انجام شد. او نیز - همانند افقه‌ی - با عنوان مدیر عامل شرکتی به نام «صمصام کالا»، وابسته به وزارت اطلاعات، در نقش تاجر به خارج از ایران سفر می‌کرد و از مخالفان رژیم گزارش تهیه می‌کرد و به فلاحیان می‌داد. (۱۱)

افقه‌ی در دهه‌ی هفتاد شمسی در چند سفر به اروپا با اعضاء فداییان اکثریت دیدار می‌کند. در یکی از این دیدارها حمزه فراهتی نیز حضور دارد. بسیاری فراهتی را سال‌ها به‌خطا و اغلب به پیروی از جلال آل‌احمد مسئول غرق شدن زنده‌یاد صمد بهرنگی می‌دانستند. فرج سرکوهی به نگارنده می‌گوید که فراهتی در دوران دانشجویی از دوستان صمد بهرنگی و از اعضاء محفل او بوده است. سرکوهی در مهرماه سال ۱۳۷۰ در مقاله‌ای درباره‌ی جایگاه ادبی و سیاسی صمد با عنوان «روزهای باران در تبریز»، که در شماره‌ی ۶۳/۶۲ مجله‌ی آدینه منتشر شد، از کار فکری و فرهنگی صمد می‌نویسد و اینکه چرا زمانه به قهرمانی نیاز داشت که قهرمانانه نیز بمیرد و جلال آل‌احمد با دستمایه‌ی آنچه در صمد بود و نادر هم بود به این نیاز پاسخ داد. این مقاله بحث‌های بسیاری را برانگیخت و از جمله اسد بهرنگی، برادر صمد، به این مقاله اعتراض و بر قتل صمد تأکید کرد. در زمان همین بحث‌هاست که در سفری به آلمان حافظ موسوی به فراهتی می‌گوید که «ماجرای غرق شدن صمد امر خصوصی نیست و برای ثبت در تاریخ سیاست و ادبیات خوب است که فراهتی ماوقع را چنان‌که بوده مکتوب کند.» بعدتر فراهتی به همراه نامه‌ای خطاب به حافظ موسوی و احمد افقه‌ی برای نخستین بار ماجرای تلخ غرق شدن صمد را روایت می‌کند. این نشان می‌دهد که فراهتی آن زمان چه میزان به افقه‌ی اعتماد داشته است. حافظ موسوی این مطلب را به دفتر آدینه می‌برد و همان زمان، در بهمن‌ماه ۱۳۷۰، در شماره‌ی ۶۷/آدینه با مقدمه‌ی سرکوهی منتشر می‌شود.





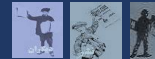
نقطه چین آغاز مطلب مقدمه‌ی آن و خطاب حمزه فراهتی به حافظ موسوی و احمد افقهی بوده است. نام خانوادگی حمزه در آدینه «فلاحتی» نوشته شده است.

به گفته‌ی حافظ موسوی، در آن زمان، به رغم آنکه شرکت لتکا ورشکسته می‌شود، این تنها افقهی ست که هر روز متمول‌تر می‌شود. به باور او نفوذ افقهی در میان اعضاء فعال کانون نویسندگان ایران از آن روز آغاز شد که منصور کوشان می‌خواست نشریه‌ی بوطیقای نو را به شکل کتاب، یعنی بدون مجوز نشریه، منتشر کند. افقهی اعلام آمادگی می‌کند که بی چشم‌داشت بازگشت سرمایه حاضر است حامی مالی بوطیقای نو شود. حافظ موسوی از سویدای جان به نگارنده می‌گوید: «ای کاش دستم می‌شکست و او را به کوشان معرفی نمی‌کردم.» در بهار ۱۳۷۴، پیش از آنکه جمع مشورتی کانون به افقهی شک کنند، نخستین شماره‌ی بوطیقای نو با حمایت مالی او منتشر می‌شود. در همان سال همایش صدمین سال تولد نیما یوشیج در هتل بادله‌ی ساری برگزار می‌شود.



همایش صدمین سال تولد نیما یوشیج، از چپ: مدیا کاشیگر، غزاله علیزاده، فرج سرکوهی، نصرت رحمانی، منصور کوشان، ؟

هرچند این همایش زیر چتر کانون نویسندگان برگزار نشد، اما در گرد آمدن ده‌ها نفر از اهل قلم در آن دوران خفقان بسیار مهم بود. آن زمان حکومت به طریق مألوف مصادره کردن همایشی در تالار وحدت برگزار کرد تا از نیما چهره‌ای اسلامی برسازد. همایش هتل بادله به همت اهل قلم مازندران و گیلان آغاز شد و از اعضاء کانون نیز دعوت کردند. این همایش با شرکت اهل قلم غیرحکومتی برگزار شد و از جمله فرج سرکوهی، شمس لنگرودی، حافظ موسوی، فرزانه طاهری، زنده‌یادان منصور کوشان، محمدعلی سپانلو، غزاله علیزاده، هوشنگ گلشیری، نصرت رحمانی و علی‌اشرف درویشیان در آن همایش سخنرانی کردند یا داستان و شعر خواندند. وزارت اطلاعات البته نفوذی خود را به آن همایش فرستاد: افقهی تنها کسی بود که هیچ دستی بر آتش شعر و ادب نداشت اما – به گفته‌ی حافظ موسوی – از طریق زنده‌یاد منصور کوشان و به همراه مدیا کاشیگر به آن جمع راه یافته بود. در حدیث تشنه و آب زنده‌یاد کوشان نه نامی از احمد افقهی برده است و نه اشاره‌ای به او کرده است.



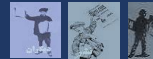
از چپ به راست: هوشنگ گلشیری (نشسته)، فرزانه طاهری، احمد افقهی، فرج سرکوهی، منصور کوشان، محمد محمدعلی، ۱۳۷۴، میانکاله. عکس از فیس‌بوک فرج سرکوهی.

افقهی، برای آنکه حافظ موسوی به او ظنین نشود، رابطه‌اش را با موسوی قطع می‌کند و به دیگر نویسندگان نزدیک می‌شود؛ با دعوت جمعی به صبحانه (از جمله زنده‌یاد عمران صلاحی)، برگزار کردن مهمانی‌های مجلل، تا سفر بردن نویسندگان، از جمله به سفر بردن محمد محمدعلی، محمدعلی سپانلو، منصور کوشان و هوشنگ گلشیری به کیش در اواخر آذرماه ۷۴. شرح این سفر را گلشیری در داستان «زیر درخت لیل» آورده است. نام کوچک همسفران در داستان – در نسخه‌ی نهایی منتشرشده‌ی آن نیز هم – عیناً آمده است. در تحریر نخست «زیر درخت لیل» (محفوظ در دانشگاه استنفورد) گلشیری داستان را به همسفرانش تقدیم کرده است و نام‌های خانوادگی‌شان را در تقدیمی آورده است که نشان می‌دهد در آن زمان (دی‌ماه ۱۳۷۴) به افقهی اطمینان داشته است. این تقدیمی در تحریرهای بعدی حذف شده است، که خبر از شک و سپس یقین او به همکاری افقهی با وزارت اطلاعات می‌دهد.

احتمالاً فعالیت‌های اقتصادی-امنیتی افقهی در جزیره‌ی کیش به چند سال قبل برمی‌گردد. دل‌آرام می‌گوید که پس از آزادی و جستن از اعدام‌های سال ۱۳۶۷، در اواخر سال ۱۳۷۰ یا اوایل ۱۳۷۱ به جزیره‌ی کیش می‌رود تا مگر در محل زندگی‌اش در تیررس نباشد و بتواند کاری برای خود دست‌وپا کند. یکی از رفقای دل‌آرام به او پیام می‌دهد که مهرداد (احمد افقهی) می‌خواهد او را در کیش ببیند، اما دل‌آرام به دلایلی این درخواست را رد می‌کند. پیش‌تر، در اواسط خردادماه ۱۳۶۸، پس از مرگ روح‌الله خمینی، دل‌آرام و افقهی اتفاقی در خیابان امیرآباد تهران یکدیگر را دیده‌اند و بدون دادن آشنایی از کنار هم با فاصله گذشته‌اند.

عالیخانی/صادق/هاشمی، درست مانند سال ۱۳۶۵ که – به گفته‌ی دل‌آرام – نقش بازجوی مهربان را بازی می‌کرد، در دهه‌ی هفتاد، بیرون از زندان و در نزد دگراندیشان، در ابتدا نقش مأمور خوب را بازی می‌کرد که اهل قلم اگر با او و اسلام رحمانی‌اش راه نیابند، نیروهای اطلاعاتی تندروتری هستند مترصد تا بر سر این دگراندیشان آوار شوند. درست مانند کاری که سالیان اخیر با اطلاعات سپاه پاسداران کرده‌اند که مثلاً وزارت اطلاعات برعکس سپاه اهل مداراست و کمتر درنده‌خو.

در همان سال ۱۳۷۵ گلشیری قصد داشت به دعوت بنیاد هاینریش بُل به آلمان برود. به روایت زنده‌یاد گلشیری در فرودگاه عالیخانی/صادق/هاشمی مانع او می‌شود و با یک دست دست دیگر خود را می‌گیرد که در گوش گلشیری نخواباند، که مگر نگفتم به آلمان نرو؟ پیش‌تر گلشیری و پنج تن دیگر از اعضای کانون نویسندگان را پس از یورش به مهمانی شام در خانه‌ی رایزن فرهنگی سفارت آلمان در تهران به مدت چند ساعت بازداشت کرده و سپس برای بازجویی با چشم‌بند به مکانی منتقل کرده بودند. آن شب عالیخانی/صادق/هاشمی به گلشیری گفته بوده که نباید به آلمان برود. در فرودگاه به گلشیری می‌گوید که گذرنامه‌اش را ضبط می‌کند. گلشیری به او می‌گوید که گذرنامه را بده تا خودم پاره‌اش کنم. عالیخانی/صادق/هاشمی می‌گوید: «می‌خواهی عکس امام را پاره کنی؟» (آن زمان چهره‌ی خمینی



در صفحات گذرنامه نقش شده بود) و گلشیری پاسخ می‌دهد که اگر می‌خواهی، عکس خودم را پاره می‌کنم. فکر کرده‌ای گذرنامه پشیزی برایم ارزش دارد؟

تا گلشیری از فرودگاه به خانه بازمی‌گردد (آن زمان مهرآباد بود و فاصله‌اش تا خانه‌ی ما در شهرک اکباتان ده دقیقه است)، بلافاصله باز افقهی (منبع صادق) سرزده - و قاعدتاً آگاه به این‌که مانع سفر گلشیری شده‌اند - از راه می‌رسد که آمده‌ام بگویم جایشان خالی و این هم گردوهای ولایت ... البته و طبق معمول آمده بود گزارش جمع کند و اطلاعات را به دست مافوق‌هاش در اداره‌ی چپ نو وزارت اطلاعات برساند. فردا یا پس‌فردا آن روز نیز شخص عالی‌جناب/صادق/هاشمی به همراه مأموری دیگر با گل و شیرینی به خانه‌ی ما آمد (قبلاً هم آمده بودند. در را من باز کرده بودم. طبعاً نمی‌دانستم کیستند و حتی با هاشمی دست دادم، دستی که بعدها فهمیدم چه تازیانه‌ها زده و چه گوهرهایی را به قتل رسانده. آمده بود با تهدید که به برنامه‌ی «هویت» که آن زمان از تلویزیون در پرونده‌سازی برای دگراندیشان پخش می‌شد واکنشی نشان ندهند). آن‌روز هاشمی باز چرب‌زبانی کرد و گذرنامه را پس داد، احتمالاً برای اینکه گلشیری بتواند به سفر ارمنستان برود. گلشیری در خاطراتش نوشته است: «بعد یک بار هم خودش (=عالی‌جناب/صادق/هاشمی) تلفن کرد که روی ضبط تلفنی [=پیغام‌گیر] صدایش را شنیدیم که حتماً برو ارمنستان که از ایروان پرواز به آلمان هست.» سرکوهی چهره‌های چنگانه و مخوف او را در یاس و داس دقیق توصیف کرده. نقابش همواره می‌گفت که قصد کمک دارد تا آن بخش دیگر وزارت دست به کار نشود.

در بهار ۱۳۷۵ سرکوهی برای دیدار همسر و فرزندان و نیز سخنرانی به برلن سفر می‌کند. ایام نوروز است. رفقای قدیم همین‌د تبعیدی سرکوهی در برلن به او می‌گویند که برای سیزده‌به‌در جایی دور هم جمع می‌شوند. از او هم دعوت می‌کنند تا دیداری تازه کنند. سرکوهی که در آن زمان هنوز تبعیدی نشده بود و می‌خواست به ایران بازگردد، در دیدار با فعالان سیاسی محتاط بود، مبادا این دیدارها بهانه‌ای شود برای بازداشت او؛ چنان‌که خود در مستند تاریخی **ثبت حقیقت** زنده‌یاد کاوه گلستان گفته است، «من غیر دولتی که متعلق به اپوزیسیون فرهنگی هستم، که اسمم هم اپوزیسیون است، طبیعی است که بر جان خودم اصلاً بی‌مناک‌ام، نه بر انتشار نوشته‌ام.» و خوانده‌ایم و شنیده‌ایم که بعدتر چه‌ها بر او رفت.

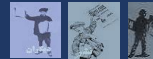
دوستان برلن به سرکوهی اطمینان می‌دهند که کسی جز رفقای معتمد به آن دورهمی نخواهد آمد، اما سرکوهی در آنجا افقهی را نیز می‌بیند و طبعاً جا می‌خورد. رفقای سابق اطمینان می‌دهند که افقهی خودی‌ست و با آن‌ها رابطه دارد و بنابراین جای نگرانی نیست. افقهی در آن زمان تاجر بود و هنوز هم هست و به آلمان و فرانسه و کانادا مدام سفر می‌کند. تاجری که عضو تشکیلات فداییان اکثریت بوده و هنوز هم با رفقای قدیم دیدار می‌کند و به ایران می‌رود و می‌آید غریب می‌نماید. سرکوهی این را در بازگشت به گلشیری می‌گوید و هر دو به او شک می‌کنند. شک ایشان به افقهی پس از ماجرای اتوبوس ارمنستان پررنگ می‌شود، یعنی در مرداد همان سال.

می‌دانیم که در مردادماه ۱۳۷۵ بنا بود با به دره افکندن اتوبوس عازم ارمنستان چندین تن از اهل قلم ایران را یک‌جا به قتل برسانند. زنده‌یاد غفار حسینی، که خود سه ماه بعد قربانی قتل‌های سیاسی شد، در جمع مشورتی کانون پیش‌تر زنده‌یاد بود که این سفر طراحی وزارت اطلاعات است و اتوبوس را به فقر دره خواهند انداخت. این‌جنس جنایت برای آن جمع بعید می‌نمود و جدی گرفته نشد، هرچند زمانی که به راننده‌ی اتوبوس، خسرو براتی، ظنین می‌شوند، برخی از سرنشینان به یاد سخن غفار حسینی می‌افتند و در نهایت مسعود توفان و شهریار مندنی‌پور با چرخاندن فرمان و کشیدن ترمز دستی مانع قتل دسته‌جمعی نویسنده‌گان می‌شوند. وقتی نجات‌یافتگان را به زندان آستارا منتقل می‌کنند، هاشمی/صادق/عالی‌جناب قربانیان جان‌به‌دربرده را تهدید می‌کند، قتل حکومتی سعیدی سیرجانی را **هم** تایید می‌کند و **هم** شاهد می‌گیرد و نیز - بنا بر برخی روایت‌ها - از جان‌به‌دربردگان تعهد می‌گیرد که به دلیل «کشف» مواد مخدر و دلار قاچاق جاسازی‌شده در یخدان اتوبوس (از رویه‌های رایج وزارت) در این باره سکوت کنند تا آزاد شوند.

سرکوهی می‌گوید پس از آزاد شدن از زندان آستارا و بازگشت به تهران به گلشیری زنگ می‌زند تا بفهمد که اگر غریبه‌ای پیش‌اش نیست به نزد او برود. ظرف یک‌ربع، بیست دقیقه، سرکوهی به خانه‌ی گلشیری می‌رسد. سرکوهی می‌نشیند و ماجرای هولناک اتوبوس ارمنستان را تعریف می‌کند. میان این گفت‌وگو ناگهان زنگ در را می‌زنند و افقهی - چنان‌که سرکوهی به یاد می‌آورد - با چهره‌ای هراسان و با جعبه‌ای شیرینی وارد می‌شود. افقهی می‌گوید که داشته‌ام از اینجا رد می‌شدم، گفتم شیرینی بگیرم و سری بزنم. این سرزدن‌ها به قصد ضبط مکالمات یا خبرچینی یکی از وظایف همیشگی افقهی بود.

در خانه‌ی گلشیری و در حضور این مهمان ناخوانده سرکوهی مابقی ماجرای اتوبوس ارمنستان را روایت می‌کند. از میان چیزهایی که گلشیری به سرکوهی می‌گوید، جمله‌ای است در ستایش ریزینی سرکوهی در نحوه‌ی روایت کردن. کمی بعد، در شهریورماه، وزارت اطلاعات سرکوهی را می‌رباید و دروغ در دروغ می‌یافتد که او در اروپا به سر می‌برد. پس از گذراندن ۴۸ روز فشار و شکنجه‌ی مداوم در محبس مخوف و مخفی وزارت اطلاعات، سرکوهی موقتاً آزاد می‌شود و میان دو دستگیری به هوشنگ گلشیری می‌گوید که در بازجویی و هنگام شکنجه‌شدن به او گفته‌اند که به‌رغم آنکه در نزد هاشمی تعهد داده بوده است که از توطئه‌ی اتوبوس ارمنستان چیزی نگوید، هوشنگ گلشیری به نقل از او همه چیز را نوشته است و آن‌ها خبر دارند، زیرا وزارت اطلاعات به کامپیوتر گلشیری دسترسی پیدا کرده است، متن را خوانده‌اند و حتی می‌دانند که گلشیری در انتها نوشته است که سرکوهی مثل نویسنده‌های ریزین ماجرا را روایت کرده است. سرکوهی به یاد می‌آورد که آن جمله درست همان جمله‌ای بوده که گلشیری در حضور افقهی به او گفته بوده است و بسیار به دلیل تعریف کردن ماجرای اتوبوس ارمنستان برای گلشیری شکنجه شده است.

وقتی پس از آزادی موقت، سرکوهی این را با گلشیری در میان می‌گذارد، و گلشیری به او می‌گوید که چنین چیزی ننوشته است. هر دو به‌درستی پی می‌برند که افقهی جاسوس وزارت اطلاعات است و چه بسا تمام آن صحبت‌ها را ضبط کرده باشد و به مافوق‌هاش داده باشد. این ماجرا را سرکوهی در کتاب *یاس و داس* نوشته است: "[افقهی] سابقه‌ی زندانی‌شدن هم داشت به دلیل همکاری با فداییان اکثریت. علاقه‌ی بسیار نشان می‌داد به فعالیت‌های مطبوعاتی و جمع مشورتی و ادب و هنر. به یکی دو تا از بچه‌های روشن‌فکر [از جمله



حافظ موسوی] در شرکت خود کار داده بود. او را یکبار در آلمان هم دیده بودم که با چندتا از بچه‌های سیاسی برلین رفت‌وآمد داشت. بعدها در بازجویی‌ها دیدم که جمله‌به‌جمله‌ی حرف‌های آن روز من و هوشنگ را دارند. حرف‌های برلین را هم. به‌احتمال آن دوست‌نما مامورشان بود. بعدها هوشنگ هم به نشانه‌هایی دیگر که خود دیده بود این تایید کرد. به کسانی دیگر هم که اعتماد داشتم حکایت گفتم، اما نزد اطلاعات بازی من نمی‌دانم ادامه می‌دادم." (۱۲)

از دیگر نشانه‌ها که گلشیری را ظنین می‌کند این ماجراست: گلشیری می‌خواهد دستگاه پیام‌گیری برای تلفن خانه بخرد. افقهی می‌گوید که او برایش تهیه خواهد کرد. این دستگاه را خوب به یاد دارم. پیام‌گیر نبود؛ رادیو- ضبط‌صوتی بود که می‌شد با آن مکالمات تلفنی را مستقیماً ضبط کرد. این دستگاه چند روزی خانه‌ی ما بود و بعد پس‌اش دادیم و یک دستگاه کوچک پیام‌گیر خریدیم. احتمالاً در آن ابزار شنود کار گذاشته بودند. و بعدها که دیدم مأموران امنیتی چه مهملائی را ابزار جاسوسی می‌خوانند (از داشتن نشانی ایمیل گرفته تا آنتن رادیوی معمولی)، دانستم که حتماً به هنگام تفتیش خانه این می‌شد مدرک جاسوسی کردن برای اجانب، چنان‌که تریاک در جیب می‌انداختند، یا در اتوبوس پنهان می‌کردند و قربانی را قاچاقچی می‌نامیدند و غیره تا نفس دگراندیشی را به چیزهای دیگر بیالایند، که می‌دانیم همین کردند در پرونده‌ی قتل زنده‌یاد سعیدی سیرجانی، مجرای دستگیری نویسندگان در خانه‌ی رایزن فرهنگی سفارت آلمان و اتوبوس ارمنستان.

در همان سال ۱۳۷۵ که برخی از دگراندیشان به افقهی ظنین می‌شوند و دهان به دهان می‌گویند تا همدیگر را محافظت کنند و او را رسوا، افقهی شرکت سگال شرق را تأسیس می‌کند (۱۳) و چنان متمول می‌شود که چندی بعد – بعد از رفتن کوشان به نروژ، اندکی پیش از قتل‌های یاران کانونی‌اش – به طبقه‌ی بالای خانه‌ی خانواده‌ی کوشان، در خیابان جردن، نقل مکان می‌کند. به زعم من، این عمل حفاظ او می‌شود تا کسی بیشتر به او ظنین نشود، زیرا خود زنده‌یاد کوشان – چنان‌که در پرونده‌ی قتل‌های ۷۷ هم آمده – در فهرست کسانی بود که قرار بود به قتل برسند.

از جمله لطف‌های به‌فرموده‌ی افقهی کمک‌های انفورماتیک به دگراندیشان بود، از پیشنهاد هدیه دادن کامپیوتر به زنده‌یاد منصور کوشان و مجله‌ی *آدینه* و بعدتر به برندگان جایزه‌ی ادبی «روزی روزگاری» تا تعمیر و ارتقاء کامپیوتر گلشیری. برخی این هدایا را گرفتند و برخی نه.

سهامی خاص

شرکت سگال شرق

شبکه ارتباطات

دنبال کنید

مدیر این شرکت هستید؟

دریاره شرکت

اشخاص

ارتباط با شرکت

اطلاعات پایه

محصولات و خدمات

لیست‌های شرکت

کارخانه و ظرفیت تولید

مجوزها و مالکیت‌ها

مالی

بازرگانی

آگهی‌های مرتبط

اطلاعات پایه

اطلاعات ثبتی

منابع:

تاریخ تأسیس:	۱۳۷۵/۱۱/۰۳	وضعیت شرکت:	فعال	نوع شرکت:	سهامی خاص	آخرین آگهی روزنامه رسمی:	۱۳۹۸/۰۵/۱۴
شماره ثبت:	۱۳۶۶۳۳	کد اقتصادی:	۴۱۱۳۳۳۷۸۵۶	شناسه ملی:	۱۰۱۰۱۷۱۰۱۲	آخرین سرعایه ثبتی:	- میلیون ریال
آدرس شرکت:	تهران خ گاندی پ ۸۰ واحد ۴	کد پستی:	۱۱۱۱۱۱۱				

۱۳۹۳

روزنامه رسمی کشور

تاریخ نامه ثبت: ۱۳۹۳/۱۲/۱۶

تاریخ چاپ روزنامه رسمی: ۱۳۹۳/۱۲/۲۱

آگهی روزنامه رسمی به شماره روزنامه ۲۰۳۹۷ مورخه ۱۳۹۳/۱۲/۲۱

به استناد صورتجلسه مجمع عمومی عادی بطور فوق العاده مورخ ۲۵/۱۱/۱۳۹۳ تصویبات ذیل اتخاذ شد: احمد افقهی ش ملی و آقای ش ملی و خانم ش ملی و خانم ش ملی و خانم میثرا البرزی منش ش ملی بسمت اعضا هیأت مدیره برای مدت دو سال انتخاب گردیدند. آقای ش ملی بسمت بازرس اصلی و خانم ش ملی بسمت بازرس غیرتجاری بسمت بازرس علی‌البدل انتخاب گردیدند.

پ ۹۳۱۲۱۴۵۹۵۱۶۲۷۱۲ اداره ثبت شرکت ها و موسسات غیرتجاری

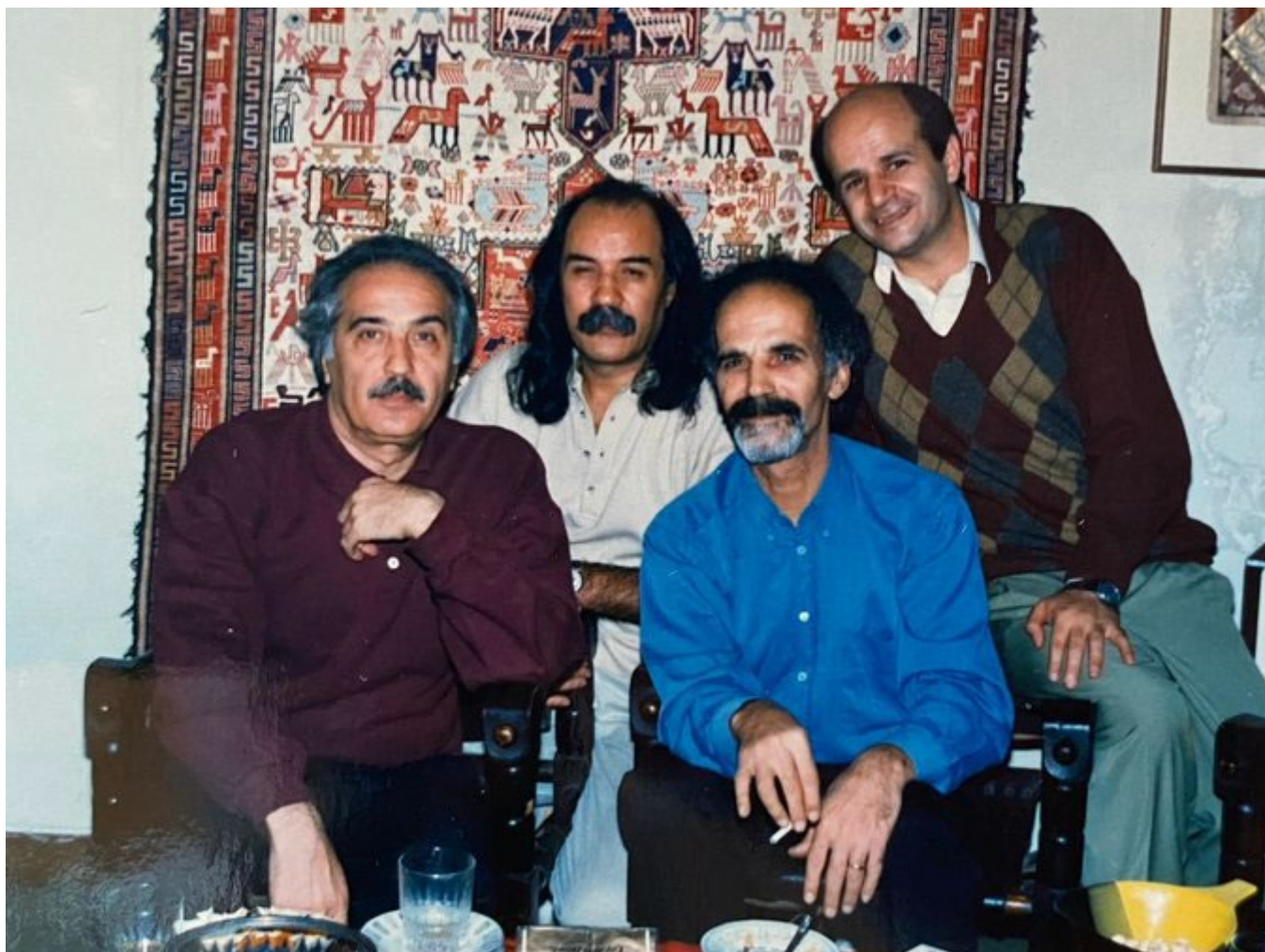


به گفته‌ی منابع نگارنده از جمله خلیق، شریک افقهی نوید رمضانی بوده است که در پرونده‌ی قتل‌های سیاسی سال ۷۷ نیز نامش آمده است. خلیق درباره‌ی این «همکار غیر وزارتی» می‌گوید: «نوید رمضانی شریک افقهی بود. به زبان انگلیسی مسلط بود و کالاها را برای شرکت افقهی سفارش می‌داد.» مهرداد عالیخانی/هاشمی/صادق در اعترافاتش از او چنین می‌گوید:

«مقرر شد نیروهای اداره‌ی عملیات امنیت با مسئولیت عزیزپور روی آدرس منزل فروهر مستقر شوند تا چنانچه سوژه بیرون از منزل رویت شد در فرصت مناسب او را ربوده و بلافاصله مرا مطلع نمایند تا پس از آن او را جهت حفظ [کذا، حذف] از طریق تزریق دارو به منزل همکار غیر وزارتی، نوید رمضانی، انتقال بدهیم.»

در بازجویی‌ای دیگر عالیخانی/هاشمی/صادق، زمانی که باز بحق می‌خواهد اثبات کند که قتل‌ها کاری تشکیلاتی بوده و سرخود اقدام به قتل نکرده است، می‌نویسد:

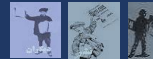
"قرار من با عزیزپور این بود؛ سوژه را پس از رؤیت ربایش و خبر آن را به من بدهند تا آن [=او] را به آدرس خیابان گاندی، کوچه‌ی پنجم، پلاک ۱۷ ببریم. آدرس یادشده منزل یکی از منابع چپ نو به نام نوید رمضانی بود. محمد عزیزپور و نیروهای تحت مسئولیتش حضوراً به این آدرس می‌روند و [شیوه‌ی قتل را] یاد می‌گیرند [یعنی تمرین می‌کنند]. قرار بود فروهر با آمپول حذف گردد، به همین خاطر است نیروهای عملیات از روز پنجشنبه ۲۸/۸ مستقر می‌شوند. همچنین از صبح روز ۳۰/۸ مجدداً روی همین آدرس استقرار پیدا می‌کنند."



جشن تولد زنده‌یاد کوشان در خانه‌اش. از راست: احمد افقهی، هوشنگ گلشیری، منصور کوشان، محمدعلی سپانلو

عالیخانی/هاشمی/صادق می‌گوید:

"تیم محمد عزیزپور پرسنل تحت امر خود را روز پنجشنبه ۲۸/۸ روی آدرس فروهر مستقر کرده بود. روز شنبه ۳۰/۸/۷۷ نیز از صبح کنترل را آغاز می‌کند. موسوی مرا روز شنبه ۳۰/۸ دید. نتیجه‌ی کار را خواست. عزیز پور را ملاقات کردم. او گفت از روز پنجشنبه تا الان فروهر یک بار مشاهده شده، منتهی از اطراف محل سکونت خود دور نشده تا بتوان [او را] ربود و بچه‌ها



کماکان مستقر هستند. نتیجه‌ی دیدار با عزیزپور را به موسوی گفتم. آقای موسوی اظهار داشت: نه لازم نیست بیرون از منزل منتظر باشند؛ بروند داخل منزل کار خودش و زنش را تمام کنند. همین امروز این کار را انجام دهند."

و چنین شد که خانهای زنده‌یادان پروانه و داریوش فروهر قتلگاهشان شد. درباره‌ی پرونده‌ی این دو لازم است توضیح دهم که چند اداره در قتل‌شان نقش داشته‌اند. مصطفی کاظمی در اعترافاتش می‌نویسد:

«به اداره‌ی اول اداره‌ی کل راست نیز مراجعه و پرونده‌ی فروهر را از مسئول و کارشناس پرونده گرفتم و به پایین در اطاقم آوردم که آقای ایرج آموزگار از طرف آقای صادق مهدوی آمد و پرونده را گرفت و برد و مطالبی را که می‌خواست از بین پرونده استخراج نمود و بعد از آن پرونده را به اداره‌ی مربوطه بازگردانیدم و جهت [کذا] ضمن اینکه پرونده‌ی بعضی از نفرات دیگر نیز که از اداره‌ی اول اداره‌ی کل راست گرفته بودم، آنها را نیز به آقای ایرج آموزگار دادم که شامل چند زنکن می‌گردید که اگر در رابطه با هر یک از آنها آقای درّی صحبت نمودند و نظر به حذف آنها را داشته باشند. پرونده را چون مجدداً نمی‌توانستم بگیرم، لذا گفتم آنچه لازمی کار است از پرونده استخراج شود و مهم‌ترین پرونده برای کار هم پرونده‌ی داریوش فروهر بود که آن پرونده نیز شامل دو یا سه جلد می‌شد که نشان دهنده‌ی فعالیت‌های فروهر و همسرش بود و جلساتی که آنها تشکیل می‌دهند و شنودهایی که از ایشان وجود داشت و ارتباطات فاکس که با محافل خارج کشور برقرار می‌نمود و پیوند و ارتباطات آن را صادق مهدوی با گروه‌های لائیک در خارج کشور را نیز خود در اختیار داشت و دقیقاً آن نوع فعالیت‌ها را برای آقای درّی توضیح داده بود».

از این بخش متوجه می‌شویم که بخشی از پرونده‌ی فروهرها در اداره‌ی راست و بخشی دیگر در اداره‌ی چپ بوده است و عالیخانی بخش مربوط به ارتباط ایشان با چپ‌های خارج کشور – برای مثال و چنان‌که در پرونده آمده، ارتباط با علی کشتگر – را به آن علاوه کرده. به گفته‌ی عالیخانی/هاشمی این افراد در قتل فروهرها نقش داشتند: «فلاح، محمد اثنی‌عشر، محسنی، صفایی، مسلم، هاشم و جعفرزاده بودند و عزیزپور در سر خیابان نزد پرسنل اداره‌ی چپ نو قرار داشت».

کاظمی درباره‌ی جلسه‌شان با درّی نجف‌آبادی می‌نویسد:

"من گفتم الان فعالیت گروه‌های داخل و خارج با همدیگر در یک راستا انجام می‌شود، که آقای صادق مهدوی شروع به صحبت کرد و صحبت من را قطع نمود و پیرامون فعالیت آنها صحبت کرد و پیرامون فعالیت داریوش فروهر و ارتباطات وی با افراد دیگر لائیک و ارتباطش با کشتگر، مسئول سازمان اکثریت، که در آلمان می‌باشد. آقای درّی گفتند: "چرا فروهر را نمی‌زنید، بزنید او را!" گفتم حاج آقا بزنیم؟ گفتند: "بله، بزنید".

نظر عالیخانی/هاشمی/صادق درباره‌ی نحوه‌ی قتل زنده‌یادان داریوش و پروانه فروهر تزریق آمپول بود، اما مصطفی کاظمی/موسوی به او می‌گوید «اگر به دونفر [آمپول] بزنید متوجه می‌شوند که دو نفر یک زمان سخته نمی‌کنند. گفتم: "و بعد هم می‌فهمند این کار وزارت است استفاده از آمپول».

چرا عالیخانی/هاشمی/صادق پیشنهاد آمپول را می‌دهد و چرا از «استفاده از آمپول می‌فهمند که این کار وزارت است»؟ به گمان من عالیخانی/هاشمی/صادق نحوه‌ی قتل دیگر دگراندیشانی را در سر داشته که پیش‌تر وزارت اطلاعات به قتل رسانده بود، از میان‌شان زنده‌یادان احمد میرعلایی و غفار حسینی و ماموستا ربیعی.

احمد میرعلایی، مترجم و از اعضای کانون نویسندگان، صبح دوم آبان ۱۳۷۴ از خانه‌اش در اصفهان بیرون می‌رود و شب نعلش او را در کوچه‌ای در محله‌ی جلفا، نشسته و تکیه داده به دیوار، پیدا می‌کنند با بطری عرقی در کنارش روی زمین. سرکوهی در یاس و داس در این باره می‌نویسد:

«پزشک قانونی اصفهان روی دست احمد جای دو تا تزریق تازه دیده بود و مرگ را مشکوک اعلام کرده بود و نمونه‌برداری کرده بودند تا به پزشک قانونی تهران بفرستند. جواب نیامد و کار خوابید. یا پزشک قانونی اصفهان را عوض کردند یا پرونده از قاضی اولی گرفتند. هوشنگ رفته بود اصفهان و پرسیده بود و به این نتیجه رسیده بود که احمد را کشته‌اند. این حد از بی رحمی و ددمنشی از بدبینی‌های ما فراتر می‌رفت».

اینجا بایست توضیح بدهم که چرا گلشیری همان موقع به این نتیجه رسیده بود که میرعلایی به قتل رسیده است. در پزشکی قانونی اصفهان، نزدیکان، از جمله گلشیری – که پس از شنیدن خبر بلافاصله به اصفهان رفت – بر دست راست او جای دو تزریق می‌بینند. طبق یادداشت‌های گلشیری (محفوظ در دانشگاه استنفورد) در پزشکی قانونی اصفهان مشخص می‌شود که شکم او را پس از فوت از عرق انباشته بودند، زیرا معده مشروب را هضم نکرده بود. پزشکی قانونی در نهایت علت مرگ را سخته‌ی قلبی اعلام می‌کند. گلشیری همان موقع نامه‌ای سرگشاده به اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس‌جمهور وقت، می‌نویسد و می‌گوید:

"سؤال ما این است که آقای میرعلایی از ساعت هشت صبح تا ده و نیم بعدازظهر روز سه‌شنبه، دوم آبان، کجا بوده؟ اگر آقای میرعلایی سخته کرده، جسد او در فاصله‌ی سخته تا پیدا شدن جنازه کجا بوده؟



"آقای رئیس جمهور، جهان با این گونه مرگ‌ها آشناست و آنچه اینجا از ضرب و جرح و شتم نویسندگان گرفته تا مرگ‌های مشکوک دیده مشهود تقلید ناشیانه‌ایست از آنچه گروه‌های مسئول و یا غیرمسئول در امریکای لاتین مرتکب شده‌اند.

"کتک زدن نویسندگان، تعقیب و تهدید یک نویسنده، ربودن و رها کردن جنازه را هر کس مرتکب شده باشد، به نام شما و دوره‌ی حکومت جنابعالی نوشته خواهد شد."

شیرین، دختر زنده‌یاد میرعلایی، پس از چهار سال سکوت تحمیلی در نامه‌ای که در مطبوعات آن زمان منتشر شد، از محمد خاتمی، رئیس‌جمهور وقت، خواست که چون اعلام آمادگی کرده است که قاتلان قتل‌های پاییز ۷۷ را پیدا کند، قاتل پدر او را نیز پیدا کند. شیرین در این نامه - که دست‌کم در یکی از نشریات آن سال منتشر شد - (۱۴) به تزیق دارویی به داستان پدرش اشاره می‌کند که باعث ایست قلبی او شده است: «معلوم است در آن شرایط با وجود تهدیدهای پنهانی من و مادرم و دو خواهرم واقعا ترسیدیم و هیچ‌گونه امنیت جانی نداشتیم. بنابراین ما هم سکوت کردیم، اما همیشه دلم می‌خواست که روزی انتقام خون پدرم را بگیرم، تا این که چند سال بعد در جریان قتل‌های زنجیره‌ای و اعلام آمادگی شما برای پیدا کردن قاتلین، بارها به این فکر کردم که ما هم کاری بکنیم. حتی پارسال هم نامه‌ای برای شما نوشتم، اما به دلایل مختلف همه مانع فرستادن آن برای شما شدند. اما فکر می‌کنم حالا دیگر ملاحظه‌کاری بس باشد.» نه هاشمی رفسنجانی پاسخ هوشنگ گلشیری را داد و نه محمد خاتمی پاسخ شیرین میرعلایی را.

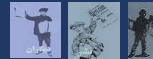
درباره‌ی قتل زنده‌یادان داریوش فروهر و پروانه اسکندری این توضیح نیز ضروری‌ست که سرنگی نیز در خانه و قتلگاه ایشان پیدا شده بود. در گزارش اداره‌ی تشخیص هویت به تاریخ ۳/۹/۱۳۷۷ آمده: "سرنگ ارسالی مقداری جزئی خون دارا بوده که با آزمایش DNA می‌توان اعلام کرد که به احتمال ۹۹ درصد به آقای فروهر متعلق است. محتویات داخل سرنگ سم گیاهی با نام تجارتي روسیتس." (۱۵) عالیخانی/هاشمی/صادق در بازجویی ۴ اردی‌بهشت ۱۳۷۹ می‌نویسد که یک هفته پس از قتل زنده‌یادان داریوش و پروانه فروهر در اول آذرماه ۱۳۷۷ موسوی به نزد دری نجف‌آبادی می‌رود و گزارش آن دو قتل را می‌دهد.

پس از این دیدار موسوی به عالیخانی/هاشمی/صادق می‌گوید که فعلاً اعضاء کانون نویسندگان را - به قول خسرو براتی - «عملیات کنند»، یعنی به قتل برسانند. عالیخانی می‌نویسد:

"۷ جلد پرونده از مهمترین سوزدهای فعال کانون - گلشیری، منصور کوشان، علی‌اشرف درویشیان، سپانلو، مختاری، بوینده و چهل تن - را به واسطه‌ی اصغر سیاحی (سیاح) به آقای موسوی تحویل دادم. موسوی پرونده‌ها را زیر میز تلفن خود قرار می‌دهد، اما بعداً آنها را عودت می‌دهد و می‌گوید: نیاز به ارسال پرونده نیست. هر کسی عضو جمع مشورتی باشد، مشمول طرح حذف می‌گردد. از هر کدام بخواهید شروع کنید. قرار شد از مهمترین‌ها شروع شود. شماره‌تلفن مختاری از طریق یکی از منابع اداره‌ی جپ نو با نام مستعار داریوش [احمد افقهی] به دست آمده بود."



احمد افقهی



خود آشکار است که برای مأموران وزارت اطلاعات دشوار نبوده است که به سعی خود شماره‌ی تلفن زنده‌یاد محمد مختاری را پیدا کنند، اما پیش از آن که دست بجنبانند تا استعلام کنند (همان‌طور که در پرونده می‌خوانیم که بارها چنین کرده‌اند و تلفن‌ها و نشانی‌ها را مثلاً از رسول کانونیان - مشهور به «رسولی» و «حمید رسولی»، مدیرکل پشتیبانی عملیاتی معاونت امنیت - گرفته‌اند)، افقهی «عمیقاً جاه‌طلب و باهوش» پیش‌قدم می‌شود و تلفن زنده‌یاد محمد مختاری را به مأموران قتل وی می‌دهد، هم‌او که با خدمت کردن حکومت ترور پله‌ها را بالا می‌جست.

پایان پاره‌ی یکم از بخش نخست

باربد گلشیری، تبعید
۱۴۰۳

پی‌نویس‌ها:

۱ - گفته‌های برخی از ایشان را در بخش‌های بعدی خواهید خواند.

۲ - برای مطالعه‌ی آنچه «مرز پرگهر» منتشر کرده، ن.ک:
<https://melliun.org/simayenezam/s09/01/31marzp.htm>

۳ - اعترافات عالی‌خانی، ۲۶/۴/۱۳۷۹،

۴ - محمد بلوری، «نقش عاملان قتل‌های زنجیره‌ای در توطئه‌ی سرنگونی اتوبوس حامل نویسندگان»، روزنامه‌ی اعتماد، شماره ۵۲۳۳، ۲۶ خرداد ۱۴۰۱.

۵ -
<https://iranwire.com/fa/features/23954/>

۶ - منصور کوشان، حدیث تشنه و آب، نشر باران (سوئد)، ص ۲۸۹.

۷ - همان، ص ۲۹۲.

۸ - به قصد تهدید و البته در نقش مأمور مهربان وزارت اطلاعات سرزده به خانه یا دفتر پدرم - که اتاق و کارگاه من نیز در آن بود - می‌آمد تا پدرم را از فعالیت‌هایش در کانون بازدارد و یا جلو برگزاری جلسات کانون را با بیم دادن بگیرد.

۹ - ایرج مصداقی، رازگشایی از قتل کشیش‌های مسیحی، همراه با فرحناز/نامی، شاهد جنایت، نشر پژواک ایران، ۲۰۲۳، ص ۱۸۳.

۱۰ - قرار می‌شود که در چاپ بعدی این مورد تصحیح شود.

۱۱ - متن بازجویی شاهد سی (ابوالقاسم مصباحی) در ۵ مهر ۱۳۷۵، سیستم جنایتکار: اسناد دادگاه میکونوس، ترجمه‌ی مهران پاینده، عباس خدافل، حمید نوذری، چاپ اول، ۲۰۰۰، صص ۱۷۳ و ۱۷۸.

۱۲ - فرج سرکوهی، یاس و داس (بیست سال روشنفکری و امنیتی‌ها)، نشر باران (سوئد: ۲۰۰۲)

۱۳ -
https://rasm.io/company/10101710112/%D8%B3%DA%AF%D8%A7%D9%84%20%D8%B4%D8%B1%D9%82/#about_company

۱۴ - بنیاد عبدالرحمن برومند این نشریه را پیام‌هاجر دانسته، اما صحیح نیست، هرچند مطالب بسیاری درباره‌ی این قتل‌ها در این نشریه منتشر شده. به هر روی یقین داریم که هم متن نامه صحیح است و هم منتشر شده. ن.ک:
<https://www.iranrights.org/fa/memorial/story/-7011/ahmad-miralai>

۱۵ - متأسفانه نتوانستم اطلاعات دقیقی درباره‌ی این سم به دست بیاورم.



مرز پر گهر <https://melliun.org>

مرز پر گهر افشا می کند

برگزیده پرونده ی قتل های حکومتی

چو ایران نباشد تن من مباد

قتل های حکومتی در جمهوری اسلامی

حزب مرز پرگهر با انتشار بخشی از اعترافات متهمین قتل های حکومتی (قتل های زنجیره ای) پاییز ۱۳۷۷ خورشیدی امیدوار است که ضمن گرامی داشت خاطره ی رهبران شجاع نهضت ملی ایران یعنی داریوش فروهر و پروانه اسکندری و سایر قربانیان قتل های معروف به "زنجیره ای"، توجه نسل جوان میهن را به ماهیت و عملکرد رژیم ضد مردمی و ضد ایرانی حاکم بر کشورمان جلب نماید. حزب مرزپرگهر همچنین از نسل پر شور کنونی دعوت می کند که با دور شدن از تفکرات نسل گذشته ای که جنایات رژیم را دست آویزی برای از میان رفتن رقبا ی عقیدتی و سیاسی خود فرض می کرده است، سنت دفاع جانانه از تمامی منتقدین و مخالفان نظام و تمامی قربانیان بی دفاع آن را دوباره زنده نماید و بر واقعیت کنونی تفرقه، گروه گرایی و تعصب فرقه ای نقطه ی پایانی گذارد.

از آغاز استقرار نظام جمهوری اسلامی در میهن ما، ترور مخالفین، مغایرین، منتقدین و حتی رقبا ی "خودی"، بخش جدا نشدنی طبیعت و برنامه ی حکومتی نظام بوده است. قتل های معروف به "زنجیره ای" در پاییز ۱۳۷۷ خورشیدی تنها جزیی از جنایات تروریستی برنامه ریزی شده نظام در یکی از دوره های حکومت ظالمانه ی آن بوده است. اینها علاوه بر قتل عام ها و کشتارهای بزرگ مانند کشتار عظیم تابستان سیاه ۱۳۶۷، کشتار امرا و افسران میهن پرست ارتش، عملیات سرکوب هم میهنان کرد، بلوچ و غیره و اعدام های علنی و بی شمار سالهای ۵۷، ۶۰ و ۶۱ در سراسر کشور، عامل ایجاد ثبات ادواری رژیم و شیوه ی ایجاد وحشت در میان ایرانیان بوده است. رژیم این جنایات را گاه به گاه حتی قبل از وقوع "جرم" و به منظور پیشگیری از رشد یک جریان داده است. ترورهای رقبا ی داخلی حکومت، وابستگان رژیم پیشین، پیروان ادیان بهایی، یهودی، زرتشتی و مسیحی و مذاهب اسلامی اهل سنت، صوفیان، دراویش، شافعی و سایرین، قتل فعالان سازمانهای سیاسی اعم از مجاهدین خلق، کمونیست های مخالف رژیم، میهن پرستان و ملیون، ترور سران و رهبران نهضت های قومی و عشایری و حتی گسترش وسیع عملیات تروریستی به منطقه و نقاط دیگر جهان، همه و همه ضمن روشن کردن ماهیت انحصارگرا، تحمل ناپذیر و بی رحم نظام موجود، گویای انگیزه ها و برنامه ریزی دراز مدت این نظام در سطح داخلی و خارجی است. به کارگیری عملیات ترور به عنوان جزیی از سیستم "قتل درمانی" همراه با مهارت جامعه شناسانه ی عاملین ضد ایرانی و ضد ملی رژیم، همواره آن چنان صورت پذیرفته است که گویا رژیم تنها با عده ای خاص، که نظر گاهی مشخص با عملکرد ویژه ای دارند مسئله دارد و او را با بقیه کاری نیست. این سیستم فریبکارانه در هر مرحله ی تهاجم رژیم همراه با تحمیل مردم و مخالفین بوده تا هر کس و هر گروه تا زمانی که نوبت خودش فرا نرسیده است، نه تنها احساس خطر نکند بلکه احياناً - و با بسی تأسف - از میان رفتن سایرین را یا "بر حق" جلوه دهد (مانند برخورد چندین ساله اصلاح طلبان به اعدام و سرکوب مخالفین نظام) یا به مثابه از میان رفتن رقبا ی سیاسی خود تلقی نماید (همانند تلقی بیمار گونه بسیاری از نیروهای سیاسی در اوایل انقلاب از ماجرای ضربه خوردن گروه های دیگر از رژیم).

نسل جوان ما باید بداند که در سی سال گذشته، هیچ زمانی نبوده است که رژیم در آن مدت مشغول به ترور و سرکوب بخشی از هم میهنان ما نبوده باشد و با فریبکاری و القای امنیت کاذب به بخشهای دیگر ضربه زدن به آنان را در زمانی دیگر تدارک ندیده باشد. نیروهای سیاسی ما نیز باید بدانند که شکنجه گران و قاتلین امروزی دیگران، همان کسانی بوده و هستند که فردا شکنجه گران و قاتلین خود ما خواهند بود. این احکام را می توان با مطالعه ی پرونده ی متهمین قتل ها به روشنی دریافت اما آیا درک عمیق آن نیز برای ما عملی خواهد بود؟

مطالعه درد آور پرونده های اعترافات متهمان قتل های حکومتی سال ۷۷ علاوه بر نشان دادن میزان شقاوت، عادی بودن شقاوت در میان عوامل نظام و حذ افراط و انحراف باورهای مذهبی در میان آنان روشنگر ماهیت توطئه گر پیگیر و هدفمند نظام است. این مدارک روشن می کنند که به کار گیری تیغ و گلوله و طناب دار نظام، نه در عکس العمل به مسلح بودن مخالفین، نه در عکس العمل به برانداز بودن اندیشه آنان و نه حتی در برابر میزان موثر بودن بالفعل تلاشهای کوشندگان سیاسی و اجتماعی، بلکه تنها برنامه و عملی است که به نحوی مستمر و با دیدگاهی دراز مدت و به منظور ایجاد وحشت در برابر مخالفین و منتقدین قرار می گیرد. اعترافات متعدد متهمین به الزام تعدادی قتل در پیش بینی برنامه های سالانه وزارت اطلاعات، تاکیدی بر این بینش بیرحمانه و خونسردانه در حساس ترین ارگان های نظام است. هر گاه مصلحت زمان و توان سیاسی و عملیاتی آن موجود باشد، هرگاه حربه های سانسور و زندان کم اثر گردد، رهبران و عوامل نظام سینه ها را می درند و گردن های سرافراز را می شکنند.

نگاهی به لیست هزاران فرزند مفقود یا ترور شده این مرزپرگهر، به مرگ ها و قتل های مشکوک سی سال اخیر، روشنگر روحیه تهاجمی و عزم تزلزل ناپذیر این نظام بر نابودی مخالفین و مغایرین است. در این مسیر خونبار، کسی در امن و امان نیست و حتی در میانه صلح و مذاکره، همانند بسیاری که به رژیم اعتماد نشان داده و سپر از دست فکنده بودند، قابل به رگبار بستن است و همچنان واجب القتل و مهدورالدم خواهد بود.

آنچه در این میانه مایه امید و قابل درس آموزی است، ضعف آشکار رژیم در برابر آگاهی عمومی، به خطر افتادن آبروی ساختگی و شکننده نظام درمیان مردم و هوشیاری مبارزین و کوشندگان است. پرونده قتل ها به روشنی اشاره به مواردی دارند که هرکدام از عوامل نامبرده،



یا موجب توقف توطئه ها یا سبب تأخیر و تغییر برنامه های قتل و سرکوب شده است ... و این نیز از نکات حیاتی بر گرفته شده از تجربه قتل های پاییز ۱۳۷۷ خورشیدی است.

نزدیکان و خانواده های قربانیان نظام، در این میان بزرگترین مسئولیت را در راستای افشای جنایات و پخش و نشر وقایع یا مدارکی مربوط به قتل ها را بردوش می کشند. عزیزان داغدار باید بدانند که افشای هر مورد از جنایات در عرصه داخلی و جهانی، قادر به پیشگیری از جنایتی مشابه خواهد بود. هم میهنان خشمگین باید بدانند که در شرایط کنونی بزرگترین انتقام همانا افشای جنایات نظام و اهدای شانس بیشتری برای زندگی وموفقیت به سایر مبارزان و کوشندگان است، و بالاخره مبارزان و کوشندگان سیاسی و اجتماعی باید بدانند که صرف نظر از موارد خاص یا دوران های کوتاه، هیچ دلیل و مصلحتی نباید مانع از نشر و انتشار عمومی اسناد جنایات رژیم گردد.

حزب مرزپرگر از کلیه ی هم میهنانی که اسناد یا تجربیات قابل توجهی از جنایات رژیم یا مظلومیت این ملت در بند در اختیار دارند تقاضا می کند که یا رأساً یا از طریق مورد اعتماد خود، از جمله از کانال مرزپرگر به انتشار آن در اسرع وقت اقدام نمایند.

مرگ بر جمهوری اسلامی

پاینده ایران

حزب مرز پرگر

کمیسیون تحقیقات و اسناد

زمستان ۱۳۸۷ خورشیدی

نقل قول های مطلعین پرونده های قتل های حکومتی

عبد الکریم لاهیجی در باره ی قتل های حکومتی:

۱- این جنایات هول انگیز و رعب آور نموده های دیگری از طرح "قتل درمانی" بودند که در اجرای آن طی یک دهه، دهها تن ازدگراندیشان، نویسندگان، محققان و فعالان سیاسی مخالف، در داخل ایران [دکتر کاظم سامی، احمد میرعلایی، سعیدی سیرجانی، احمد تفضلی، غفار حسینی، ابراهیم زال زاده ...] یا در خارج از ایران [عبدالرحمن قاسملو، شاپور بختیار، عبدالرحمن برومند، صادق شرفکندی ...] از پای درآوردند..

....

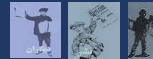
ساختار وزارت اطلاعات هم از بدو تاسیس به گونه ای نهاده شد که همواره یک حاکم شرع، به عنوان وزیر، بر آن حکم راند. فلاحیان سعید امامی را به عنوان معاون امنیتی وزارت اطلاعات برگزید و از شواهد و قرائن چنین برمی آید که طرح "قتل درمانی" ساخته و پرداخته او بود. ولی با توجه به ماهیت ایدئولوژیک - مذهبی جمهوری اسلامی ایران و ساختار و سلسله مراتب وزارت اطلاعات، هیچ یک از آن جنایات نه تنها بدون وجود حکم و مجوز شرعی، صادره از سوی وزیر اطلاعات [حاکم شرع]، یا دیگر حکام شرع مجاز، بلکه بدون اذن سکاتداران سیاست امنیت داخلی و خارجی کشور قابل تحقق نبوده اند.

کالبد شکافی قتل های سیاسی- عبدالکریم لاهیجی - سی، آبان ۱۳۸۴

۲- چهره هایی نظیر مصطفی کاظمی [موسوی]، مهرداد علیخانی، خسرو براتی برای همه کسانی که در آن سال ها با وزارت اطلاعات سر و کار داشتند و در صدر آنان نویسندگان، روزنامه نگاران، فعالان سیاسی، شناخته شده بودند. ماجراهایی از نوع طرح به درّه افکندن اتوبوس حامل ۲۱ تن از نویسندگان توسط تیمی به سرپرستی خسرو براتی [مرداد ۱۳۷۵] یکی از نمونه های برنامه "قتل درمانی" بود. پس از این ماجرا و پیش از آن که (مسافران) را به تهران بازگردانند در پاسگاه زندانمری نزدیک به محل حادثه، به آنان گفته بودند که "درماجرای سعیدی سیرجانی برایتان پیغام فرستادیم، نشنیدید.

کالبد شکافی قتل های سیاسی- عبدالکریم لاهیجی - سی، آبان ۱۳۸۴

۳- از روز اول به دوست و همکارم خانم عبادی و همین طور عزیزانم آرش و پرستو فروهر گفتم که برای خودشان توهم ایجاد نکنند ، جمهوری اسلامی حکومتی نیست که عاملان این قتل ها را به مجازات واقعی برساند و دیدیم که متأسفانه حق با من بود . به تعدادی مامور چند سالی حبس دادند و هرگز صادر کنندگان احکام قتل حتی شناسائی نشدند ، چه رسد به اینکه مورد تعقیب قرار بگیرند و ما از این رو همچنان در پی اجرای عدالت هستیم تا روزی که شرایط عدالتخواهی در ایران فراهم شود و تا آن روز نباید اجازه داد یاد این جنایات از خاطره مردم پاک بشود



مراسم گرامیداشت قربانیان قتل های زنجیره ای در پاریس از محمدرضا شاهید ۲۰۰۸، ۱۲، ۰۳ -- صدای آمریکا - عبدالکریم لاهیجی - سی
آبان ۱۳۸۴

شیرین عبادی درباره ی پرونده ها و جنایات رژیم:

۱- شیرین عبادی به چگونگی پرونده خوانی وکلای مدافع خانواده های قربانیان اشاره کرد و گفت که تنها یک سوم پرونده در اختیار وکلا گذاشته شد و باقی به گفته مسئولان، "در رفت و آمد میان ادارات مختلف گم شد". با اینحال همین مشتی پرونده از خروار نشان داد که عاملان این قتل ها به دستگیری و بازجویی خود اعتراض داشته اند چرا که این قتل ها را بدستور مافوق مرتکب شده بودند و برای آن اضافه کاری دریافت کرده بودند.

برنده جایزه صلح نوبل، بر لزوم تداوم دادخواهی در هر جای جهان که ممکن باشد، تکیه کرد و گفت: "در این راه، همه، بازماندگان قربانیان، وکلای مدافع آنها و عموم مردم باید بهای ضروری را بپردازند"

روز شنبه، بیست و نهم نوامبر، سالن فیاپ، ۲۰۰۸ (fiap) در محله سیزدهم پاریس

۲- حرفهای من مستند است به محتویات پرونده و این محتویات توسط خدوم و همکارانم خوانده شد. طبق این پرونده و بازجویی های انجام شده از متهمان، باید بگویم قتلها کاملاً سیستماتیک بود و به هیچ عنوان ادعای قتل توسط عده ای خودسر قابل قبول نبود، کسانی که قتل کرده بودند، آدمهای دیوانه نبودند که صبح تصمیم بگیرند امروز چه کسی را بکشیم؟ آنها جزو افراد عملیات ویژه و برای این کار آموزش دیده بودند. ولی همین متهمان در زمان بازجویی شان اظهار تعجب می کردند که چرا ما را محاکمه می کنید؟ و سپس خطاب به دادگاه می گفتند توسط ما چهارصد عملیات ویژه انجام شده، اصلاً آنها نمی دانستند چرا دارند محاکمه می شوند، چون برای این کار استخدام رسمی شده بودند. قاتل فروهر در بازجویی گفته است که: "بروید فیش حقوقی من را نگاه کنید... آن شب به من اضافه کاری داده اید..."

برگرفته از ویدیو سخنان شیرین عبادی در مراسم دهمین سالگرد قتلهای "زنجیره ای" حکومتی در پاریس ۱۰، ۰۹، ۱۳۸۷

پرستو فروهر درباره ی خطای اعتماد به خاتمی و لزوم آگاهی اذهان عمومی به پرونده ها:

۱- پرستو فروهر: آقای خاتمی پشت ما را خالی کردند. آقای خاتمی در زمانی که نیاز بود تا برای کشف حقیقت پایداری نشان دهند، پشت ما را خالی کردند و به معامله های پشت پرده با طرف مقابل پرداختند. آقای خاتمی در روز هفتم پدر و مادر من برایم تسلیت فرستادند و به هر صورت همدردی نشان دادند و در صحبت هایشان می گفتند که این ها جنایاتی ست که اتفاق افتاده و باید پیگیری شوند. این ها مسائلی مثبت اند اما در بازبینی صحیح این پرونده اصلاح طلبان از این موضوع تنها به عنوان سلاحی در مقابل حزب رقیب استفاده کردند. ولی در زمانی که نیاز بود تا برای کشف حقیقت پایداری نشان دهند، پشت ما را خالی کردند، یعنی اصراری که باید برای صالحه بودن دادگاه و افشای مخدوش بودن پرونده می کردند، هیچ گاه عملی نشد. در کلام حمایت کردند اما آنجایی که به حمایت عملی نیاز بود، به معامله های پشت پرده با طرف مقابل پرداختند.

شنبه ۲ آذر ۱۳۸۷ - ۲۲ نوامبر ۲۰۰۸ - خبرنامه امیرکبیر

۲- امیدی که ما بازماندگان قربانیان داریم این است که این جنایات به عنوان پرونده باز، در اذهان عمومی بماند تا زمانی که ما ابزارهای لازم را برای پیشبرد اهدافمان که دفاع از حقوق دگراندیشان است بیابیم

مراسم گرامیداشت قربانیان قتل های زنجیره ای در پاریس از محمدرضا شاهید ۲۰۰۸، ۱۲، ۰۳ -- صدای آمریکا - پرستو فروهر - سی
آبان ۱۳۸۴

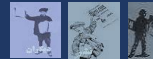
سیما پوینده درباره ی لزوم افشاگری جنایات:

در اینجا باید تاکید کنم که اگر هم ما نتوانیم جمهوری اسلامی را در یک دادگاه بین المللی محکوم کنیم، مسلماً تلاش خواهیم داشت تا حقایق تلخ این قتل ها را برای جهانیان روشن سازیم و به نظر من افشاگری این جنایات حائز اهمیت و در درجه اول قرارداد.

مراسم گرامیداشت قربانیان قتل های زنجیره ای در پاریس از محمدرضا شاهید ۲۰۰۸، ۱۲، ۰۳ -- صدای آمریکا - سیما پوینده - سی
آبان ۱۳۸۴

سهراب مختاری درباره ی لزوم رسیدگی مجامع حقوق بشری بین المللی:

شما دیدید که سرانجام هم تلاش کردند این پرونده را به یک پرونده معمولی جنائی تقلیل بدهند و بگویند که عناصر خودسری در وزارت اطلاعات این قتل ها را انجام داده اند. در صورتیکه چنین نبوده و ما چون قوه قضائیه را فاقد صلاحیت دیدیم از مجامع حقوق بشری در جهان خواسته ایم به این پرونده رسیدگی کنند



مراسم گرامیداشت قربانیان قتل های زنجیره ای در پاریس از محمدرضا شاهید ۰۳، ۱۲، ۲۰۰۸ - صدای آمریکا - سهراب مختاری - سی
آبان ۱۳۸۴

واژه نامک اسناد

اشاره های کوتاهی به تعدادی از اصطلاحات و واژه هایی که در متن پرونده ها مورد استفاده قرار گرفته اند

- اداره ی کل و اداره: بخش هایی از وزارت اطلاعات می باشند

"اداره ی کل" بخش بزرگتر مسئول در یک مورد بزرگ (مثلاً اداره ی کل چپ) و "اداره" بخش کوچکتر آن است (مثلاً اداره ی چپ نو)

- **التقاط:** اصطلاح "التقاطی" از اوایل انقلاب به دنبال اعلام نظر آیت الله منتظری در مورد نظرگاه سازمان مجاهدین خلق به آنها اطلاق گردید. مقامات جمهوری اسلامی بینش مجاهدین را مخلوطی از اسلام و مارکسیزم می دانستند و در زمان شاه نیز نظیر این اصطلاح جهت دار و منفی به شکل "مارکسیزم - اسلامی" در مورد این نظرگاه به کار می رفت. کلمه "التقاط" که در متن این اسناد زیر عنوان "اداره ی کل التقاط" به کار رفته است به معنای اداره ی متخصص در امور مجاهدین خلق در وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است.

- **پرسنل:** بر گرفته از زبان انگلیسی و به معنای کارمندا، کارمند، عضو ویا اعضای حقوق بگیر و رسمی ادارات مربوطه به کار رفته است.

- **پرینت کاری:** فهرست رسمی وظایف هر کدام از کارمندان وزارت اطلاعات

- **چپ نو:** اصطلاح "چپ نو" را به چپ غیر توده ای و غیر سنتی (مائویست، چریک و...) گفته می شود. این اصطلاح پس از فروپاشی شوروی و پدید آمدن گرایش های گوناگون چپ مستقل پدید آمده است. هر چند که در سابق نیز به نوع متفاوتی از چپ در اروپا و آمریکا گفته می شد.

- **حذف:** یا "حذف فیزیکی" به معنای قتل مخالفین به کار رفته است.

- **ربایش:** به مفهوم ربودن و دزدیدن به معنای ربودن مخالفین، آدم ربایی به کار رفته است.

- **سرباز گمنام امام زمان:** به عنصر اطلاعاتی گفته می شود که به عنوان کارمند رسمی در استخدام وزارت اطلاعات باشد.

- **سوز:** بر گرفته از زبان فرانسه، به مفهوم موضوع، مورد و در متن این اسناد به معنای افراد مورد تحقیق، تحت تعقیب یا هدف قتل به کار رفته است.

- **سناریو:** به مفهوم رایج فیلم نامه و در این اسناد به معنای ساختن یک گزارش دروغین است که برای منحرف کردن جریان دادرسی قضایی و یا فریب دادن مردم به کار می رود.

- **کارشناس:** در متن این اسناد، کارشناس به معنای مقام آگاه و متخصص یک بخش از جمله به معنای متخصص قتل (با کارد، طناب و...) به کار رفته است.

- **کانون:** یا کانونی ها، صورت اختصاری عنوان "کانون نویسندگان" است.

- **کفالت:** ساده ترین نوع تضمین قضایی می باشد که تنها با تعهد و امضای فردی شناخته شده متهم آزاد می گردد.

- **کیس:** بر گرفته از زبان انگلیسی، به مفهوم "مورد" مثلاً یک "کیس" قضایی، امنیتی یا ... و در این اسناد به معنای مورد و برنامه کامل یک قتل یا یک سری قتل ها به کار رفته است.

- **لائیک:** در متن این اسناد "لائیک" اصطلاحی است که به کلیه ی نظرگاه های غیر اسلامی اشاره دارد.

- **منافقین:** از اوایل انقلاب، آیت الله خمینی و مقامات بالای نظام به منظور زدودن اصطلاح "مجاهد" از نام سازمان "مجاهدین خلق" و ایجاد یک اصطلاح و تصویر جدید و منفی در مورد آنان از اصطلاح "منافق" و "منافقین" که بار منفی قرآنی دارد استفاده نمودند.

- **منبع:** در اصطلاح امنیتی در ایران "منبع" به معنای جاسوس نفوذی در یک جریان، در یک محیط و یا در ارتباط با فرد مورد نظر است. به خبر چین های مورد اعتماد نیز منبع می گویند.



- **واجا:** به مفهوم ومختصر شده رسمی عبارت "وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی" می باشد، در اصطلاح رایج به آن "واواک" و "ساواما" نیز گفته می شود.

وثیقه: یکی از تضمین های ساده قضایی است که با گرو گذاشتن سند ملکی متهم آزاد می گردد.

ریشه ی عقیدتی قتل های حکومتی:

سید روح الله موسوی خمینی بنیان گذار جمهوری اسلامی:

و اما اشتباهی که ما کردیم

و اما اشتباهی که ما کردیم این بود که به طور انقلابی عمل نکردیم و مهلت دادیم به این قشرهای فاسد، و دولت انقلابی و ارتش انقلابی و پاسداران انقلابی، هیچ یک از اینها عمل انقلابی نکردند و انقلابی نبودند. اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم، به طور انقلابی عمل کرده بودیم، قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزب های فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و رؤسای آنها را به سزای خودشان رسانده بودیم و چوبه های دار را در میدان های بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمت ها پیش نمی آمد.... ما نمی ترسیم از اینکه در روزنامه های سابق، در روزنامه های خارج از ایران برای ما چیزی بنویسند، ما نمی خواهیم وجاهت در ایران، در اسلام، در خارج از کشور پیدا بکنیم، ما می خواهیم به امر خدا عمل کنیم و خواهیم کرد.

صحیفه ی نور جلد ۸ صفحه ی ۲۵۱ سال ۱۳۵۸

اشتباهات دستوری و نوشتاری در متن را ویراستاری نکرده ایم

پرانتز های رنگی داخل متن از میزپرگهر می باشد

برای آگاهی از اسامی اصلی و برخی از سوابق آنها به فهرست های (الف - ث) و برای آگاهی از برخی اصطلاحات فنی یا امنیتی به بخش واژه نامک مراجعه نمایید

حساسیت های امنیتی ضد دمکراتیک موثر در انتخاب هدف های ترور:

از اعترافات مصطفی کاظمی (موسوی) قائم مقام امنیت در وزارت اطلاعات و مدیر کل طرح و بررسی در تاریخ ۷۹/۱/۵ در صفحات ۱۰۱۰ تا ۱۰۵۶ پرونده قتل های حکومتی. از قول حجت الاسلام دری نجف آبادی وزیر اطلاعات وقت جمهوری اسلامی در صبح جمعه ۷۷/۸/۲۳:

"... این فروهر و زنش کی می گوید دو نفر بیشتر نیستند، اینها هر روز جلسه می گذارند و هر روز دانشجویان را پهلوی ایشان می برند برایشان حرف می زنند، آنها را تحریک می کنند، هر روز مصاحبه با رادیو اسرائیل با رادیو آمریکا و رادیو بی بی سی می کنند، هر روز اطلاعاتی می دهند، بیانیه می دهند، هر چه می خواهند می گویند، چرا یک کاری سر اینها نمی آورید؟ یک کاری بکنید.... چرا فروهر را نمی زنید؟ بزنید او را..."

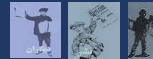
"... پیرامون فعالیت های کانون نویسندگان آقای درّی گفتند مگر اینها چند نفر هستند؟ آقا صادق (مهرداد عالیخانی - مسئول اداره چپ نو) گفتند همه شان حدود پنجاه نفر ولی افراد اصلی ایشان پانزده نفر هستند که مرتب جلسه می گذارند. آقای درّی گفتند همه آنها را جمع کنید یک جا و آنها را بزنید با یک رگبار، یک بمب زیرشان بگذارید، تو سرشان بزنید، یک نارنجک داخلشان بیندازید ولی مطمئن شوید همه آنها کشته شده اند...."

اشارات متهمین به عادی بودن ودائمی بودن قتل های حکومتی مخالفین:

در مورخ ۷۹/۳/۷ مصطفی نوروزی معروف به محسنی در صفحه ی ۱۲۳۱ پرونده ی قتل های حکومتی می گوید:

"ابتدا باید عرض کنم کار حذف فیزیکی و دیگر کارهای از این قبیل، کار دستگیری و انتقال متهم، آموزش دفاعی وجسمانی و مراقبت ثابت و غیره از سال ۷۰ درپرینت کاری که از طرف وزارت (اطلاعات) برای ما مشخص شده بود و این کارها جزء وظایف ما قسمت ما بود.....و کلاً این نوع کارها در وزارت (اطلاعات) زیاد انجام می شد چه در خارج و چه در داخل و تنها این مورد بود که باین صورت در آمد.....بعد از گرفتن برادر صفایی از پشت گردن سوژه (پروانه اسکندری) و برادر هاشم داروی بیهوشی را گرفتند جلوی دماغ و دهان وی و من هم چند ضربه با گفتن ذکر زدم....."

علی احمدی معروف به ناظری در تاریخ ۷۹/۹/۱۵ صفحه ۱۲۹۹ پرونده ی قتل های حکومتی میگوید:



"....سالها اینگونه اقدامات انجام شده و سیستم های امنیتی و اطلاعاتی اینگونه شگردها را دارند.....حقیر با هماهنگی و دستور آقای موسوی کار را انجام داده ام و این عرف و شکل قانونی داشته است و در وزارت (اطلاعات) عرف بوده است و هیچ مانعی در عمل ایجاد نمی کرد....."

اصغر اسکندری معروف به سیاحی در تاریخ ۷۹/۴/۱۵ صفحه ۱۲۰۵ پرونده قتل های حکومتی اعلام نموده است:

".....نکته دیگر آنکه این نمونه اقدامات روال کار تشکیلات وزارت (اطلاعات) بوده و در نتیجه اقدامات مذکور، بار اول اینجانب نیز نبوده است ما از چندین سال قبل از حذف های موسوم به قتل های زنجیره ای با آن مانوس بوده ایم تا حدی که در پیش بینی برنامه ای سالانه شاخصترین فعالیت ها، حذف و ربایش در نظر گرفته میشد و این امر هنوز به صورت مکتوب در اسناد تشکیلات باقی است..."

رسول کاتوزیان معروف به رسولی در صفحه ی ۱۲۴۳ پرونده قتل های حکومتی در تاریخ ۱۳۷۹/۰۲/۰۶ اظهار می دارد:

"...با توجه به سابقه این گونه کارها در وزارت میبینیم که هیچگاه در طول عمر وزارت (اطلاعات) که هر سال در پیش بینی سالانه برنامه کاری موضوعات که به تأیید وزیر وقت می رسید هر کدام یک یا چند حذف فیزیکی را در برنامه پیش بینی نموده و به کابینه وزیر می رسیده و در طول سال حذف ها انجام میگرفته که اکثراً مورد تشویق و تمجید قرار می گرفتند."

مرتضی خازنی (معروف به حقانی) در تاریخ ۷۹/۴/۲۰ در صفحه ی ۱۲۶۳ پرونده قتل های حکومتی می گوید:

".....امور حذفی نیزحسب سابقه تاریخی در (اداره ی) امنیت با آقای موسوی (مصطفی کاظمی) بود که اتفاقاً برای دو مورد مختاری و پوینده - موسوی طی مذاکرات دو یا سه دقیقه ای مطرح نمود که کار شروع شده و هیچ مشکلی نیست.....-----صفحه ۱۲۶۴ پرونده ی قتل های حکومتی....طبق روال و دستوری که از قبل وجود داشته و مأموریتی که آقای ناظری (علی احمدی) داشته و در راستای کار اداری حذف نامبردگان صورت گرفته."

اشاره به موارد مشابه از دوران حیات روح الله خمینی با آگاهی وی

و رسیدگی در سازمان قضایی نیروهای مسلح:

نامه ی علی یونسی به محمد یزدی:

"ریاست محترم قوه ی قضائیه آیت الله محمد یزدی

تاریخ: ۷۷/۹/۳۰

شماره: ۷/۹/۱۶۱۴۸

احتراماً نظر به لزوم اهمیت و تعقیب متمرکز عوامل قتل های اخیر و سبق رسیدگی دادسرای نظامی تهران و با توجه به صلاحیت این مجمع بنا به حکم حضرت امام راحل در پرونده های مشابه و همچنین نظر خاص حضرتعالی در خصوص تسریع در پرونده های جنایی بویژه حوادث مورد نظر تقاضا دارد دستور فرمائید همه ی پرونده های مطروحه زیربط در محاکم عمومی و انقلاب تسلیم دادسرای نظامی تهران شود.

علی یونسی - رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح"

سابقه کاری در قتل ها، مفهوم کارشناس عملیات،

نام مستعاردر پرونده های قضایی، فرار از کشور:

علی صفایی در بازجویی مورخ ۱۳۷۹/۳/۴ در صفحه ی ۱۲۸۲ پرونده ی قتل های حکومتی می گوید.

"....لازم به توضیح این که اینجانب در ابتدا حدوداً چند ماه در حفاظت فیزیکی بودم و بعد به پشتیبانی معاونت امنیت رفتم که حدوداً سال ۶۵ یا ۶۶ بود که از آنجا به عملیات وزارت (اطلاعات) آمدم که بعنوان نفر تیم مشغول به کار شدم که کار (در) عملیات دستگیری و ربایش و حذف فیزیکی تیمهای منافقین و خانه تیمهای منافق و ضد انقلاب و مخالف نظام کارشناس عملیات شدم..." ادامه می دهد:

".... تاریخ ۷۷/۱۰/۱۳ آقای نیازی (حجت الاسلام محمد نیازی رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح مسوول پرونده قتل های حکومتی) با اسم مستعار محمد حسینی فرزند جواد قرار تامین برای اینجانب با اخذ کفیل بوجه الکفاله یکصد میلیون ریال صادر و آقای سید سعید موسوی بعنوان کفیل اینجانب کفالت دادند."



(طبق دستور آقای نیازی - کلیه متهمین در آغاز کار با نام های مستعار جدید خود را معرفی کرده و نام های موجود در پرونده های بازجویی حوالی ۱۳۷۷/۱۰/۱۳ همگی ساختگی هستند و همینطور اسامی والدین-تاریخ تولد و سایر مشخصات)

گوشه ای از اظهارات خسرو براتی در مورد قتل ها:

صفحه ی ۹۶۸ پرونده ی قتل های حکومتی(تاریخ مشخصی ذکر نشده است)

س: شما متهم هستید به مشارکت در قتل داریوش فروهر و همسرش و دو نویسنده به نام های محمد مختاری و محمد جعفر پوینده در این مورد توضیح دهید:

ج: توسط برادر خانم صادق (مهرداد عالیخانی)، اداره ی امنیت بنده سه الی چهار هفته قبل از این کار ها به من مراجعه کرد و گفت می خواهیم چند نفر را عملیات کنیم (به قتل برسانیم) از همان جماعت شاعر و نویسنده که یکی از آنها را اول داریوش فروهر نام برد. صحبت بیشتر سر او بود که از ماشین و امکان و شخص خودت استفاده کنیم و قبل از آن هم من در مأموریت ها می رفتم مثل هتل (وزارت اطلاعات تخلیه اطلاعاتی و گرفتن گزارش از برخی افراد اپوزوسیون و نیز جاسوسان خود را در هتل هایی مانند هما ، لاله ، آزادی و... انجام می داده و می دهد) و غیره که او به من که قبلاً به عنوان منبع (جاسوس) با وزارت (اطلاعات) کار می کردم و طبق گفته اش نیز به فرم منبع هم (احتیاج) نداشتیم که می گفت نمی خواهد ، سابقه می ماند و تعدادی هم آدرس به من داد اول کار که چک کنم و تعدادی را هم من چک کردم، آدرس ها را هم توسط آموزگار به من می رسید تا این که سه مورد شروع شد...

از اعترافات مهرداد عالیخانی معروف به (صادق مهدوی) رئیس اداره چپ نو در وزارت اطلاعات در تاریخ 79/1/10 از صفحه ی 1107 به بعد پرونده قتل های حکومتی:

".... با هماهنگی قبلی قرار شد از یکی از محیط های اداری بهشت زهرا که در اختیار حراست قرار دارد (چون ناظری مسئولیت حراست بهشت زهرا بود) استفاده شود. روشن، ناظری و سایر دست اندر کاران طرح الغدیر (اعدام منافقین) قبل از شروع عملیات پاییز ۷۷، از این محل مستمراً استفاده می کردند. قرار شد از این محل برای به قتل رساندن مختاری استفاده شود...."

از نامه حجت الاسلام محمد نیازی (ریاست دادگاههای نظامی در سال ۱۳۷۷) به ریاست سازمان قضائی نیروهای مسلح (حجت الاسلام علی یونسبی)، در تاریخ 77/11/5

"دادسرا تحقیقات جامع و وسیعی را پیرامون کشف قضیه و شناسائی عوامل قتل ها آغاز نمود و ... تحقیقات نشان می دهد که علاوه بر پرسنل واج (وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی) عواملی دارای مشاغل آزاد (نیز) دخالت دارند (که) شناسائی، تحت تعقیب و بعضاً از کشور خارج شده اند."

اشاره به قتل حکومتی مجید شریف:

در تاریخ ۷۹/۱/۱۲ صفحه ی ۱۲۳۵ پرونده قتل های حکومتی - موسوی (مصطفی کاظمی) در بازجویی میگوید:

"...وقتی که مجید شریف حذف شد به آقای رسولی (رسول کاتوزیان) رفتم که بگویم گفت خودم میدانم و عزیز پور (محمد سرمدی) به ایشان گزارش داده بود...."

اشاره به قتل حکومتی پیروز دوانی:

از اظهارات مصطفی کاظمی (موسوی) در بازجویی ۱۳۷۹/۰۴/۰۹

در زمینه ی رد کتمان درّی نجف آبادی در مورد آمریت قتل ها

"...آیا جا ندارد با توجه به کتمان موضوع، موضوع حذف پیروز دوانی (که) ایشان به رییس جمهور کتبی می نویسند از دوانی خبر ندارد و به سرمدی هم همین را می گوید ولی بالاخره در اواخر می پذیرند که حکم پیروز (دوانی) را داده و در جریان بوده اند آیا این را نمی رسانند که در مورد پنج فقره قتل هم کتمان می کنند؟ (داریوش، پروانه، مختاری، پوینده، شریف) آیا سزاوار است که وزیر (اطلاعات) مرا ترغیب کند بعد من و امثال (من را) به پای میز محاکمه بکشند؟..."

اظهارات مهرداد عالیخانی در زمینه ی انگیزه ی قتل لائیک ها:

در پی نشست مورخ ۷۷/۸/۲۲ بر اساس چارچوبی که آقای درّی (وزیر اطلاعات) مشخص کردند قرار شد جمعی از فعالین سیاسی لائیک بطور علنی ترور شوند و مسئول پیگیری آقای موسوی بودند. موسوی در هیچکدام از صحنه های عملیات حضور نداشتند و من به عنوان



رابط معرفی شدم. نیروهای عمل کننده از دو معاونت وزارت به نام امنیت و اطلاعات مردمی بوده است. در معاونت امنیت از نیروی ۴ اداره کل در امر قتل ها شرکت داشته اند. در معاونت اطلاعات مردمی اداره کل پشتیبانی عملیاتی در کار بوده اند.

اشاره به مطرح شدن برنامه ترور خسرو سیف

و آغاز قتل های کانون نویسندگان:

تاریخ: ۱۳۷۹/۰۴/۱۹

آقای مصطفی کاظمی (موسوی) به بازپرسی احضار و خطاب به ایشان:

س: راجع به چگونگی حذف مقتولین..... توضیح دهید.

ج: در اواخر تابستان ۱۳۷۷ اینجانب در کنار زمین فوتبال نشسته بودم که آقای دری (حجت الاسلام قربانعلی دری نجف آبادی-وزیر وقت اطلاعات) قدم زنان آمدند و دستم را گرفتند و در مورد انجام عملیات ... عناصر فرهنگی صحبت نمودند و اظهار داشتند با صادق مهدوی (مهرداد عالیخانی) هم صحبت کنم حدود ۲۰ مهر ماه با صادق صحبت کردم و سپس تقاضای وقت کردم در روز ۱۳۷۷/۰۸/۱۹ ایشان گفتند صادق هم باید باشد و خبرنگار می کنم. (ساعت) ۸:۲۱ عصر تماس گرفتند و ساعت ۹:۳۰ تاریخ ۸/۲۲ را قرار گذاشتند و از شرایط و وضعیت گروه ها و افراد اظهار ناراضی نمودند و در جلسه فوق در خصوص حذف افراد تصمیم گیری شد که ایشان علاوه بر نفراتی که با اسم مشخص شدند و در خصوص افراد لائیک گفتند حذف نمائید. در تاریخ ۱۳۷۷/۰۹/۰۹ بر اساس اینکه من به صادق گفتم خسرو سیف به جای فروهر آمده نظر داد که او هم حذف شود که گفتم با آقای دری صحبت نمایم و همان روز به ساختمان امام رفتند و ساعت ۶ بعد از ظهر در آن مجوز و حکم جهت خسرو سیف ندادند ولی در رابطه با حذف عناصر از کانون (نویسندگان) تاکید نمودند و در آن جلسه ابتدا اینجانب گزارش حذف فروهر و همسرش را به ایشان دادم و بر اساس نظر و تاکید دری به صادق گفتم دری روی کانونی ها تاکید داشتند که صادق نیز دو نفر از آنها را از بین ۱۵ نفر تائید شده از سوی دری در جریان حذف قرار دادند و (از منبع دیگر در تاریخ ۱۳۷۷/۰۹/۲۷) آقای دری از طریق کشیک وزارت (اطلاعات) شهشهرانی و پاکدامن مرا خواستند و ضمن تماس با صادق نزد دری رفتم تا بعد از ماه رمضان با نظر دری عملیات قطع گردید.

اشاره به صدور فتاواهای قتل توسط سید علی خامنه ای:

از اظهارات علی احمدی مشهور به ناظری (نام مستعار سازمانی و اداری) با نام و مشخصات ساختگی امید حمیدی:

"بعد از اطلاع از طریق رضا روشن (رضا گودرزی فر) همکار خودم برادر موسوی (سید مصطفی کاظمی) اطلاع داده اند که کاری هست که باید انجام شود. جلسه: موسوی (سید مصطفی کاظمی) صادق (مهرداد عالیخانی) رضا روشن خودم. مثل جلسات قبلی که برای سایر موارد حذف انجام می شد اطلاعات خاص آن کیس صحبت شد. در این صحبتها سوالاتی برای من موجود بود که از آقای موسوی یکی این بود که حکم این موضوعات را چه کسی داده که عنوان داشتند... در جریان هستند و مقام رهبری (آیت الله سید علی حسینی خامنه ای رهبر منتخب مجلس خبرگان) حکم شرعی را داده اند ولی جایی عنوان نکنید چرا که در صورت ضربه خوردن کیس برای مقام ولایت و نظام ضربه سنگینی خواهد بود....."

اشاره ی رئیس کمیسیون ماده ۹۰ مجلس شورای اسلامی، انصاری راد به دست داشتن افرادی

ما فوق وزرا و رئیس جمهور (بالا تر از اختیارات کمیسیون اصل ۹۰) در قتل های حکومتی:

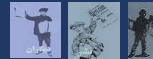
سازمان دیده بان حقوق بشر دسامبر ۲۰۰۵

"... کمیسیون اصل نود مجلس، طبق مادهای از قانون اساسی ایران که به پارلمان قدرت میدهد که از همه بخشهای قوای سه گانه تحقیق و تفحص کند، در اگوست سال ۲۰۰۰ تحقیقات خود را در این زمینه آغاز کرد اما قادر نشد تا آن را کامل کند. مطابق گفته حسین انصاری راد، رئیس این کمیته گفت: ما در رسیدگی به این پرونده به اشخاصی رسیدیم که قدرت برخورد با آنها را نداشتیم، بنابراین پرونده مسکوت ماند. او افزود: حسب قراین و شواهدی که تاکنون در روزنامه ها منتشر شده و بعضی از علایم و شواهدی که وجود دارد و نمی توان از آن گذشت، پرونده از یک پیچیدگی خاصی برخوردار است و بیش از متهمانی که رسماً اتهام به آنان وارد شده و یا افرادی که مستقیماً مباشر این حادثه بوده اند، حسب نقدهای بسیار، احتمال دخالت و دست داشتن افراد دیگر از بیرون و به عناوین مختلف در این پرونده وجود دارد.

قتل ها با دستور وزیر اطلاعات به زیردستان انجام گرفته است

از اظهارات مصطفی کاظمی (موسوی) در بازجویی ۱۳۷۹/۰۱/۰۵

"... ما عملیات ها (قتل ها) را انجام داده ایم با این که معین مدیر کل حفاظت و حاج کاظم معاونت حفاظت و بعد هم نیازی می گفتند ما می دانیم آقای دری (وزیر اطلاعات) در جریان (قتل ها) بوده و گفته عملیات ها (قتل ها) را انجام دهید ولی ما را به زندان انداخته اند تا امروز



نیز در زندان به خاطر کتمان آقای درّی (وزیر اطلاعات) هستیم... اگر درّی (وزیر اطلاعات) کتمان نمایند و این اگر در دنیا ثابت نشود در قیامت (ثابت) خواهد شد...."

بستن پرونده ها ، سناریوی خروج از بحران:

ز اعترافات مهرداد عالیخانی (صادق مهدوی) در تاریخ ۷۹/۱/۱۰ در ارتباط با اظهارات حجت الاسلام درّی نجف آبادی، وزیر وقت اطلاعات در تاریخ ۱۳۷۷/۹/۳۰ در مورد جمع و جور نمودن تبعات عمومی و جناحی قتل های حکومتی و پیدا کردن سناریوی خروج از بحران و قربانی کردن عده ای دیگر:

"وزیر گفت آقا (سید علی حسینی خامنه ای، رهبر منتخب خبرگان) با آقای خاتمی (رییس جمهور وقت) صحبت کرده اند. زودتر یکی دو نفر را معرفی کنید تا بر اساس آن صحبتی که بین آقا و آقای خاتمی بوده مسئله جمع و جور شود. آقا از آقای خاتمی خواسته سرونه موضوع را هم بیاورند"

اظهارات حجت الاسلام منتخب نیا:

در جلسه بازجویی به تاریخ ۱۳۷۷/۱۱/۱۲ به عنوان مطلع

...کروبی عنوان کرده که برخی قضات گفته اند اطلاعاتی دارند که من نمی دانم چه کسانی هستند از آقای کروبی بپرسید. ابتدا می گفتند حتی مسایل قبلی نیز باید رسیدگی شوند ولی اخیراً عنوان می شود که چنین نخواهد شد و این جای نگرانی بسیار است.

س: چه دلیلی دارید که همه کار وزارت اطلاعات بوده؟

ج: در جلسات خصوصی مسئولین گزارش کرده اند که برخی از درون وزارت (اطلاعات) به دام افتاده و در جریانات (قتل های) گذشته شرکت داشتند.

...به نقل از کروبی می گوید: بعضی از قضات وزارت اطلاعات به ایشان (کروبی) مراجعه کرده اند و گفته اند به ما کمک کنید که رییس جمهور قانع شود که قضیه قتل های اخیر را به عهده برخی منافقین بگذاریم و آن را افشا نکنیم...

فهرست الف

اسامی آمرین، مسئولین و عاملین قتل های حکومتی پاییز ۱۳۷۷ خورشیدی (معروف به قتل های زنجیره ای)

بر منای مندرجات بخش های در دسترس پرونده ی متهمین قتل های حکومتی

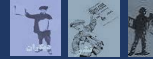
لیست حاضر علاوه بر اسامی حقیقی اکثر عاملین قتل ها، در برگرفته ی اسامی سازمانی و اداری آنان در درون وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی است که معذک به دلیل استفاده ی رسمی و طولانی مدت، این اسامی هم جزئی از هویت حقیقی، مستند و قابل تحقیق آن افراد محسوب می شوند. علاوه بر اسامی سازمانی، در پرونده های اولیه ی بازجویی این افراد در سازمان قضایی نیروهای مسلح، به توصیه ی حجت الاسلام محمد نیازی مسئول رسیدگی به پرونده ی قتل ها در مقام دادستان نظامی تهران تا سال ۱۳۷۸، همه ی متهمین از اسامی و مشخصات ساختگی جدیدی استفاده نمودند که نظر به استفاده از برخی از اسناد اولیه، این اسامی ساختگی را نیز در کنار سایر اسامی قرار داده ایم که برخی از این اسامی قابل تطبیق با اسامی اصلی آنان نیز هستند.

اکثر عاملین قتل ها به دلیل اینکه در چهارچوب قوانین رژیم و به دستور مقامات مسئول و به دنبال سالها ترور حکومتی اقدام به قتل یا معاونت و مباشرت در قتل نموده بودند خیلی زود آزاد شدند. دو متهم اصلی (مصطفی کاظمی و مهرداد عالیخانی) ظاهراً به محکومیت های طولانی محکوم شدند و سعید امامی نیز به عنوان آمر اصلی معرفی شده و به ظاهر در زندان خودکشی نمود.

در مجموع به دنبال دخالت سید علی خامنه ای رهبر منتخب مجلس خبرگان و توافق با سید محمد خاتمی رییس جمهور وقت، برنامه ی رسیدگی به قتل ها که عملاً به دنبال علنی شدن قتل ها در میان مردم به جریان افتاده بود به طور کامل مسکوت گذاشته شد و بخش اعظم پرونده ها نیز هرگز از اختیار مقامات مربوط خارج نگردید.

طی نه سال گذشته آمرین و مرتبطین با ماجرای قتل ها به مقامات بالای حکومتی ارتقاء یافته و گفته می شود که برخی از عاملین و کارشناسان ترورها با عمل جراحی پلاستیک به مشاغل اصلی و تروریستی خود در ایران و در خارج از کشور بازگشته اند.

بر اساس گزارش ۶ تن از زندانیان سیاسی زندان گوهر دشت (رجایی شهر کرج) در تاریخ ۱۳۸۵/۰۷/۳۰، متهمین قتل های زنجیره ای از جمله سعید (مهرداد) عالی خانی مظفر تهرانی (از ضاربین زهرا کاظمی) و تعدادی دیگر همگی نقش فعال و گسترده در آزار و اذیت زندانیان سیاسی دارند.



پرونده ی سعید امامی در دسترس ما نیست و تنها اشاراتی که به او در سایر پرونده ها و اظهارات شده است گویای هیچ نقشی برای او نیستند و از این رو برای آگاهی از نقش سعید امامی لازم است که علاقه مندان در آینده به پرونده های مربوط به او دسترسی حاصل نمایند.

اشارات ما به نقش افراد در لیست ذیل در زمینه ی قتل های حکومتی، بر اساس اظهارات متهمین مربوطه در بازجویی های ۱/۵ ساله ی آن هاست و قطعاً دسترسی به سایر بخش های پرونده ها حقایق بی شمار دیگری را نمایان خواهد کرد.

حزب مرز پرگهر از انتشار نام همسران و فرزندان متهمین که بعضاً در گوشه و کنار پرونده ها دیده شده اند خود داری می نماید.

حزب مرز پرگهر از جوانان میهن پرست خشمگین می خواهد که به امید تشکیل دادگاه های ملی پس از براندازی جمهوری اسلامی از هرگونه اقدام و انتقام گیری شخصی به جز جمع آوری اسناد و اطلاعات بپرهیزند.

مرگ بر جمهوری اسلامی

پاینده ایران

حزب مرز پرگهر

کمیسیون تحقیقات و اسناد

زمستان ۱۳۸۷ خورشیدی

فهرست (الف) نام ها، مشخصات و نقش آنان در قتل ها:

۱ - آیت الله سید علی حسینی خامنه ای (آقا)

فرزند سید جواد- متولد: ۲۴ تیر ماه سال ۱۳۱۸ در شهرستان مشهد - شماره شناسنامه ۱۳۵۷

شغل: رهبر منتخب مجلس خبرگان

تحصیلات: حوزوی

متهم به آمریت اصلی ، صدور فتوای شرعی قتل برای مقتولین و نیز جلوگیری از تشکیل دادگاه و رسیدگی قضایی.

طبق اظهارات متهمین فتوای شرعی قتل ها را صادر نموده و بعداً دستور خاتمه ی رسیدگی و بستن پرونده ها را داده است.

۲ - حجت الاسلام سید محمد خاتمی

فرزند روح الله و سکینه - متولد: ۲۱ مهرماه سال ۱۳۲۲ در شهرستان اردکان با شناسنامه شماره ۱۵۳

شغل: رئیس جمهور، رئیس دولت و رئیس شورای عالی امنیت ملی وقت

تحصیلات: لیسانس/حوزوی

متهم به داشتن مسئولیت نهایی وزارت خانه تحت امر خود، جلوگیری از تشکیل دادگاه علنی و صالحه، مخومه کردن پرونده ها و فریب بازماندگان مقتولین و گمراه کردن اذهان عمومی.

وی به عنوان رئیس جمهور مسئول عملکرد قانونی و روال عادی جریان قتل ها در وزارت خانه ی اطلاعات تحت امر خود بوده است و به دنبال جلسه ای با سید علی (حسینی) خامنه ای در آذرماه سال ۱۳۷۹ در خاتمه ی روند رسیدگی و بستن پرونده ها دخالت مستقیم داشته است.

۳ - حجت الاسلام حاج شیخ قربانعلی (حسینعلی) درّی نجف آبادی (درّی، وزیر)

فرزند اسدالله - متولد آبان سال ۱۳۲۴ در شهرستان نجف آباد اصفهان



تحصیلات: حوزوی

شغل: وزیر اطلاعات وقت

متهم به آمریت مستقیم و رسمی قتل های "رنجیره ای" و انتخاب نام مقتولین برای ارتکاب جنایت بر مبنای اظهارات و شواهد مفصل زیردستان او در وزارت اطلاعات.

دری هم اکنون (دی ماه ۱۳۸۷/دسامبر ۲۰۰۸) دادستان کل کشور است.

۴ – سید مصطفی کاظمی مشهور به موسوی، موسوی شیرازی (نام سازمانی – اداری)

فرزند علی، متولد: سال ۱۳۳۸، شماره شناسنامه ۴۵۲

تحصیلات: دیپلمه، متاهل، ساکن: تهران، فرمانیه

شغل: قائم مقام معاونت امنیت وزارت اطلاعات در دوران خاتمی و مدیر کل طرح و بررسی، مسئول بولتن و ارزیابی، خط مشی و هدف گذاری.

کاظمی ۱۸ سال سابقه ی عملیاتی و کاری داشته و در سابق وی مسئول اداره کل "التقاط" و اجا و نیز مسئول اداره ی کل اطلاعات فارس بوده است.

متهم به آمریت در قتل ۴ نفر (فروهر، اسکندری، پوینده، مختاری)

حکم دادگاه: ۴ بار حبس ابد

۵ – مهرداد عالیخانی مشهور به صادق مهدوی، صادق، آقا صادق، سید صادق (نام سازمانی – اداری)

نام ساختگی در پرونده ی اولیه: جمال رضایی

نام های مورد استفاده کنونی وی در نقش بازجو، شکنجه گر و قاتل در زندان اوین: سعید(مهرداد) عالی خانی مظفر تهرانی

طبق اسناد موجود در رابطه با قتل های پیشین رژیم، این فرد از نام مستعار "هاشمی" نیز استفاده می کرده است.

فرزند علی اصغر و مریم، متولد سال ۱۳۴۰ با شماره شناسنامه ۴۵۲۰۴ صادره از تهران

تحصیلات: دیپلمه – متاهل – ساکن تهران

شغل: رئیس اداره ی چپ نو در وزارت اطلاعات - تاریخ استخدام در واجا: ۱۳۶۱/۸/۱۲

متهم به آمریت در قتل ۴ نفر (فروهر، اسکندری، پوینده، مختاری)

حکم دادگاه: ۴ بار حبس ابد

۶ – رضا گودرزی (گودرزی فر) مشهور به رضا روشن (نام سازمانی – اداری)

فرزند محمد علی، متولد سال ۱۳۴۶، شماره شناسنامه ۵۸۲ صادره از تهران

تحصیلات: لیسانسیه، متاهل

شغل: کارشناس اداره ی کل التقاط، پرسنل معاونت امنیت وزارت اطلاعات

متهم به مباشرت در قتل پوینده و مختاری

۷ – محمود حق وردی، مشهور به جعفر زاده (نام سازمانی - اداری)



متولد: سال ۱۳۴۷

تحصیلات: دیپلمه، متاهل

شغل: پرسنل اداره ی عملیات امنیت وزارت اطلاعات

متهم به مباشرت در قتل داریوش فروهر

۸ – مصطفی نوری مشهور به جعفرزاده (نام سازمانی – اداری)

متولد: سال ۱۳۴۷

تحصیلات: دیپلمه – متاهل

شغل: پرسنل اداره ی عملیات امنیت وزارت اطلاعات

متهم به مباشرت در قتل پروانه اسکندری

۹ – مرتضی خازنی مشهور به حقانی (میر حقانی) (نام سازمانی – اداری)

فرزند ابوالقاسم ، متولد: سال ۱۳۳۷ ، شناسنامه صادره از تهران

شغل: مدیر کل پشتیبانی عملیاتی معاونت اطلاعات مردمی وزارت اطلاعات، مسئول پیگیری کار اطلاعاتی روی عناصر فرهنگی از جمله کانون نویسندگان

متهم به معاونت در قتل مختاری و پوینده.

۱۰ – محمد سرمدی، مشهور به عزیزپور (نام سازمانی – اداری)

نام ساختگی در پرونده های اولیه: عباس مودی

فرزند اسماعیل، متولد: سال ۱۳۴۲، شناسنامه ... صادره از تهران

تحصیلات: دیپلمه – متاهل

شغل: مسئول تیم اداره ی عملیات امنیت وزارت اطلاعات

متهم به معاونت در قتل داریوش فروهر و پروانه اسکندری

۱۱ – ایرج نحفی پور (نحفی) مشهور به ایرج آموزگار (نام سازمانی – اداری) (حاج امیر)

فرزند محمد (محمد حسین) متولد: سال ۱۳۴۳، شماره شناسنامه ۱۵۲۱۹، صادره از تهران

تلفن ۲۸۴۷۰۰۸

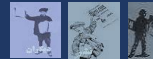
تحصیلات: سوم راهنمایی

شغل: پرسنل اداره چپ نو وزارت اطلاعات

متهم به معاونت در قتل داریوش فروهر- پروانه اسکندری و پوینده

۱۲ – رسول کاتوزیان مشهور به رسولی و حمید رسولی (نام سازمانی – اداری)

شغل: مدیر کل پشتیبانی عملیاتی معاونت امنیت وزارت اطلاعات



رسول کاتوزیان داماد آیت الله مجتهدی تهرانی می باشد

(رسول کاتوزیان داماد آیت الله مجتهدی تهرانی، در گفت و گو با فارس ۲۳ دی ۱۳۸۶ ، با تأیید خبر فوت آیت الله مجتهدی تهرانی اظهار داشت: آیت الله مجتهدی در حوزه علمیه خودشان به خاک سپرده خواهد شد).

متهم به مباشرت در قتل با عزیزپور و مصطفی کاظمی

وصل کردن عزیزپور برای همکاری در قتل ها به مصطفی کاظمی

۱۳ – ابولفضل کاند مشهور به مسلم (نام سازمانی - اداری)

نام ساختگی در پرونده ی اولیه: عبد الله اسدی

فرزند عباس، متولد: سال ۱۳۴۷، شماره شناسنامه ۳۲۰۱، صادره از تهران

تحصیلات: دیپلمه، متاهل

شغل: پرسنل اداره عملیات وزارت اطلاعات

متهم به معاونت در قتل پروانه اسکندری و داریوش فروهر

۱۴ – محمد حسین مرادی ، مشهور به اثنی عشر، محمد اثنی عشری (نام سازمانی - اداری)

اسم ساختگی در پرونده های اولیه: محمد توکلی فرزند علی

فرزند نظر علی، متولد: سال ۱۳۴۴، شماره شناسنامه ۲۵۳۶ از تهران

تحصیلات: دیپلمه ، متاهل

شغل: پرسنل اداره ی عملیات وزارت اطلاعات

متهم به معاونت در قتل داریوش فروهر

۱۵ – علیرضا داودی ناول – مشهور به امیر یا امید اکبری (نام سازمانی - اداری)

فرزند احمد، متولد ...، شماره شناسنامه ۳۱ صادره از تبریز

تحصیلات: لیسانسیه – متاهل

شغل: کارشناس معاونت امنیت و اجا ، اداره چپ نو در وزارت اطلاعات

۱۶ – علی صفایی، مشهور به صفایی (نام سازمانی - اداری)

نام ساختگی در پرونده ی اولیه : محمد حسین فرزند جواد

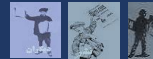
فرزند نعمت الله، متولد: سال ۱۳۴۱ ، شماره شناسنامه ۲۱ ، صادره از تهران

تحصیلات: دیپلمه ، متاهل

شغل: پرسنل اداره عملیات وزارت اطلاعات

متهم به معاونت در قتل پروانه اسکندری

۱۷ – مرتضی عباسی، مشهور به فلاح (نام سازمانی - اداری)



نام ساختگی در پرونده های اولیه: امیر عابدی، حسین عابدی

فرزند ابراهیم، متولد: سال ۱۳۴۱، شماره شناسنامه ۱۲۶۵۴ صادره از تهران

شغل: پرسنل اداره ی عملیات مردمی وزارت اطلاعات

متهم به معاونت در قتل داریوش فروهر و پروانه اسکندری

۱۸ – مصطفی قربان زاده مشهور به هاشم و هاشمی (نام های سازمانی – اداری)

نام ساختگی در پرونده های اولیه: علی رحیمی

فرزند اسماعیل، متولد: سال ۱۳۴۰، شماره شناسنامه ۴۹۶، صادره از تهران

تحصیلات: دیپلمه – متاهل

شغل: پرسنل اداره عملیات وزارت اطلاعات

متهم به معاونت در قتل داریوش فروهر و پروانه اسکندری

۱۹ – علی احمدی، مشهور به ناظری (نام سازمانی – اداری)

نام مستعار در پرونده ی اولیه: امیر(امید) حمیدی

فرزند: خیر الله، متولد: سال ۱۳۴۸، شماره شناسنامه ۲۲۵۵۰ از تهران

تحصیلات: دیپلمه – متاهل

شغل: پرسنل اداره کل عملیات اطلاعات مردمی وزارت اطلاعات

متهم به معاونت در قتل مختاری و پوینده

۲۰ – اصغر اسکندری مشهور به سیاح و سیاحی (نام های سازمانی – اداری)

فرزند موسی، متولد: سال ۱۳۴۵، شماره شناسنامه ۸۲۲۵ صادره از تویسرکان

تحصیلات: دیپلمه ، متاهل

شغل: پرسنل اداره ی عملیات وزارت اطلاعات

متهم به معاونت در قتل داریوش فروهر و پروانه اسکندری و پوینده

۲۱ – خسرو براتی (تهرانی) مشهور به سیامک (نام های سازمانی – اداری)

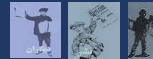
نامهای مستعار منصور براتی و نام خسرو براتی طرقي یا طوقی نیز در ارتباط با این فرد دیده شده است.

این فرد مسئول عملیات و راننده ی اتوبوس مربوط به توطئه ی قتل ۲۱ نفر از اعضای کانون نویسندگان از طریق به دره افکندن اتوبوس در سال ۱۳۷۵ بوده است اما کوچکترین اشاره ای به این عملیات در پرونده ها موجود نیست.

فرزند لطف الله و مریم ابولفضلی، متولد: سال ۱۳۴۲، شماره شناسنامه ۳۶۷۶ صادره از تهران.

شغل: راننده ی تاکسی و منبع وزارت اطلاعات (جاسوس)

آدرس او در سال ۱۳۷۷ که در پرونده مندرج است (!!):



تهران، خیابان پیروزی، خیابان شهید عباسقلی زاده، ۱۲ فروردین، کوچه دریائی، پلاک ۹، طبقه اول، تلفن ۳۱۳۹۶۰۸

متهم به معاونت در قتل داریوش فروهر، پروانه اسکندری، پوینده و مختاری

۲۲- سعید امامی معروف به اسلامی، (نام های سازمانی - اداری)

فرزند علی اکبر ، متولد: سال ۱۳۳۶، شماره شناسنامه ۴۹۴ صادره از شیراز

تحصیلات: لیسانسیه، متاهل،

شغل: مشاوره امنیت ملی وزارت اطلاعات

متهم به معاونت در قتل ها

وی به ظاهر در تاریخ ۱۳۷۸/۰۳/۲۹ خودکشی کرده و یا به قتل رسیده است. به هر حال نشانی قبر وی در بهشت زهرا قطعه ۷۳ ردیف ۶۲ شماره ۶۰ واقع می باشد.

فهرست ب

اسامی کسانی که در جریان قتل ها قرار گرفته بودند و قرار بوده که از آنها در قتل های بعدی استفاده شود.

بر مبنای اعترافات مهرداد عالیخانی (صادق مهدوی)

توضیح: عده ای از این افراد به نحوی در قتل های پاییز ۱۳۷۷ مشارکت داشته و عده ای نیز در قتل های قبل از آن شرکت داشته اند و دارای "تخصص" و مورد اعتماد دستگاه بوده اند. اغلب این اسامی، نام های مستعار سازمانی و اداری این افراد بوده و لزوماً نام های حقیقی نیستند. به هر حال اکثر این اسامی قابل پیگیری هستند و مهمتر از آن اینکه فهرست (ب) نمایانگر گسترش افراد و تروریستهای رژیم در دستگاههای گوناگون امنیتی و دولتی نظام می باشد.

مرگ بر جمهوری اسلامی

پاینده ایران

حزب مرز پرگهر

کمیسیون تحقیقات و اسناد

زمستان ۱۳۸۷ خورشیدی

۱ - مهدی ریاحی

شغل: پرسنل معاونت اطلاعات خارجی واجا ، اداره کلّ عملیات ویژه(!!) وزارت اطلاعات

تخصص: متخصص زدن کارد

۲ - مصطفی تهرانی

شغل: مسئول امنیت استان خراسان وزارت اطلاعات

۳ - مسعود صدر الاسلام (مسعود صالح)

شغل: معاونت وقت اطلاعات نیروهای انتظامی (پلیس)

تهیه ی گذرنامه و رد کردن اطلاعات از دولت و نیروهای انتظامی پیگیر جریان قتل ها به موسوی



مصطفی کاظمی در رابطه با قتل های بعدی در شیراز و گیلان با او صحبت کرده بود (اعترافات کاظمی)

۴ - اخوان (اخوان محسنی)

شغل: پرسنل اداره ی کل التقاط وزارت اطلاعات

۵ - احمد عبادی

شغل: پرسنل اداره ی کل التقاط وزارت اطلاعات

۶ - سید موسوی

شغل: پرسنل اداره ی کل بررسی در معاونت امنیت وزارت اطلاعات

۷ - محسنی

شغل: پرسنل اداره ی کل بررسی در معاونت امنیت وزارت اطلاعات

۸ - حمید جلالی

شغل: پرسنل اداره ی کل بررسی در معاونت امنیت وزارت اطلاعات

۹ - محمد صفایی

شغل: پرسنل معاونت اطلاعات مردمی واجا و اداره شنود وزارت اطلاعات (تحت مسئولیت حقانی)

۱۰ - ایرج آموزگار (لیست الف - نام: ایرج نحفی)

شغل: پرسنل معاونت امنیت وزارت اطلاعات و اداره ی چپ نو در وزارت اطلاعات

۱۱ - امیر (امید) اکبری (لیست الف - نام: علیرضا داودی باویل)

شغل: پرسنل معاونت امنیت وزارت اطلاعات و اداره ی چپ نو در وزارت اطلاعات

۱۲ - منبع عزیز غفاری با نام مستعار (مهدی)

نام کامل اداری سازمانی وی "مهدی زمانی" می باشد.

شغل: منبع (جاسوس) اداره ی چپ نو در وزارت اطلاعات

۱۳ - منبع احمد افقهی با نام مستعار (داریوش)

شغل: منبع (جاسوس) اداره ی چپ نو در وزارت اطلاعات

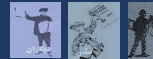
در عملیات قتل پوینده و ارایه مستمّر اطلاعات از عکس العمل درونی اعضای کانون نویسندگان (از جمله هوشنگ گلشیری) پس از قتل مختاری و پوینده شرکت داشته است.

۱۴ - شهرام ناصری (ریاحی)

شغل: منبع (جاسوس) اداره ی چپ نو وزارت اطلاعات

۱۵ - نوید رمضانی

شغل: همکار "غیر وزارت" احتمالاً منبع (جاسوس)، قاتل قراردادی



قرار بوده که در صورت ربودن داریوش فروهر، وی را به خانه ی رضائی ببرند و با تزریق دارو وی را به قتل برسانند.

فهرست پ

نام کسانی که برای متهمین به قتل های فروهر، اسکندری، بوینده و مختاری

نزد دادستان نظامی قبول کفالت با توثیق وثیقه کرده اند.

توضیح: تمامی اسامی دستگیر شدگان در مرحله ی مورد بحث (حوالی ۱۳۷۷/۱۰/۱۳) اسامی و مشخصات ساختگی بوده اند که حتی در تطابق با اسامی مستعار سازمانی و کاری آنان نیز قرار ندارند. انتخاب اسامی ساختگی جدید، بر طبق اظهارات متهمان در بازجویی های بعدی به توصیه محمد نیازی دادستان نظامی و مسئول پرونده ها برای حفظ هویت و احیاناً غیر قابل پیگیری کردن پرونده ها در مراحل بعدی بوده است.

تنها موردی که در لیست (پ) شکّی در آن نیست (علاوه بر صحت اسامی افرادی که توثیق وثیقه کرده اند) آن است که کسانی که برای اکثر قاتلین قبول کفالت کرده اند از سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات بوده اند.

حزب مرز پرگهر- کمیسیون تحقیقات و اسناد

زمستان ۱۳۸۷ خورشیدی

قرار قبول کفالت در دادستانی نظامی به تاریخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۳

سید سعید موسوی فرزند رضا از سپاه پاسداران کفیل عباس مردی (مستعار)

حمید حسینی (نامجو) از سپاه پاسداران کفیل علی رحیمی (مستعار) نام اصلی مصطفی قربان زاده مشهور به هاشم

حمید حسینی از سپاه پاسداران کفیل عبد الله اسدی (مستعار) نام اصلی ابوالفضل کاند مشهور به مسلم

سید سعید موسوی از سپاه پاسداران کفیل امیر (امید) عابدی (مستعار) نام اصلی مرتضی عباسی مشهور به فلاح

سید سعید موسوی از سپاه پاسداران کفیل محمد حسینی (مستعار) علی صفائی (نام سازمانی اداری و احتمالاً نام اصلی)

سید حسن موسوی (احتمالاً همان سید سعید موسوی) کفیل حق وردی مشهور به جعفرزاده ضارب داریوش فروهر

حبیب الله مظفری کارمند وزارت اطلاعات، کفیل رضا گودرزی فر مشهور به روشن

مجید آخوند زاده، کارمند وزارت دفاع و پاسدار کفیل مرتضی خازنی مشهور به حقانی

محمود نجفی، کاسب، کفیل امیر نجفی پور مشهور به آموزگار

جواد محمدپور، کارمند وزارت دفاع، محل کار در وزارت اطلاعات، کفیل علی احمدی مشهور به ناظری

علی زرمکان، کاسب، کفیل خسرو براتی مشهور به سیامک

سید سعید موسوی از سپاه پاسداران، کفیل محمد حسین مرادی مشهور به اثنی عشر، حسین مرادی سید سعید موسوی را "یکی از همکاران" معرفی می کند.

توثیق وثیقه

خانواده ملا محمد علی مجتهد (فرزندان آیت الله مجتهدی تهرانی) برای حمید رسولی (نام اصلی: رسول کاتوزیان)

فهرست ت

نام های مسئولین وزارت اطلاعات و افراد مرتبط با آنان



در سال های ۱۳۷۷ تا ۱۳۷۹ در اعترافات مصطفی کاظمی، مهرداد عالیخانی و سایرین به این نام ها اشاره شده است. برخی از این اسامی نام های اصلی و برخی دیگر نام های سازمانی و اداری افراد مربوط اند.

۱ - سرمدی (حاج آقا سرمدی، حاج حمید)

شغل: معاونت امنیت وزارت اطلاعات

محل کار: ساختمان امام که دفتر کار وزیر اطلاعات نیز در آن مستقر است.

وی عضو کمیته سه نفره ی تحقیق قتل ها (ربیعی، سرمدی، یونسسی) از سوی سید محمد خاتمی بوده است.

۲ - مجیدی

شغل: مدیر کل راست وزارت اطلاعات (اداره ی متخصص جاسوسی درباره ی نیروهای راست گرا)

۳ - محمد صداقت

شغل: مدیر کل چپ وزارت اطلاعات (اداره ی متخصص جاسوسی درباره ی نیروهای چپ گرا)

۴ - احمد زاده

شغل: مدیر کل فرهنگی ارتباط مردمی - اطلاعات مردمی واجا

اطلاعات "مردمی" اداره ی اصلی جاسوسی در میان مردم از طریق منابع (جاسوسان)، شنود های تلفنی ، جمع آوری اطلاعات از هواداران رژیم و است.

۵ - اسماعیلی

شغل: مدیر کل التقاط وزارت اطلاعات (اداره ی متخصص جاسوسی درباره ی مجاهدین خلق که جمهوری اسلامی آنان را "منافقین" می خواند و اندیشه ی آنها و نزدیکان آنها را اندیشه ای التقاطی ما بین اسلام و مارکسیزم می داند.)

۶ - رحیم محمدی

شغل: کارشناس حزب ملت ایران و پرونده های داریوش فروهر و پروانه اسکندری در وزارت اطلاعات

۷ - حجت الاسلام مصطفی پور محمدی

متولد: ۱۳۳۸ در شهرستان قم

تحصیلات: حوزوی

شغل: رییس فعلی سازمان بازرسی کل کشور ، وزیر سابق کشور ، معاونت وزارت اطلاعات ، مدیر گروه سیاسی اجتماعی دفتر سید علی (حسینی) خامنه ای (رهبر منتخب مجلس خبرگان) از سال ۱۳۸۱ تا کنون

از شرکت کنندگان در جلساتی با دری وزیر اطلاعات در رابطه با برنامه ریزی عملیات تروریستی بر علیه مجاهدین خلق در عراق و منحرف کردن تحقیقات قتل ها به همراه اسماعیلی (مدیر کل التقاط) ، سرمدی (معاونت امنیت) و مجید امینی

عضو هیات ۳ نفره بازجویی و صدور حکم اعدام در قتل عام تابستان سیاه ۱۳۶۷

۸ - مجید امینی

شغل: مدیر کلّ اطلاعات خارجی وزارت اطلاعات در امور عراق

۹ - احمدی



شغل: قائم مقام اطلاعات خارجی وزارت اطلاعات

۱۰ - معین

شغل: مدیر کل حفاظت وزارت اطلاعات

مسئول بازجویی های اولیه از مصطفی کاظمی (موسوی)

۱۱ - خلیل

شغل: قائم مقام معاونت ضد جاسوسی (خارجی) وزارت اطلاعات

۱۲- خزایی

شغل: مسئول دفتر وزیر اطلاعات (دری نجف آبادی)

۱۳ - قائم بناه

شغل: منشی وزیر اطلاعات (دری نجف آبادی)

۱۴ - حسین مهدوی

شغل: پرسنل اداره ی التقاط وزارت اطلاعات

سابقه ی فعالیت در طرح الغدير، ترورها، آدم ربایی و دزدیدن مجاهدین و سایرین.

۱۵ - جوادی

شغل: از مقامات بالای وزارت اطلاعات

۱۶ - محمد سلامت

شغل: از مسئول بسیج دانشجویی شیراز در ۱۳۷۷، مرتبط با مصطفی کاظمی

۱۷- سردار سیاه هدایت الله لطیفان

شغل: فرمانده ی نیروی انتظامی وقت

اطلاعات اداره ی آگاهی را به صدر الاسلام و از آن طریق به دری وزیر اطلاعات رد می کرده است.

وی همچنین یکی از مسئولین فاجعه ی حمله به کوی دانشگاه در ۱۸ تیر ماه سال ۱۳۷۸ و سرکوب قیام ۵ روزه ی پس از آن بوده است.

۱۸ - خردی منش

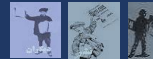
شغل: کارمند معاونت امنیت وزارت اطلاعات

۱۹ - ناصر خواجه نوری

شغل: کارمند وزارت اطلاعات و عنصر اطلاعاتی

استخدام در وزارت اطلاعات سال ۱۳۷۳

معاونت حفاظت وزارت اطلاعات در مورد او به دادسرای نظامی نامه ای داده است مبنی بر اینکه خواجه نوری (در سال ۱۳۷۷) مشغول اطلاعات گیری در رابطه با قتل فروهر بوده.



۲۰- کریم اسد زاده

شغل: کارمند وزارت اطلاعات و عنصر اطلاعاتی

همسر او طی نامه ای به شاهرودی (رییس قوه قضاییه) اظهار داشته که او "از سربازان گمنام امام زمان" است (یعنی عنصر اطلاعاتی در استخدام وزارت اطلاعات است) که از اول مهر ماه ۱۳۷۷ جهت مأموریت عازم فرانسه بوده است. وی در مرداد ۱۳۷۸ جهت مرخصی به ایران آمده و در سفر مشهد به "بهانه ی واهی" دستگیر شده است و تا ۱۳۷۸/۱۰/۱۸ هنوز بازداشت بوده است. ارتباط این فرد با پرونده ی قتل ها فقط در صورتی ممکن است که کریم اسد زاده یا به کارهای مشابهی در خارج از کشور اشتغال داشته و یا در انتقال مرتبطين با قتل های حکومتی به خارج دخیل بوده است.

۲۱- شهشهانی (شهشهان)

شغل: کارمند وزارت اطلاعات ،مسئول کشیک وزارت در روزهای تعطیل

۲۲- باکدامین

شغل: کارمند وزارت اطلاعات ،مسئول کشیک وزارت در روزهای تعطیل

۲۳- آقای نیاز

شغل: مدیر کل مازندران و اجا

۲۴- حاج آقا شفيعی

شغل: معاونت اداره ی عملیات وزارت اطلاعات

وی در جلسات مشترک با مسئولین وزارت اطلاعات از جمله عاملین قتل ها شرکت نموده و در رابطه با جمع و جور کردن پرونده و پایان دادن به ماجرا بحث و تصمیم گیری نموده است

۲۵- حاج کاظم

شغل: معاونت حفاظت اطلاعات

وی در جلسات ساختن سناریوی بستن پرونده ی قتل های حکومتی شرکت داشته است.

فهرست ث

اسامی افراد کلیدی سازمان قضایی نیروهای مسلح مرتبط با پرونده ی قتل های حکومتی

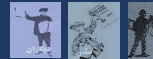
بر اساس بخشهای در دسترس این پرونده ها

توضیح: مدت کوتاهی پس از قتل های فروهرها ومختاری و پوينده، پرونده ی قتل ها به سازمان قضایی نیروهای مسلح منتقل می گردد. این ارگان از ابتدا در جهت پنهان نگاهداشتن هویت قاتلین ،عاملین و آمرین ترورها و در مسیر دور نگاهداشتن وکلاً و خانواده ها از دسترسی به حقایق، برنامه ریزی و تلاش می نماید. لازم به یاد آوری می باشد که با وجود اهمیت قانونی و سیاسی قتل ها و اینکه خود محمد نیازی فرار عده ای از عاملین این جنایات را به خارج از کشور گزارش کرده بود ،این ارگان موجبات آزادی قاتلین را به سرعت با وثیقه و کفالت فراهم می نماید. پس از یکسال و نیم تحقیق در برخی از جوانب قتل ها با دستور رهبر منتخب خبرگان، توافق خاتمی رییس جمهور و سایر دست اندرکاران، سازمان قضایی تبدیل به عامل اصلی "سناریوسازی" ، انحراف افکار عمومی و ارایه نتیجه گیری های ساختگی به مردم می شود. سازمان قضایی ضمن ارائه ناقص برخی از پرونده ها به وکلای خانواده ی مقتولین و محکوم نمودن برخی از عاملین قتل ها به زندان، نقش اصلی مأموریت در بستن پرونده و پنهان کردن حقایق امر را ایفا می کند.

اسامی این لیست تنها شامل معدود افرادی می گردد که در پرونده ها به نحوی درباره ی نقش آنان اطلاعاتی داده شده است.

حزب مرز پرگهر- کمیسیون تحقیقات و اسناد

زمستان ۱۳۸۷ خورشیدی



حجت الاسلام علی یونسی معروف به ادرسی

متولد ۱۳۳۴ در شهرستان نهاوند

تحصیلات: حوزوی، کارشناسی امنیت ملی - متاهل

از جمله سوابق وی می توان به معاونت محمد محمدی نیک (ری شهری) در سال های ۱۳۶۳-۱۳۶۸، ریاست دادگاه ویژه روحانیت و ریاست دادگستری تهران اشاره کرد.

در دوران آغاز تحقیق از پرونده ی قتل های حکومتی وی ریاست سازمان قضایی نیروهای مسلح را عهده دار بود و تحقیقات زیر نظر وی انجام می گرفت. پس از برکناری دژی نجف آبادی از وزارت اطلاعات و با توجه به اشراف وی در پرونده قتل های حکومتی وی برای حل و فصل ماجرا از سوی سید محمد خاتمی به وزارت اطلاعات منتقل (منصوب) شد.

وی عضو کمیته سه نفره ی تحقیق قتل ها (ربیعی، سرمدی، یونسی) از سوی سید محمد خاتمی نیز بوده است.

حجت الاسلام محمد نازی

متولد ۱۳۳۷ در قم، تحصیلات حوزوی، تحصیلات کارشناسی در رشته ی حقوق جزا در دانشگاه آزاد اسلامی.

از سوابق وی می توان به:

۱۳۶۱ به بعد: ریاست دادگاه انقلاب ارتش در استانهای همدان، کرمانشاه و کردستان.

۱۳۶۸ به بعد: دادستان نظامی تهران (هنگام وقوع قتل ها ۱۳۷۷ در این سمت بوده)

۱۳۷۸ به بعد: رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح (در ادامه ی رسیدگی به پرونده ی قتل ها)

۸۷- ۱۳۸۳ : مسئول سازمان بازرسی کل کشور.

حجت الاسلام احمد شفیعی

رئیس شعبه ی ۲ دادستانی نظامی که بعدها جای محمد نازی را به عنوان دادستان نظامی تهران گرفت و سپس به عنوان رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح خوزستان منصوب شد.

علی ربیعی (عباد)

مشاور امنیتی سید محمد خاتمی رئیس جمهور وقت تعیین کننده مسیر بازجویی ها ، بازجو های پرونده و نتیجه نهایی پرونده قتل ها بوده است.

وی عضو کمیته سه نفره ی تحقیق قتل ها (ربیعی، سرمدی، یونسی) از سوی سید محمد خاتمی بوده است.

از سوابق وی می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- مدرّس واحد "جنگ روانی" در دانشگاه امام باقر (وابسته به وزارت اطلاعات) بوده ، که در نظام کنونی عمدتاً شامل پخش و نشر دروغ در جامعه و طراحی سناریوهای ساختگی است.

- معاونت وزارت اطلاعات در سال های ۱۳۶۵-۱۳۷۲

مهدی قوام

یکی از شکنجه گران و بازجویان خشن وزارت اطلاعات و از بازجویان مهرداد عالیخانی، موسوی و احتمالاً دیگران که در اطاعت محض از حجت الاسلام نازی سر انجام مسیر اعترافات را به سمت مورد قبول و تصمیم مقامات بالای نظام تغییر می داد.

وی از سوی علی ربیعی (عباد) مشاور امنیتی سید محمد خاتمی برای بازجویی در این پرونده منصوب شده بود.



محتوی نابابی

یکی دیگر از شکنجه گران و بازجویان خشن وزارت اطلاعات و از بازجویان مهرداد عالیخانی، موسوی و احتمالاً دیگران که در اطاعت محض از حجت الاسلام نیازی سر انجام مسیر اعترافات را به سمت مورد قبول و تصمیم مقامات بالای نظام تغییر می داد.

وی نیز از سوی علی ربیعی(عباد) مشاور امنیتی سید محمد خاتمی برای بازجویی در این پرونده منصوب شده بود.

نیاکان، آزاد(آزاده)

دو تن دیگر از شکنجه گران و بازجویان خشن وزارت اطلاعات و از بازجویان مهرداد عالیخانی، موسوی و احتمالاً دیگران که در اطاعت محض از حجت الاسلام نیازی سر انجام مسیر اعترافات را به سمت مورد قبول و تصمیم مقامات بالای نظام تغییر می دادند.

این دو بازجو احتمالاً از سوی جناح راست حکومتی برای بازجویی در پرونده منصوب شده بودند.

برگزیده اظهارات اولیه ی عاملین قتل های حکومتی

اشتباهات دستوری و نوشتاری در متن را ویراستاری نکرده ایم

پرانتز های رنگی داخل متن از میزبرگهر می باشد

برای آگاهی از اسامی اصلی و برخی از سوابق آنها به فهرست های (الف - ث) و برای آگاهی از برخی اصطلاحات فنی یا امنیتی به بخش واژه نامک مراجعه نمایید

اظهارات اولیه ی ابوالفضل (کاند) مشهور به مسلم (نام مستعار سازمانی و اداری) یا نام ساختگی، عبد الله اسدی

صفحه ی ۸۴۶ پرونده ی قتل های حکومتی

.....عبدالله اسدی کارمند وزارت اطلاعات ۱۳۷۷/۱۰/۱۳ نام پدر عباس متولد ۱۳۴۰ شماره شناسنامه ۱۰۲۳ صادره از تهران "اینجانب به مقتضیات شغلی که دارم (نیروی عملیات) و طبق روال گذشته که در پرینت کاری (برنامه کاری) که در وزارت (اطلاعات) برایم در نظر گرفته شده به جز موارد کاری که شامل دستگیری و بازرسی و انتقال و ربایش و طراحی و هدایت عملیات انجام حذف فیزیکی هم در برنامه کاری پیش بینی شده لذا طبق روال گذشته فقط اجرای حکم داریوش(فروهر) و همسرش به ما(اعضای تیم عملیات) محول شد و آن هم طبق دستور سلسله مراتب یعنی از سوی مسئول اداری سپس مدیر کل مربوطه و ما هم از قدیم تا این حد را مجاز بودیم بدانیم به خاطر مسائل حفاظتی و امنیتی و مسئولین دستور دهنده بالاتر را نمی شناسم و ما هم طبق روال قبل که کار از سوی آنها ابلاغ می شد و سپس انجام می شد این کار را هم به اتفاق برادران قبول کردیم و در(تاریخ) ۸/۳۰ به دستور مسئولین اداره و مدیر کل عملیات را شروع کردیم و همه به اتفاق به درب منزل فروهر رفتیم و پس از دق الباب و وارد شدن به منزل عملیات با موفقیت انجام و از منزل خارج شدیم. لازم به تذکر است اینجانب از مسائلی که اگر خدای نکرده پشت پرده بوده هیچ اطلاعی ندارم و فقط به خاطر اینکه موظف هستم هر کاری که مسئولم به من می دهد انجام دهم چون تا بحال شکل کار به همین صورت بوده و مسئولین بالاتر هم در جریان بودند و ما اصلاً فکر نمی کردیم که کار خلاف قانون و شرع است وظیفه در وزارت همین است که اگر کاری به ما ارجاع دادند به نحو احسن انجام دهیم.

اظهارات همین شخص در تاریخ ۱۳۷۷/۱۲/۰۵

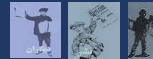
عبدالله اسدی پدر عباس متولد ۱۳۳۸ شناسنامه شماره ۹۰۲۵ صادره از ورامین عین مطالب (بالا) با کلمات دیگر

" در تاریخ ۸/۳۰ طبق روال قدیم مسئول اداره اینجانب به بنده و دیگر برادران عملیات ابلاغ کردند به سر کاری بروید و در بین راه توضیحات کامل را می دهم که در بین راه توضیحات کامل را دادند و حدود ساعت ۲۲:۳۰ به نزدیکی منزل فروهر رسیدیم و مسئول موضوع برادر صادق(مهرداد عالیخانی) هم آمد و توضیحات را دادند و ما پس از دق الباب به داخل رفتیم و قتل به وقوع پیوست لازم به یاد آوری است که دستور اجرای کار طبق روال قدیم با ابلاغ سلسله مراتب یعنی مسئول اداری و مدیرکل به ما کار ارجاع می شد و اگر خدای نکرده سوءنیت در کار بوده از بالا بوده و ما هم به دلایل حفاظتی مجاز نبودیم حکم کتبی بخواهیم و موشکافی کنیم .کسی حکم را داده و از قدیم به این صورت بوده. از بالا که ابلاغ می شد سلسله مراتب یعنی مدیر کل و سپس مسئول اداره به ما ابلاغ می کرد و ما موظف به این کار بودیم حتی در چارت تشکیلاتی هم این کار برای ما منظور شده"

اظهارات اولیه ی علی احمدی مشهور به ناظری(نام مستعار سازمانی و اداری) یا نام و مشخصات ساختگی، امید حمیدی

صفحه ی ۸۵۱-۸۵۳ پرونده قتل های حکومتی

امید حمیدی فرزند علی متولد ۱۳۴۸ شماره شناسنامه ۲۷۵۵ کارمند(لیسانس) نیروی عملیاتی.



"بعد از اطلاع از طریق رضا روشن(رضا گودرزی فر) همکار خودم برادر موسوی(سید مصطفی کاظمی) اطلاع داده اند که کاری هست که باید انجام شود. جلسه: موسوی(سید مصطفی کاظمی) صادق(مهرداد عالیخانی) رضا روشن خودم. مثل جلسات قبلی که برای سایر موارد حذف انجام می شد اطلاعات خاص آن کیس صحبت شد. در این صحبتها سوالاتی برای من موجود بود که از آقای موسوی یکی این بود که حکم این موضوعات را چه کسی داده که عنوان داشتند... در جریان هستند و مقام رهبری(آیت الله سید علی حسینی خامنه ای رهبر منتخب مجلس خبرگان) حکم شرعی را داده اند ولی جایی عنوان نکنید چرا که در صورت ضربه خوردن کیس برای مقام ولایت و نظام ضربه سنگینی خواهد بود..... توسط موسوی و سپس صادق به اینجانب و روشن(رضا گودرزی فر) می رسید پس از اتمام کار صادق تلفنی موارد را به موسوی اطلاع می داد تمام تماسها توسط صادق انجام می شد.

سوال: با توجه به اینکه شما جمعی(ابواب جمعی، کارمند) معاونت ۱۲(اعداد ۱۲، ۱۳، ۱۴ احتمالاً مربوط به شماره اداره های کل در تشکیلات وزارت اطلاعات است) بوده اید چرا از طریق سلسله مراتب خودتان اقدام نکرده اید؟

(ج): با عنایت به اینکه طرح غدیر(عملیات قتل مجاهدین خلق چپی ها و سایرین مخالفین) از سابق انجام می شد و حقیر در اجرای احکام به عنوان نفر معاونت اجرای تکلیف می نمودم کما فی السابق که معاونین یعنی (آقای کمالی) می دانستند که حقیر کارهای معاونتهای مختلف منجمله ۱۲ و ۱۴ را انجام می دهم حقیر همکاری خود را با معاونت امنیت داشتم و حاج آقا شفیعی از همکاری حقیر با معاونت امنیت اطلاع کافی داشتند و می دانستند که حقیر کارهای طرح و حذف های آنها را انجام می دهم.... لازم به ذکر است معاونت اینجانب که حاج آقا شفیعی باشند از جریان همکاری من اطلاع داشتند..... اینگونه کارها تا بحال به همین شرایط انجام می شد و گذشته و حال هم ادامه داشته.

اظهارات اولیه ی یکی از عاملین قتل ها با نام و مشخصات ساختگی مهدی ذوالفقار(حای دیگر با نام مهدی ذوالفقار فرزند حسین)

در تاریخ ۱۳۷۷/۱۰/۰۳

صفحه ۸۵۴ پرونده ی قتل های حکومتی

مهدی ذوالفقار فرزند محمد متولد ۱۳۴۷ شناسنامه شماره ۱۲۰۲ صادره از اراک کارمند وزارت(اطلاعات)

"باید به عرض برسانم که اینجانب بنا به دستور مقامات بالا (مسئول بالاتر) که روال کار اطلاعات می طلبد که طبق دستور مافوق باید انجام شود بدون هیچگونه توضیح و سوال و جوابی (کار اطلاعاتی اینگونه ایجاب می کند) طبق دستور به منزل داریوش (فروهر) مراجعه نمودیم. راس ساعت حدود ۱۱ شب که پس از انجام کار محل را ترک نمودیم که در مورخه ۸/۳۰ این عمل انجام شد. در ضمن باید به عرض برسانم که (اطلاعی در مورد قتل های) پوپنده و مختاری ندارم. لازم به ذکر می دانم که هر کاری که تا بحال انجام داده ام در هر زمینه برای رضای خداوند بوده و لاغیر و امیدم هم رضایت اوست. باید به عرض برسانم که قبل از انجام کار در حوالی منزل منتظر دستور بودیم که قرار شد دو تن از برادران برون بر خورد کنند. پس از باز شدن درب به منزل برویم که همین گونه هم شد که پس از وارد شدن دو تن از برادران به اتفاق برادران دیگر به منزل داریوش رفته و کار را تمام کردیم و سپس تک تک محل را ترک کردیم.

اظهارات اولیه ی علی صفایی با نام و مشخصات ساختگی محمد حسینی

تاریخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۳

صفحه ی ۸۵۸ پرونده قتل های حکومتی

محمد حسین حسینی نام پدر جواد نام مادر مریم متولد ۱۳۴۴ شناسنامه شماره ی ۱۱۰ صادره از تهران کارمند وزارت(اطلاعات)

"... در وزارت اطلاعات کار سلسله مراتب است اکثر کارهای حذف طبق دستور بالاتر که همیشه مسئول اداره و مدیر کل در جریان بودند و تا بالا در این ارتباط بودند چون بعد در سخنرانی هایی که می کردند معلوم بود در جریان هستند مطابق روال عادی کارمان را انجام می دادیم. چون یک نیروی عملیاتی هستم.....چند روز قبل از حذف فروهر و همسرش مسئول اداره با بنده صحبت کرد و گفت با مدیر کل هماهنگ و بالاتر از آنها در جریان هستند که بنده و دو سه نفر از برادران جهت شناسایی منزل رفته و شناسایی کردیم که در مورخه ۸/۳۰ مسئول اداره و برادران دیگر طبق روال کاری به سمت محل سوژه رفته که مسئول پرونده طبق روال عادی آمد و قرار شد که حذف همان شب انجام شود که به اتفاق برادران ساعت ۲۲ وارد منزل شدیم. طبق دستور سوژه های مورد نظر حذف شدند و بنده در جریان بقیه سوژه ها(پوپنده و مختاری).... نبودم. این کار ها را برای رضای خدا و همیشه با نام خانم، حضرت زهرا آغاز می کنیم.

علی صفایی در تاریخ ۷۹/۴/۱۵ در صفحه ی ۱۲۸۴ پرونده قتل های حکومتی می گوید:

"...بنده و برادر مسلم(ابوالفضل کاند) و برادر فلاح(مرتضی عباسی) با خانم پروانه به طبقه بالا رفتیم که بعد از بازرسی عادی برادر فلاح دستور دادند که کار را شروع کنیم که بنده گردن و دهان ایشان را گرفتیم و برادر مسلم هم دست ایشان را گرفت و برادر هاشم(مصطفی قربان زاده) آمد و ایشان را با دستمال آغشته بمواد بیهوشی و برادر علی محسن(مصطفی نوروزی معروف به محسنی) چند ضربه چاقو به ایشان زدند....."



اظهارات مهرداد عالیخانی در بازجویی ۱۳۷۹/۱/۱۰ خورشیدی،

در زمینه ی نقش خود و دیگران در قتل های حکومتی (زنجیره ای) پارس ۱۳۷۷ خورشیدی

اشتباهات دستوری و نوشتاری در متن را ویراستاری نکرده ایم

پیرانتز های رنگی داخل متن از مرزپرگهر می باشد

برای آگاهی از اسامی اصلی و برخی از سوابق آنها به فهرست های (الف - ث) و برای آگاهی از برخی اصطلاحات فنی یا امنیتی به بخش وازه نامک مراجعه نمایید

نام سازمانی اداری: صادق-صادق مهدوی

نام ساختگی در بازجویی اولیه: جمال رضایی

پرسنل معاونت امنیت اداره ی چپ، مسئول ادارهی چپ نو

متولد ۱۳۴۰

نام پدر: علی اصغر

نام مادر: مریم

شماره شناسنامه: ۴۵۲۰۴

تحصیلات: دیپلم

کارمند وزارت از تاریخ ۱۳۶۱/۸/۱۲

صفحه ی ۱۱۰۷ پرونده ی قتل های حکومتی

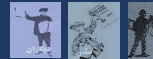
اظهارات مهرداد عالیخانی در بازجویی ۱۳۷۹/۱/۱۰

س: شما متهم به آمریت در قتل ها هستید. هر توضیحی دارید بیان کنید.

ج : آقای سید مصطفی کاظمی (موسوی) در تاریخ ۱۸/۸/۷۷ گفته بودند به اتفاق خدمت دری(حجت الاسلام قربانعلی دری نجف آبادی- وزیر وقت اطلاعات) برویم و از آن جمله در خصوص برخورد با برخی از افراد صحبت شد. آقای موسوی ضمن اینکه قائم مقام معاونت امنیت بودند مسئولیت اداره کل بررسی معاونت را نیز به عهده داشتند و در حقیقت حوزه ماموریتی ایشان برای مسئولین زیربط خط مشی و هدف گذاری بود.

در آن زمان من مسئولیت اداره چپ نو را داشتم. روز ۲۱/۸/۱۳۷۷) حوالی ساعت ۱۷ موسوی تلفنی گفت: روز ۲۲/۸/۱۳۷۷) ساعت ۹:۳۰ حوالی منزل وزیر(اطلاعات) منتظر شما هستم تا نزد ایشان برویم. راس موعد به داخل منزل وزیر رفتیم. صحبت شروع شد تا ساعت ۱۰:۴۰ به طول انجامید. آقای موسوی از منافقین شروع کرد، ادامه بحث را من پیگیری کردم. محور بحث روی طیف جمهوری خواهان دمکرات بود که گروههای چپ نو، نیروهای ملی و مذهبی، ملیون مرتد، لائیک ها سازمان جمهوری خواهان ملی، سازمان سوسیالیست ها، منفردین چپ و ملی دمکرات ها، منتقدین درون نظام دیدگاههای آنان را تشریح کردم و در جمع بندی به نزدیکی روز به روز جریانات مذکور اشاره داشتم. آقای دری گفتند در معاونت امنیت کار نمی شود. این آگاه(آگاهی؟) عمومی نیست، این حاج حمید (معاونت وقت امنیت) کارها را ول کرده اهل کار نیست آقای خاتمی نظرش به این بود که خلیل (قائم مقام وقت معاونت ضد جاسوسی) مسئول امنیت شود. ما آقای سرمردی را گذاشتیم حالا اینجوری در آمده است. خودیها و غیر خودیها علیه نظام اند، به میدان آمده اند و میدان دارهای اصلی همین خودیها شده اند. همه حرفهای دیگران را اینها بسیار تندتر و جدی تر میزنند. من الان نگران آن هستم روزنامه خرداد در بیاید. همه نظاره گر شده ایم، اینها می خواهند این مردم را بگیرند مگر همین منتظری نبود. چقدر با او صحبت کردم (ظاهرا می گفتند در پیش روی او گریه کرده) نتیجه نداد. یک عده مانند محسن آرمین ها حالا به صحنه آمده اند، معلوم نیست وضع چطور خواهد شد. آقای هاشمی در پس دیداری با خاتمی از اینکه مناسبات خاتمی با رهبری رو به بهبود است اظهار خوشحالی کرده و گفته بیشتر رفت و آمد کنند.

آقای دری(حجت الاسلام قربانعلی دری نجف آبادی-وزیر وقت اطلاعات) تقریباً تمام مطالبی را که من خدمتتان عرض کردم دراین جلسه یادداشت کرد ظاهراً پس از دستگیری من و موسوی (۷۷/۱۰/۹) که به هنگام تحقیق نیازی(حجت الاسلام محمد نیازی رییس سازمان



قضایای نیروهای مسلح مسوول پرونده قتل های حکومتی) از دری(اطلاعات) وزیر یادداشت های تهیه شده را به ایشان داده بودند و به پرونده الصاق شده علی ایحال قرار شد پیگیری حذف جمعی از عناصر بر جسته لائیک داخل کشور بر اساس آن چارچوبی که در جلسه مطرح شد آغاز شود از این به بعد یعنی مورخه ۷۷/۸/۲۲ آقای موسوی در انجام این عملیات تحت مسئولیت مستقیم دری قرار داشتند و در حقیقت من رابط ایشان یعنی موسوی با تیم های عمل کننده بودم و در پایان هر عملیات شرح را بلافاصله می دادم.

من آمر قتل ها نیستم. هیچیک از مباشرینی که افراد فوق الذکر را به قتل رسانده اند به لحاظ اداری تحت مسئولیت من نبوده اند اساساً موقعیت شغلی من در حدی نبوده که بتوانم دستور قتل بدهم.

داریوش فروهر در پی ضربات کاردی که آقای جعفرزاده (پرسنل اداره عملیات امنیت) بر قفسه سینه نامبرده وارد کرده به قتل رسیده است. جعفر زاده تحت مسئولیت محمد عزیز پور بوده (عزیز پور مسئول اداره عملیات امنیت بوده است) عزیز پور نیز تحت مسئولیت آقای مجید رسولی قرار داشته (رسولی مدیر کل پشتیبانی عملیاتی معاونت امنیت بوده است) از آنجا که موسوی قائم مقام معاونت امنیت بوده است آقای حمید رسولی دستور را پذیرفته و به زیر مجموعه خود یعنی اداره عملیات ابلاغ کرده است.

قتل پروانه اسکندری نیز به همین شکل بوده است. قتل مشارالیه توسط آقای محسنی انجام گرفته. او یکی از پرسنل تحت امر محمد عزیز پور می باشد. محسنی مانند جعفر زاده به دستور عزیز پور اقدام به چنین کاری کرده است. به هر حال با عنایت به اینکه عزیز پور دستور انجام این دو قتل را از حمید رسولی گرفته و رسولی نیز از آقای موسوی دریافت کرده. من نمی توانسته ام به مباشرین امر به قتل محمد مختاری و پوینده توسط رضا روشن (یکی از پرسنل معاونت امنیت) که خفه و به قتل رسیده اند، رضا روشن بوده که با تنگ کردن طناب دو فرد یاد شده را از پا در آورده است.

رضا روشن تحت مسئولیت من نبوده و با حقیر مناسبتی به لحاظ اداری ندارد. رضا روشن بنا به دستور موسوی در این عملیات ها شرکت کرده و این دو قتل را به دستور موسوی انجام داده است.

آقای رسولی حتی برای انجام یک کار ساده اداری با امضاء مدیرکل (یعنی آقای محمد صداقت) انجام می داد. من در سالهای ۷۰ که مسئولیت اداره کل پشتیبانی عملیاتی به عهده آقای رسولی بوده به لحاظ انجام کارهای اداری با وی دچار مشکل بودم و به سهولت هرکاری را انجام نمی داد. من در رابطه با قتل ۴ نفر یاد شده از دو نفر خواستم که در این عملیات ها به عنوان نیروی پشتیبانی (مانند رانندگی) همکاری نمایند یکی از این دو نفر اصغر سیاح بوده. او به لحاظ اداری تحت مسئولیت حقیر قرار داشته و تنها در قتل پوینده بوده وزیر دستور چنین کارهایی را داده. آقای موسوی مسئول ما می باشد و اصغر سیاح به خوبی آگاهی داشته. اداره ما یک اداره موضوعی است که من نمی توانم سر خود بدون دستور مسئولین دستور انجام قتل کسی را بدهم. فرد دوم شخصی به نام خسرو براتی یکی از همکاران اداره چپ نو بوده است. او سالها به عنوان منبع کار می کرده و چنانچه اطمینان پیدا نمی کرد وزیر دستور داده امکان نداشت به صرف در خواست من برای شرکت در دو فقره قتل مختاری و پوینده حاضر شود.

متذکر می شوم خسرو براتی در دو قتل مختاری و پوینده نقش راننده را داشته و در بالا و پایین گذاشتن جسد از اتومبیل با تیم مربوطه همکاری کرده و اصغر سیاح نیز فقط در ماجرای پوینده رانندگی یک دستگاه پژو را به تنهایی (یعنی بدون سر نشین عهده دار بوده است) (این اتومبیل مربوط به معاونت اطلاعات مردمی بوده که توسط علی ناظری به صحنه عملیات آورده شده است و چون در عملیات پوینده از یک دستگاه اتومبیل دوو مربوط به یکی از منابع اداره چپ نو استفاده گردیده بود. اصغر سیاح آن را به دنبال خودرو مورد استفاده در عملیات حرکت می داده.)

این دو نفر یعنی سیاح و براتی فقط در این عملیات ها شرکت داشتند و هیچکدام مباشر نبودند.

(اظهارات مهرداد عالی خانی در بازجویی مورخ ۱۳۷۹/۰۱/۱۲)

(س): خطاب به عالیخانی: نحوه قتل فروهر و همسرش را شرح دهید.

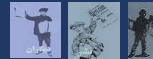
(ج): روز دوشنبه ۷۷/۸/۲۵ آقای موسوی طی دیداری با من پرسید چه کسی را در برنامه کار (برای اولویت در حذف) قرار بدهید. من در جلسه ۷۷/۸/۲۲ به آقای دری به وضعیت فروهر و حزب ملت (ملیون مرتد) اشاره کرده بودم و توضیح دادم همان نیروهای جبهه ملی که در سال ۶۰ مرتد اعلام شدند بخشی از آنان مانند فروهر با تغییر نام جریان سیاسی خود چگونه توانسته موجودیت پاره ای از آن نیروها را حفظ کند و هم اکنون در شرایط حاضر این چنین در صحنه به عنوان نیروئی از نیروهای اپوزیسیون فعال حاضر باشد و یکی از سر پل های فعالین سیاسی خارج با داخل کشور و بالعکس قرار گیرد. به آقای موسوی گفتم فروهر را در الویت بگذارید اگر بشود به آدرس و سایر اطلاعات مورد نیاز دسترسی پیدا کرد می توانیم تدارک کار او را بینم موسوی گفت من ترتیبش را می دهم او تا روز چهارشنبه ۷۷/۸/۲۷ با بهانه این که آقای سرمدی دستور داده که اداره کل بررسی (همان اداره ای که مسئولیت آن بر عهده موسوی بود) عملکرد ۶ ماهه اول هر اداره کل در سطح معاونت امنیت را بررسی نماید از اداره کل راه(راست) می خواهد سوابق و پرونده های در دست اقدام و جاری را به همراه مسئولین موضوعات سریعاً نزد او راهی کنند - آقای رحیم محمدی (مسئول موضوع حزب ملت ایران) با چندین زونکن(پوشه یا کلاسور بزرگ حاوی مجموعه پرونده ها و اسناد مربوط به یک موضوع) نزد موسوی حاضر می شود و موسوی ضمن در خواست این که فعلاً سوابق پیش او بماند ضمن سخن گفتن با رحیم محمدی تمامی جزئیات فروهر را مورد پرسش قرار می دهد آدرس فروهر واقع در خیابان هدایت را به من داد و اشاره کرد که دفتر حزب ملت در طبقه اول ساختمان مسکونی اوست و برنامه دیدارهای عمومی و ساعت کار او چگونه است. آقای موسوی اطلاعات کافی از رحیم محمدی گرفته و از تاریخ ۷۷/۸/۲۷ تاکید کرد که لازم نیست خودت دنبال هر کاری راه بیافتی آدرس ها را به عملیات بده تا پی گیر شوند و تسریع شود. روز چهارشنبه حدود ساعت ۱۹ مورخ ۷۷/۸/۲۷ به اتفاق اصغر سیاح آدرس



فروهر را در میدان اختیاریه به عزیزپور دادم. یک حکم قضائی جعلی نیز به او دادم این حکم جعلی برگ کاغذی بود که از فرم های چاپی دادستانی انقلاب اسلامی سابق و به مهر دادستانی ممهور بود. این نوع سر برگ های جعلی از جمله وسائلی بود که سالها در اداره ما نگهداری میشد و مورد استفاده کاری قرار می گرفت. ممهور شد(شده). این کار توسط ایرج آموزگار یکی از پرسنل اداره چپ نو تحت مسئولیت من صورت گرفت مقرر شد نیروهای اداره عملیات امنیت با مسئولیت عزیزپور روی آدرس منزل فروهر مستقر شوند تا چنانچه سوژه بیرون از منزل رویت شد در فرصت مناسب او را ربوده و بلافاصله مرا مطلع نمایند تا پس از آن او را جهت حفظ(حذف)از طریق تزریق دارو به منزل همکار غیر وزارتی (نوید رضائی)انتقال بدهیم (شایان ذکر است آقای موسوی روز یکشنبه ۸/۲۴ از آقای رسولی (مدیر کل پشتیبانی امنیت) خواسته بود هماهنگی های لازم را با اداره عملیات بکند تا آنها اقدام به حذف سوژه های معرفی شده بکنند. آقای رسولی محمد عزیز پور(را) به آقای موسوی وصل می کند - آقای موسوی پس از صحبت با رسولی برای ساعت ۱۶:۳۰ با محمد عزیز پور در اتوبان جهان کودک مقابل ورزشگاه شهید کشوری قرار گذاشته موسوی حدود ساعت ۱۶:۱۵ به اطاق محل کار من آمد و با اتفاق نزد عزیز پور برویم آنجا داخل ماشین عزیز پور شدیم. موسوی سوال کرد رسولی با شما صحبت کرد؟ گفت: بله موسوی اظهار داشت قرار است عده ای را بزیمرهماهنگی ها را منبعد صادق خواهد کرد(یعنی نویسنده خود این متن، مهرداد عالیخانی). هر چه گفت انجام دهید و از این تاریخ ۷۷/۸/۲۴ اداره عملیات امنیت منتظر دریافت آدرس و اطلاعات مربوط به سوژه ها بود - محمد عزیز پور پرسنل تحت امر خود را روز پنجشنبه ۸/۲۸ روی آدرس فروهر مستقر کرده بود. روز شنبه ۷۷/۸/۳۰ نیز از صبح کنترل را آغاز می کند موسوی مرا روز شنبه ۸/۳۰ دید. نتیجه کار را خواست. عزیز پور را ملاقات کردم او گفت از روز پنجشنبه تا الان فروهر یک بار مشاهده شد منتهی از اطراف محل سکونت خود دور نشده تا بتوان ربود و بچه ها کماکان مستقر هستند. نتیجه دیدار با عزیزپور را به موسوی گفتم. آقای موسوی اظهار داشت: نه لازم نیست بیرون از منزل منتظر باشند برون داخل منزل کار خودش و زنش را تمام کنند. همین امروز این کار را انجام دهند. گفتم: هر دو نفر را که با آمپول در یک لحظه امکان حذف نیست موضوع روشن می شود. موسوی گفت همین امروز برون داخل منزل خودش و زنش را با کارد بزنند. معطل نشوند امروز کار را تمام کنند. آقای موسوی یکی دو بار روی این موضوع تاکید کردند که فروهر بدون زنش فایده ندارد چون ۷۰٪ از فعالیت آنها مربوط به زن فروهر است. مجددا محمد عزیزپور را مقابل ورزشگاه کشوری دیدم نظر موسوی را گفتم و محمد عزیزپور گفت همینطور که گفته عمل می کنیم فقط باید خودت همراه ما باشی.

برای ساعت ۲۱:۳۰ قرار گذاشتیم هم چنین با خسرو براتی - ایرج آموزگار - اصغر سیاح - امیر اکبری (پرسنل اداره چپ نو) برای حول و حوش ساعت ۲۱ در اطراف هتل مرمر قرار گذاشتیم در نظر گرفته بودم هنگامی که نیروهای عزیزپورمشغول قتل می شوند اینان اسناد و مدارک قابل استفاده حزب را جمع آوری و به هنگام خروج آنها را خارج کنند تا مورد استفاده اطلاعاتی قرار بگیرند. در فاصله تنظیم تا اجرای قرارها به طور اتفاقی یک کار اداری پیش آمد لذا قرار شد همه افراد را در ساعت ۲۲:۳۰ در ضلع جنوبی بیمارستان امیراعلم ملاقات کنم در ساعت یاد شده خود را به پرسنل اداره عملیات رسانیدم و عزیزپور، فلاح و مسلم را دیدم. فلاح (از نیروهای اداره عملیات) اشاره کرد امشب دیر شده وخواست انجام آن را به بعد موکول کند عزیزپور اظهار داشت امشب کار را تمام می کنیم. آقای موسوی در بعد از ظهر شنبه به من (صادق) گفت هر ساعتی تمام شد به تلفن من زنگ بزن آن را نمی بندم منتظر هستم. آخرین وضعیت محل و تردد ها را سوال کردم. مسلم گفت: امروز خانمش با یک رنو تردد داشته و شماره ماشین همسر فروهر را کف دستش نوشته بود. به هر سه نفر که کنار من ایستاده بودند گفتم سعی می کنیم همین امشب کار را تمام می کنیم با پوشش اداره آگاهی مراجعه می کنیم و موضوع مراجعه را بررسی پلاک ماشین و بازدید اسناد خودرو را اعلام خواهیم کرد. مسلم گفت من طرز صحبت کردن با فروهر را میدانم چون با او قبلا برخورد داشتم خیلی مودب است و باید با او با احترام صحبت کرد قرار شد ابتدا من و مسلم به درب منزل مراجعه و سپس سایر نیروها وارد منزل شوند (به علت نبود وقت کافی از بردن پرسنل اداره چپ نو به داخل منزل صرف نظر کردم چون پیدا کردن آنها در آن حوالی و توجیه مسائل نیاز به وقت بیشتری داشت در ضمن عزیزپور هم راغب به آمدن افراد دیگری غیر از پرسنل خودش به داخل منزل نبود)حدود ۵ دقیقه صحبت ما با تیم عملیات بطول انجامید بعد حرکت کردیم حدود ۵ دقیقه در کوچه فروهر بالا و پایین رفتیم خانمی دم درب منزل او ایستاده بود مسلم زنگ در را زد خانم فروهر گوشی اف.اف را برداشت سوال کرد: بله؟ مسلم خیلی مودبانه سلام داد و اظهار داشت رضایی هستم از اداره آگاهی در رابطه با رنوی شما مساله ای پیش آمده لازم است چند دقیقه جناب آقای فروهر را ببینم. گفت: الان می آید. بیش از ۶ یا ۷ دقیقه طول کشید ولی خبری نشد. مسلم دوباره زنگ را زد خانم فروهر گفت: بله؟ مسلم گفت: تشریف نیاوردند - خانم فروهر گفتند: داشتند لباس می پوشیدند و آماده می شدند الان می آیند ساعت حدود ۲۲:۵۰ بود که فروهر درب حیاط را باز کرد. سلام و احوال پرسید کردیم. مسلم سوال کرد: این شماره مربوط به ماشین شماست؟ فروهر شماره ماشین را حفظ نبود. ماشین در پشت سرش قرار داشت. شماره را مطابقت داد گفت: بله. مسلم حکمی را که مربوط به خودش (احتمالا صادره از نیروی انتظامی) بود را به رویت فروهر رسانید و گفت: اسناد و مدارک ماشین را می خواهیم ملاحظه کنیم. پروانه روی پله ها ایستاده بود و به حرفها گوش می کرد فروهر همسرش را صدا کرد و گفت: اسناد و مدارک را بیاور تا آقایان آن را ببینند. بلافاصله شروع به تعارف برای رفتن ما به داخل منزل کرد که من و مسلم داخل شدیم و لای در را باز گذاشتیم تا سایرین پس از ما وارد شوند- فلاح قبل از این که ما پای روی پله ها بگذاریم داخل حیاط شد و به من گفت همسایه بغلی از پنجره نگاهی به درب حیاط فروهر انداخت و متوجه آمدن ما شد بعدا معلوم شد که اشتباه کرده است. گفتم تا زمان انجام کار قدری معطل می کنیم تا چنانچه کسی سر رسید مساله ای پیش نیاید.

فروهر من، مسلم و نیز فلاح را به اطاق محل کار خود برد. فروهر رفت پشت میز خودش نشست. مسلم در روی صندلی کنار میز (مربوط به مراجعه کنندگان) قرار گرفت من مقابل صورت فروهر و فلاح در سمت راست من نشستم. خانم فروهر در پائین اطاق روی یکی از صندلی های میز جلسه قرار گرفت و با دقت ما را نگاه می کرد. مسلم گفت: با اتومبیل شما سرقتی صورت گرفته. چه کسانی غیر از شما از ماشین استفاده کردند؟ همسر فروهر گفت: این ماشین در اختیار کسی نبوده و من از آن استفاده می کنم. مسلم گفت: کسی بدون اطلاع شما استفاده نکرده است؟ آیا به هیچ عنوان در اختیار کسی نبوده یا به تعمیرگاه تحویل نداده اید؟ پروانه اظهار داشت حدود سه ماه قبل این ماشین در تعمیرگاه بوده و ما از استفاده احتمالی آن بی خبر هستیم. مسلم اظهار داشت در سرقت صورت گرفته یک شینی ملی ربوده شده و موضوع بسیار با اهمیت موضوع مزاحم شده ایم البته از این که شما و خانواده تان در این کار مستقیم یا غیر مستقیم دخالت نداشتید ظنی نیست. اما به هر حال پرونده ای مفتوح است و بنا به ضرورت باید تحقیقات صورت گیرد به همین جهت حکم بازرسی منزل را صادر کرده اند. در این وقت مسلم حکم جعلی را از کیف جیبی خود در آورد و در بین صحبت های من و فروهر ارائه داد که فروهر با دقت تمام آن را خوب مطالعه کرد. به فروهر گفتم: مسلما این شینی در این منزل نیست و این بازرسی سزاوار شخص شما که از چهره های



ملی ایران هستید نمی باشد اما ضرورت وجود صورت جلسه ای از این بازرسی منزل در پرونده (به دلیل این که بهرحال شما صاحب وسیله نقلیه می باشید) هست. فروهر گفت: مانعی ندارد. بازرسی کنید. به فلاح گفتم: با خانم فروهر از بالا شروع کنید. فلاح به اتفاق پروانه از اتاق خارج و به طبقه بالا رفتند. دیگر پرسنل عملیات که به داخل حیاط آمده بودند با رفتن پروانه به طبقه بالا یک به یک وارد ساختمان شدند و به فلاح پیوستند و مسلم نیز از درب اتاق خارج شد. من فروهر را به صحبت گرفتم. فلاح بدون اینکه فروهر متوجه شود به من اشاره کرد او را به اتاق روبرو (پذیرایی بیاور) از فروهر خواستم به اتاق روبرو برویم، از جای خود حرکت کرد و به پذیرایی رفتیم. صحبت ها ادامه پیدا کرد، فلاح مجددا اشاره کرد او را به اتاق قبلی بازگردانم. ساعت حدود ۲۳:۲۰ بود. از فروهر خواستم به اتاق محل کارش بازگردیم. پرسنل عملیات صندلی را در دهانه ورودی اتاق گذاشته بودند. فروهر هدایت به نشستن روی این صندلی شد و روی صندلی نشست و من در مقابل او قرار گرفتم. همه چیز از قبل آماده شده بود ناگهان هاشمی (هاشم) از پشت سر مواد آغشته به بیهوشی را جلوی دهان او گرفت. عصا از دست فروهر افتاد. دستهای او را گرفتند بلافاصله از هوش رفت. محمد اثنی عشر (پرسنل اداره عملیات امنیت) از من خواست از اتاق خارج شوم تا فردی که قرار است فروهر را با کارد از پای در آورد نبینم. من از اتاق بیرون رفتم و به طبقه بالا مراجعه کردم دیدم در بالای اتاق همسر فروهر بیهوش شده و سرش در دستان صفایی (یکی از پرسنل عملیات) قرار دارد. ظاهرا صفایی برای بیهوشی به هاشم کمک کرده بود. پس از آنکه قرار می شود هاشم برای بیهوش کردن فروهر به طبقه پائین باز گردد، ادامه کار بیهوشی پروانه (گرفتن دهان او) به صفایی واگذار می شود. ناگهان دیدم فلاح (سر تیم این عملیات) دو کارد با خود همراه دارد و در همان وضعی که صفایی سر پروانه را روی پای خود داشت محسنی (یکی دیگر از پرسنل اداره عملیات) یکی از کاردها را از فلاح گرفت و ضمن قرار گرفتن در کنار پروانه اسکندری شروع به زدن ضربات کارد به ففسه سینه او نمود. به پائین برگشتم دیدم کار فروهر نیز روی همان صندلی یاد شده تمام شده وبا ضربات کارد (توسط جعفرزاده یکی از پرسنل اداره عملیات) از پا در آمده است.

حدود ۲۳:۴۰ تمام کارها تمام و در صدد خروج از منزل برآمدیم. افرادی که در این عملیات شرکت داشتند. فلاح، محمد اثنی عشر، محسنی، صفایی، مسلم، هاشم و جعفرزاده بودند و عزیزپور در سر خیابان نزد پرسنل اداره چپ نو قرار داشت.

بعد از قتل فروهر و همسرش عزیزپور و بچه های اداره چپ را در مقابل پمپ بنزین خیابان شهید سپهبد قرنی دیدم و از آنها جدا شدم. بنا به درخواست قبلی آقای موسوی، زنگی به تلفن دستی او زدم و گفتم کار تمام شده است. بلافاصله سوال کرد: هر دو را؟ گفتم: بله. پرسید: قطعی تمام شد؟ تاکید کردم: بله. گفت: همین الان به اینجا (منظور مقابل منزلش بود) بیا. ساعت حدود یک بامداد بود گفتم: هوا سرد است. من هم موتور دارم. فردا هم را ببینیم. گفت: نه همین الان راه بیافت بیا اینجا. قرار شد همان شب او را ملاقات کنم و گزارش مربوطه را ارائه کنم. حدود ساعت ۱:۲۰ به سر کوچه منزل آنها (واقع در محله فرمانیه) رسیدم. لباس پوشیده در سر کوچه حاضر بود. به این دست خیابان آمدیم و حدود ۲۰ دقیقه ای من شرح کامل ماجرا با جزئیات بیان کردم. حتی سوال کردند چه کسی با کارد زد؟ گفتم فروهر را ندیدم ولی محسنی همسرش را زده است.

خلاصه عملیات یاد شده:

افراد شرکت کننده در صحنه

۱- صادق - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل چپ - اداره چپ نو - رابط آقای موسوی.

۲- محمد عزیزپور - مسئول اداره عملیات امنیت - دستور به زیر مجموعه خود جهت انجام دو فقره قتل یاد شده - هدایت تیم (بیرون از منزل)

۳- مسلم - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل پشتیبانی امنیتی - اداره عملیات

۴- صفایی - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل پشتیبانی امنیتی - اداره عملیات

۵- محمد اثنی عشر - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل پشتیبانی امنیتی - اداره عملیات

۶- هاشم (هاشمی) - پرسنل معاونت امنیت (مسئول بیهوشی)

۷- محسنی - ضارب پروانه اسکندری

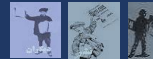
۸- فلاح - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل پشتیبانی عملیاتی - اداره عملیات - سر تیم عملیات

۹- جعفرزاده - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل پشتیبانی عملیاتی - اداره عملیات - ضارب داریوش فروهر

۱-۱ صادق (یعنی خود نویسنده این متن: مهرداد عالیخانی) در این عملیات تحت مسئولیت موسوی قرار داشته و کارهای ذیل را انجام داده:

* آدرس و اطلاعات مربوط به فروهر را از موسوی در تاریخ ۸/۲۷ گرفته و به محمد عزیزپور داده است.

* یک فرم چایی مربوط به دستگیری و بازرسی منزل مأمور به مهر جعلی در اختیار عزیزپور قرار داده



* ساختن سناریو ورود به منزل توسط او

* صادق به همراه مسلم وارد منزل فروهر می شود و این دو زمینه و امکان ورود سایر پرسنل عملیات را به داخل منزل فراهم می کنند.

* مشغول کردن فروهر به صحبت (به هنگامی که نیروهای عملیاتی سرگرم بیهوش کردن پروانه اسکندری بوده اند) به عهده صادق بوده.

* بخشی از هدایت پروانه اسکندری به طبقه بالا به واسطه صادق انجام پذیرفته

* هدایت فروهر به جهت نشستن روی صندلی به واسطه صادق صورت گرفته

* نتیجه عملیات تلفنی و سپس ساعت ۱:۳۰ حضوراً به موسوی داده شد.

اظهارات مهرداد عالیخانی در بازجویی مورخ ۱۳۷۹/۲/۴

در تاریخ ۱۳۷۷/۹/۹ آقای موسوی نزد دری میرود و در مورد قتل داریوش فروهر و همسرش گزارش می دهد. موسوی پس از این دیدار به من گفتند: فعلاً کار کانون(کانون) را انجام بدهید (یعنی این موضوع در اولویت قتل ها قرار گیرد) موسوی تاکید کرد هر چه سریعتر شروع کنید. موسوی در همان تاریخ منزل آقای حقانی (مدیر کل پشتیبانی معاونت اطلاعات مردمی) می رود. توضیح: اینکه پیگیری کار اطلاعاتی روی عناصر فرهنگی از جمله کانون(کانون) در حوزه فعالیت های معاونت اطلاعات مردمی قرار داشت-آقای موسوی برنامه حذف را با حقانی در میان می گذارد و می گوید: من بگویم کافی است یا دری هم باید بگوید؟ حقانی می گوید: شما بگویید کافی است و قرار می شود همکاری حقانی با ما آغاز شود. حقانی گفته بود می تواند از منزل امن، خودرو و نیرو در اختیار ما قرار دهد عملاً نیز چنین کرد. ۷ جلد پرونده از مهمترین سوزده های فعال کانون(نویسندگان) گلشیری - منصور کوشان

علی اشرف درویشیان، سپانلو، مختاری، پوینده چهل تن را به واسطه اصغر سیاحی(سیاح) به آقای موسوی تحویل داد. موسوی پرونده ها را زیر میز تلفن خود قرار می دهد. اما بعداً آنها را عودت می دهد و می گوید: نیاز به ارسال پرونده نیست. هر کسی عضو جمع مشورتی باشد مشمول طرح حذف می گردد. از هر کدام بخواهید شروع کنید.

قرار شد از مهمترین ها شروع شود. شماره تلفن مختاری از طریق یکی از منابع اداره چپ نو با نام مستعار داریوش به دست آمده بود. قرار شد تا روز پنجشنبه ۱۳/۹/۷۷ روی آدرس سوزده استقرار پیدا کند(کنیم). خبر به آقای موسوی دادم و با عزیزپور قرار گذاشتم. اعتراض کرد گفت: این کار را سعی کن با زیر مجموعه آقای حقانی و در ارتباط با روشن انجام دهی.

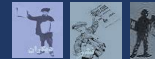
قراری برای ۸ صبح مورخه ۱۳/۹/۷۷ در خیابان آفریقا - مقابل پمپ بنزین (بین خیابان اسفندیار و خیابان شهید سعید ناصری یا علوی) جهت عزیزپور و نیروهای عمل کننده او همچنین رضا روشن، آموزگار و خسرو گذاشته شده بود. خسرو داخل یکی از کوچه ها شد (احتمالاً خیابان اسفندیار) و پلاک های جعلی را روی تاکسی نصب کرد و سپس به طرف منزل مختاری حرکت کردیم. در سر کوچه (شهید سعید ناصری یا علوی) و مستقر شدیم. عزیزپور دو ماشین نیرو با خودش آورده بود.

حدود ساعت ۱۷ مختاری با لباس اسپرت از کوچه بیرون آمد و از شمال به جنوب خیابان آفریقا حرکت کرد. در این ساعت ناظری و روشن جهت اقامه نماز محل را ترک کرده بودند لذا سریعاً به ناظری زنگ زدم و خبر دادم سوزده بیرون زد. خودش و روشن را سریع به محل برسانند. مختاری برای خرید در حوالی محل سکونت خود بیرون آمده بود. حدود ۲۰ دقیقه خریدش طول کشید. در حال برگشتن به منزل بود که علی و رضا رسیدند. از خسرو خواستم که تاکسی را در گوشه ای پارک کند. کرد. رضا و علی پیاده به دنبال مختاری راه افتادند. خسرو پشت فرمان پژو نشست و به سمت شمال آفریقا حرکت کرد. من در صندلی جلو قرار گرفتم. یک کوچه مانده به منزلش (در سمت راست خیابان) علی و رضا جلوی او را گرفتند و تحت پوشش پرسنل دادستانی وی را سواراتومبیل کردند. علی در سمت چپ، مختاری وسط و رضا روشن در سمت راست او روی صندلی عقب نشست.

ناظری در همان ساعت حوالی ۱۳ مورخه ۱۳/۹/۷۷ با هماهنگی قبلی قرار شد از یکی از محیط های اداری بهشت زهرا که در اختیار حراست قرار دارد (چون ناظری مسئولیت(مسئول) حراست بهشت زهرا بود) استفاده شود.

روشن، ناظری و سایر دست اندرکاران طرح الغدير (اعدام منافقین) قبل از شروع عملیات پائیز ۷۷، از این محل مستمراً استفاده می کردند. قرار شد از این محل برای به قتل رساندن مختاری استفاده شود. از طریق اتوبان شهید همت کمربندی جاده مخصوص بهشت زهرا به مقصد برسیم. به جهت طولانی بودن مسیر من با مختاری بحث پیرامون کانون را شروع کردم بعد از اینکه به محل رسیدیم روشن خواست چشمش را ببندد و پیاده شود. (از زمان سوار شدن خواسته بودیم سرش پائین باشد تا متوجه نشود کجا می رویم)

داخل ساختمان شدیم. در همان اتاق اول از وی خواستند روی زمین بنشینند. همه کار را روشن و ناظری تمام کردند. بسیار حرفه ای و مسلط عمل نمودند. ناظری سریعاً طناب مربوطه را از کابینت داخل اتاق در آورد مقادیری پارچه سفید برداشت. چشم و دست او را از پشت سر بست. طناب را به گردن او انداخت به روی شکم خواباند و حدود ۴ یا ۵ دقیقه طناب را تنگ کرد و آنرا کشید در این حالت ناظری دهان سوزده را با یک پارچه سفید گرفته بود تا بدینوسیله از ریختن خون به زمین و ایجاد سر و صدای احتمالی جلوگیری کند.



این دو از روی ناخن ها تشخیص دادند که کار تمام شده سپس ماشین پژو را به شکلی قرار دادند تا صندوق عقب آن مقابل درب این محل قرار گیرد. من و خسرو و روشن جنازه را وسط پتو قرار دادیم و در صندوق عقب گذاشتیم. خسرو پشت فرمان نشست. در جاده افسریه یک مسیر فرعی به کارخانه سیمان تهران منتهی می شد. اطراف آن مسیر خلوتی بود. ساعت حدود ۲۰ ماشین را نگه داشته، جنازه را بیرون گذاشتیم. پس از پائین گذاشتن جسد موسوی زنگ زد نتیجه کار را می خواست. گفتم: دقایقی است خلاص شده و راهی منزل هستیم. موسوی گفت: بیا امشب همدیگر را ببینیم. من در شهرک آپادانا هستم. قرار شد ساعت ۲۲:۱۵ دقیقه او را در محل مذکور دیده و مشروح گزارش دادم.

افراد

۱- صادق - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل چپ - اداره چپ نو - رابط آقای موسوی و تیم عملیات.

۲- علی ناظری - پرسنل معاونت اطلاعات مردمی - اداره کل پشتیبانی عملیاتی - مسئول اداره عملیات

۳- رضا روشن - کارشناس اداره کل التقاط در معاونت امنیت - مباشر قتل محمد مختاری

۴- خسرو براتی - همکار غیر وزارت (منبع) راننده اتومبیل مورد استفاده

اظهارات مهرداد عالیخانی در بازجویی تاریخ ۱۳۷۹/۰۲/۱۰

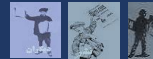
صفحه ی ۱۱۳۷ پرونده قتل های حکومتی

س- خطاب به مهرداد عالیخانی :نحوه به قتل رساندن محمد جعفرپوینده و نقش خود و بقیه افراد...

ج- بعد از حادثه مختاری و روز بعد از آن تعطیلات از آقای موسوی سوال کرد نفر بعدی چه کسی خواهد بود؟ گفتم اگر بشود پوینده، چون فرد سازمانگر و عنصر با جسارتی در بین کانون(نویسندگان) است و به هر قیمت شده می خواهد کانون علنا فعالیت خویش را بدون اخذ مجوز از وزارت کشور از سر بگیرد و در بین جمع مشورتی، کار سر و سامان دادن به افراد و امور مربوطه را به خوبی انجام می دهد. شماره تلفن خانه و کار او را در اختیار داریم. می دهم تا شما استعمال کنید. شماره تلفن پوینده را از پرونده اطلاعاتی اش استخراج و به هنگامیکه موسوی در خارج از محل کار بود از طریق تلفن همراه به وی داد. نهایتاً موسوی نتیجه را به آموزگار اعلام کرده بود. و از طریق او در اختیار من قرار گرفت. همچنین دو شماره تلفن مربوط به شیرین عبادی به موسوی داده شد که آنها را نیز از طریق آقای رسولی استعمال کرده و نتیجه را به ما منعکس ساخت.

از روز دوشنبه ۹/۱۶ ساعت حدود ۱۹ من، خسرو، آموزگار، امیر اکبری، روشن و ناظری به آدرس خیابان قائم مقام فراهانی رفتیم. (پاسخ یکی از استعمال های شماره تلفن های پوینده در خیابان قائم مقام بود.) که به نظر می آمد محل کارش باشد. آن روز از ساعت ۱۹ روی آدرس مستقر شده بودیم. نهایتاً در تاریخ و ساعت مذکور خروج سوژه از آن آدرس رویت نشد. صبح روز سه شنبه ۹/۱۷ یک تماس تلفنی با آن محل گرفته شد که معلوم شد او دیگر آنجا شاغل نیست، لذا قرار شد روی آدرس دیگر وی که مربوط به محل سکونت او میگردد و در میدان انقلاب کوچه ژاندارمری واقع شده مستقر گردیم. بعد از ظهر سه شنبه ۹/۱۷، روشن، خسرو، منبع مهدی و اصغر هر یک چند ساعتی روی آدرس منزل پوینده مستقر می شوند که سوژه رویت نمی گردد. یک دستگاه اتومبیل دوو یکی از منابع اداره چپ نو با نام مستعار "داریوش" که در جریان قتل ها قرار داشت از روز دوشنبه ۹/۱۶ در اختیار ما قرار داده بود تا در عملیات از آن استفاده کنیم. مربوط به یکی از بدهکاران به داریوش بود. وسیله فاقد مدرک بود مدارک جعلی درست کرده بودیم. خسرو براتی با مقداری تغییرات ظاهری در بیرون ماشین را آماده کرده بود به در خواست من این اتومبیل را صبح چهارشنبه ۹/۱۸ با خود به حوالی منزل پوینده می آورد خسرو براتی بعد از تاریخ ۸/۲۳ بنا به درخواست حقیر دو جفت پلاک جعلی اتومبیل تهیه کرده بود. او برای هر جفت پلاک با پرداخت ۵ هزار تومان به یک پلاک ساز در حوالی ۱۷ شهریور جنوبی این پلاک ها را تحویل گرفته بود. حدود ساعت ۷ صبح چهارشنبه ۹/۱۸ با هماهنگی قبلی خسرو، روشن و نیز من و اصغر سیاح در اطراف محل سکونت پوینده مستقر شدیم. زمانیکه من، روشن و خسرو قدری از اطراف درب منزل پوینده دور شدیم تنها اصغر سیاح نگاهش به روی درب بود که متوجه خروج او در ساعت حدود ۱۰ صبح می شود و چون موتور کنار دستش بوده دنبال پوینده راه می افتد و به تعقیب او می پردازد. خسرو متوجه ناپدید شدن اصغر می شود سریع نزد من آمد و موضوع را گفت. قرار شد روشن با موتور سریع حدود آن محل را بگردد تا شاید اصغر و سوژه را پیدا کند که نتیجه نگرفت و برگشت. تلفن ایرج آموزگار نزد روشن قرار داشت منتظر تماس اصغر ماندیم که خبر داد پوینده کجاست.

پوینده پس از خارج شدن از محل سکونت خود، از میدان انقلاب با یک تاکسی به میدان ولی عصر می رود و از آنجا پیاده دست راست خیابان در کریم خان حرکت می کند و وارد خردمند جنوبی می گردد. یک موسسه فرهنگی در دست چپ خیابان قرار داشت. پوینده هفته ای یک روز (چهارشنبه ها) به این محل می آمد. پس از کسب اطلاع از موقعیت پوینده و اصغر و خسرو با دوو و من و روشن با موتور به سوی محل رفتیم و به اصغر ملحق شدیم. ناظری نزد ما آمد و حدود ساعت ۱۰:۴۵ همراه ما شد. تا ساعت ۱۶ محل کار پوینده را تحت نظر داشتیم. سوژه بیرون آمد. ابتدا پیاده به سمت شمال خیابان حرکت کرد. ابتدای خردمند و کریم خان سوار تاکسی شد و به نبش خیابان خردمند انقلاب آمد. می خواست بر اساس قرار قبلی پیش ناشر خود برود. پس از پیاده شدن از تاکسی در سمت چپ خیابان انقلاب (غرب به شرق) پیاده می رفت. جلوی کیوسک روزنامه ایستاد و سپس به مسیر خود ادامه داد. خسرو پشت فرمان دوو بود. من و اصغر را همراه خود تا نبش انقلاب خردمند آورد. از آنجا به بعد من و اصغر پیاده به دنبال سوژه بودیم. ناظری پشت فرمان پژوی عملیات (معاونت اطلاعات مردمی) بود و با رضا روشن همراه شده بود. روشن، من و اصغر پیاده دنبال سوژه قرار داشتیم ناظری و خسرو با ماشین. ناظری پژو را پارک



کرد، یک برگ حکم سفید جعلی ممه‌ور به مهر دادستانی انقلاب اسلامی سابق همراه خود برده بودم آن را روی ماشین پژو گذاشته و به اسم محمد جعفر پوینده پر نمودم. خسرو با پیدا کردن بریدگی بر خلاف مقرارت راهنمایی دور زد و دست راست خیابان قرار گرفت و آهسته در پی سوژه قرار گرفته بود. الباقی افراد پیاده دنبال پوینده بودند. حکم را به ناظری دادم. در خیابان انقلاب مقابل لاله زارنو جلوی سوژه را گرفتیم. خسرو سریعاً دور زد و در کنار دست روشن و علی ناظری (که برای دستگیری اقدام کرده بودند) قرار گرفت، دو سه جمله با وی صحبت شد. او را سوار دوو می کنند و پس از حرکت مرا کمی جلوتر سوار کردند، قرار شد اصغر پژوی عملیات (معاونت اطلاعات مردمی) را سوار و به دنبال دوو بیاید در واقع خسرو راننده دوو، من در صندلی جلو، پوینده در بین روشن و ناظری در صندلی عقب، قرار گرفته بود. طبق برنامه قبلی بنا شد به سمت بهشت زهرا حرکت کنیم حدود ۱۶:۳۰ سوژه سوار ماشین شده بود. از شرق به غرب، به سمت میدان انقلاب حرکت کردیم. وارد خیابان وحدت اسلامی شدیم، به طرف راه آهن و اتوبان حرکت کردیم و در پایان خود را به بهشت زهرا رساندیم. همان محلی که قبلاً مختاری را برده بودیم. در بین راه به صحبت با پوینده پرداختم، رغبتی نداشت. وقتی به بهشت زهرا رسیدیم هوا روشن بود. باید منتظر تاریک شدن می گردیدیم. نیم ساعت پس از اذان مغرب رضا روشن و ناظری به همان شکل قبلی (یعنی قتل مختاری) کار را تمام کردند. این بار نیز روشن طناب را به گردن فرد تنگ کرد و کشید و سر سوژه در دست ناظری قرار داشت. در پایان کار، ناظری پیشنهاد کرد جهت احتیاط خوب است دقایقی او را آویزان کنیم تا از مرگ قطعی او اطمینان حاصل شود. یک چارچوب فلزی در محوطه سرباز این ساختمان از قبل برای دار آویختن افراد آماده داشتند. ناظری طناب بلندتری به گردن جسد پوینده آویزان کرد و قرار شد من، خسرو و اصغر به روشن کمک کنیم تا جسد دقایقی آویزان قرار گیرد که اینکار انجام شد. اصغر سیاح، من، خسرو و روشن جسد را پایین آوردیم و در بین پتویی که ناظری آماده کرده بود گذاشتیم داخل صندوق عقب دوو. من پیشنهاد کردم جسد او را به حوالی شهریار ببریم. ناظری رانندگی کرد. از کمربندی بهشت زهرا به جاده اصلی شهریار وارد و زیر پل بادامک دست راست داخل جاده فرعی شدیم. اصغر پشت سر ما در پژو حرکت می کرد. حدود صد متر دست راست پل جسد را سریعاً من، خسرو و روشن پایین گذاشتیم. طوری که هر کسی رد شود ببیند. پس از جدا شدن از افراد یاد شده به موسوی زنگ زدم و خبر دادم کار پوینده تمام است. گفت سریع نزد من به درب منزل بیا. حدود ۲۰:۳۰ رفتم و شرح کامل دادم. به پیدا شدن جسد مختاری اشاره کردم. گفتم در بین راه منبع (داریوش) به تلفن دستی من زنگ زد، خبر داد. تحلیل دوستان او (جمع مشورتی کانون) این است که این نوع عمل کردن پیامی از سوی ضاربین دارد. می خواهیم علنی بزنیم. مساله جدی است. وحشت کرده اند.

به موسوی گفتم دیگر امکان هیچ حرکتی نیست. با شرایط موجود هیچ سوژه ای سوار ماشین نخواهد شد. مدتی کار را تعطیل کنیم. پذیرفت و از هم جدا شدیم.

خلاصه عملیات: افراد شرکت کننده در صحنه

۱- صادق - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل چپ - اداره چپ نو - رابط موسوی با تیم عملیات.

۲- رضا روشن - پرسنل معاونت امنیت - اداره التقاط - کارشناس - مباشر جعفر پوینده.

۳- علی ناظری - پرسنل معاونت امنیت - اداره کل چپ - اداره چپ نو - کاردان عملیاتی (کارشناس)

۴- خسرو براتی - همکار اداره چپ نو - غیر وزارت - راننده عملیات

۱-۱) صادق (یعنی خود نویسنده ی این متن: مهرداد عالیخانی) در این عملیات تحت مسئولیت موسوی قرار داشته و اقدامات زیر را انجام داده :

- شماره تلفن ها را استخراج کرده و به آموزگار داده تا به موسوی برساند.

- سامان دادن نیروها در صحنه عملیات

- از یک دستگاه دوو در عملیات استفاده شد او از طریق یکی از منابع اداره چپ نو موقتاً تهیه کرده - تهیه سند - کارت ماشین به درخواست وی

- نتیجه استعلام آدرس بواسطه صادق به پرسنل عمل کننده داده شده

- یک برگ حکم جعلی قضایی تحت عنوان دستگیری تهیه در اختیار ناظری و روشن قرار داده

- پیاده کردن سوژه از اتومبیل در بهشت زهرا - در انتقال جسد به صندوق عقب ماشین - پایین گذاشتن جسد در جاده فرعی شرکت داشته

- بلند کردن جسد و حلق آویز نمودن و پایین آوردن او برای اطمینان از مرگ وی پیشنهاد بردن جسد به حوالی شهریار.

- خبر موضوع ابتدا تلفنی و سپس حضوراً (پس از ۲ ساعت) به موسوی



۲-۱ رضا روشن بنا به دستور موسوی در این عملیات شرکت کرده و در صحنه حادثه تحت مسئولیت صادق قرار داشته

- ساعاتی مراقب سوژه قبل از ربایش بوده. بعد از ظهر ۹/۱۷ - صبح ۹/۱۸
- کمک به علی ناظری در جهت سوار کردن سوژه به اتومبیل با پوشش جلب
- پیاده کردن سوژه از اتومبیل و هدایت او به داخل ساختمان برای انجام قتل
- تنگ کردن طناب به دور گردن پوینده به منظور خفه کردن او
- کمک به حلق آویز کردن جسد برای اطمینان از مرگ وی
- کمک به سایرین در انتقال جسد به عقب اتومبیل

۱-۲ علی ناظری - شرکت او در این قتل به دستور آقای حقانی بوده - در صحنه تحت هدایت صادق بوده

- با کمک روشن سوژه را سوار ماشین کرده
- محل بهشت زهرا توسط او در اختیار عملیات گذاشته شده
- دست و چشم سوژه را به کمک روشن بسته
- هنگامی که روشن حلقه طناب را به دور گردن پوینده تنگ کرده بود دهان سوژه را با پارچه سفید گرفته
- حلق آویز کردن
- از محل بهشت زهرا تا جاده شهریار پشت ماشین بوده

۴-۱ اصغر سیاح

نامبرده بنا به درخواست صادق در عملیات شرکت کرده و در صحنه تحت مسئولیت وی قرار داشته و اقدامات ذیل را انجام داده:

- ساعاتی در تاریخ ۹/۸ از منزل سوژه مراقبت کرده - محل کار پوینده را شناسایی کرده
- وقتی ناظری و روشن پوینده را دستگیر می کنند ، اصغر اتومبیل ناظری را حرکت و به دنبال سایر نیروها می آید
- کمک به سایرین در حلق آویز کردن جسد
- کمک به سایرین جهت انتقال جسد به عقب اتومبیل

۵-۱ خسرو براتی - بنا به درخواست صادق در این عملیات شرکت کرده بود

- ساعاتی مراقبت از منزل و محل کار سوژه - قبل از ربایش (۱۷، ۱۸)
- رانندگی از محل ربایش سوژه تا بهشت زهرا
- کمک به سایرین در حلق آویز کردن جسد
- کمک به سایرین جهت انتقال جسد به عقب اتومبیل
- کمک به پایین گذاشتن جسد از اتومبیل

اظهارات مهرداد عالیخانی در بازجویی مورخ ۱۳۷۹/۰۳/۱۰



س- خطاب به مهرداد عالیخانی: کلیه اقداماتی که پس از انجام قتل‌های پاییز ۷۷ داشتید را مشروحاً بیان نماید.

ج - حقیر به دلیل برخوردی که در مورخه ۹/۱۷ (۱۳۷۷) با معاونت وقت امنیت آقای سرمدی پیدا کرده بودم در نظر داشتم بعد از قتل پوینده چند روزی در محل کارم حاضر نشوم، به همین جهت تلفن دستی خود را در محل کار از تاریخ ۹/۱۸ گذاشتم. موسوی از تاریخ ۹/۱۹ مجدداً تصمیم می گیرد قتل ها ادامه پیدا کند به همین خاطر در صدد دستیابی به من بر می آید از طریق تماس با ایرج آموزگار متوجه می شود من بعد از ساعت ۱۹ با دو تن از منابع بر اساس قرار قبلی ملاقات دارم. موسوی از آموزگار می خواهد در وقت ملاقات حقیر با این دو منبع به تلفن همراه یکی از این دو منبع تماس بگیرد تا من با موسوی تماس بگیرم. حوالی ساعت ۲۲:۳۰ به هنگامی که من همراه این منبع و خسرو براتی در داخل ماشین بودیم و به سوی اکباتان حرکت می کردیم، تلفن منبع زنگ زد پشت خط آموزگار بود گفت: موسوی به طور جدی دنبالت می گردد و چند بار با من تماس گرفته زنگی به او بزن. از تلفن دستی این منبع با تلفن همراه موسوی تماس گرفتم. پرسید: کجایی؟ گفت: سریع فکر یک جلسه باش (منظور پیدا کردن جلسه ای از جمع مشورتی کانون بود). تا یک کار اساسی انجام دهیم. اشاره کرد اگر بشود در مراسم تشیع مختاری یا پوینده کاری کرد خوب خواهد شد. قبلاً در جلسه در منزل رضا روشن من و موسوی و ناظری بعد از حذف مختاری که هنوز پیدا نشده بود گفته شده بود که پس از کشف جسد به هنگام مراسم (تشییع جنازه) مربوطه یا جمعی به رگبار بسته شوند یا اینکه در پایان مراسم چند نفری با چند تیمی که علی ناظری آماده می کند رپایش و به قتل برسند. ناظری اعلام آمادگی برای سه تیم کرده بود. محمد صفایی، روشن قدرت(؟)، حقانی در این تلفن به موسوی گفتم بر اساس اطلاعات داریوش شب گذشته پس از پیدا شدن جسد مختاری بعید است احدی از اینها جرات کند از منزل خارج شود. تاکید کرد کاری باید بکنید گفتم: خبر می دهم. با آموزگار صحبت کردم گفتم: حاج آقا تاکید بر ادامه کار دارد. فکر مشکل برای ما نیست. گفت: مثل اینکه دیوانه است. گفتم: اگر تماس گرفت بگو به من دسترسی نداری.

موسوی تا روز دوشنبه ۹/۲۳ دنبال من بود، دو شنبه شب به آموزگار زنگی زدم. پیغام حاج حمید صداقت و موسوی را به من داد. با موسوی تماس گرفتم قرار برای ساعت ۲۳ روبرو منزلش گذاشتیم. مقام رهبری در این روز در دیدار عمومی به موضوع قتلها اشاره کرد و دست خارجیان را متصور دانسته بود. در دیدار با موسوی گفت: چرا سرکار نمی آیی فردا با صداقت می آییم دنبالت برگردی سر کار کلی کار داریم. گفتم: فعلاً کار شخصی دارم. نهایتاً پذیرفتم. حدود ۱۲:۳۰ به تاریخ ۹/۲۴ به همراه صداقت به منزل ما آمدند و پس از صرف نهار به وزارت آمدم من کار جاری خود را شروع کردم. آقای موسوی ۹/۲۵ مسعود صالح را در وزارت ملاقات می کند که می پرسد: مسعود این قتل ها کار توست ؟ او می گوید: نه. موسوی می گوید: من هستم. مسعود می گوید: من دنبال سر نخ بودم تا همکاری کنم. قول و قرار با موسوی می گذارد. و مسعود در این تاریخ نتایج اقدامات به عمل آمده توسط نهاد ریاست جمهوری و نیروی انتظامی پیرامون این قتل ها را به موسوی منعکس می کند. مسعود می پذیرد قتل نویسندگان را در استان ها را انجام دهد. نیروی لازم را خودش فراهم می کند. در ضمن می گوید اگر طی کار برای تیم ها گذرنامه لازم بود خودش می تواند به هر تعدادی لازم باشد صادر کند. (دایره صدور گذرنامه نیروی انتظامی زیر مجموعه معاونت اطلاعات است) موسوی باید بعد از این تاریخ هم دیداری با مسعود داشته زیرا آدرس گلشیری و تلفن او را روی کاغذ نوشته و به موسوی داده بود. موسوی تا چند روز قبل از دستگیری آنرا نزد خود داشت. موسوی ساعت ۲۱ روز ۹/۲۵ مرا در خیابان بهشتی جنب (مهنار) دید. جریان ملاقات با مسعود صالح را بیان کرد از من خواست اطلاعات درباره سوژه های شهرستان تهیه و به وی بدهم موسوی بعد از قتل مختاری باز و گسترده عمل می کرد و به تعدادی برای مشارکت پیشنهاد همکاری کرد از جمله مصطفی تهرانی (مسئول امنیت استان خراسان) احمد عبادی - مهدی ریاحی حمید جلالی - اخوان - محسنی - سید موسی ...

بعد از اینکه موسوی مساله طرح موضوع با مسعود را بیان داشت گفتم، نمی شناسم محمد صداقت (مدیر کل چپ) نظر مثبتی روی او حسین مهدوی (هر دو از پرسنل اداره التقاط) نداشته. او گفت دست او در رابطه با طرح الغدير زیر ساطور من است. موسوی گفت او ماموریت است و از روز شنبه ۹/۲۸ آماده اقدام پیرامون آدرس ها خواهد بود اظهار داشت مهدی ریاحی نیز آماده همکاری است. تخصص اش زدن کارد است. بعد از قتل پوینده در چند نوبت از من آدرس نویسندگان جمع مشورتی را می خواست. می گفت این آدرس ها را بده تا من خانم یکی از بچه ها را به چند گلفروشی بفرستم تعدادی گلدان تهیه و به آدرسها بفرستند. برای کار روانی روز پنج شنبه ۹/۲۶ قرار شد من و موسوی همدیگر را در اتوبان جهان کودک ملاقات کنیم تا عکس و آدرس سوژه های استان را به وی بدهم تا به مسعود صالح بدهد. از اصغر سیاح خواسته بودم: محمد تقی صالح پور (رشت) مسعود طوفان (شیراز) دو مورد مذکور را به موسوی دادم. تا تاریخ ۹/۲۶ موسوی پیگیر بود. قرار بود اصغر سیاح روز ۹/۲۷ دنبال من بیاید تا به اتفاق به وزارت برویم و کارها را انجام دهیم. موسوی آن روز وقتی سیاح آمده بود به من زنگ زد گفت: درّی با ما کار دارد. ساعت ۹/۳۰ قرار گذاشته بودند. به همراه هم به در منزل وزیر رفتیم. مهمان داشت مدتی بیرون صبر کردیم با تلفن خبر داد. داخل منزل شدیم در همان نقطه ای که جلسه ۸/۲۲ برگزار شده بود نشستیم. وزیر چند نگاه معنی دار به من کرد. معنی اش این بود که من چرا به این جلسه آمده ام. به نظر می آمد وزیر نمی خواهد حرف اصلی را بزند.

ناگهان از موسوی سوال کرد: با توجه به درگیری آمریکا بیها با عراق در این شرایط نمی شود کاری روی منافقین در عراق انجام داد؟ آقای موسوی گفت: خوب است آقا حمید را دنبال اینکار به اهواز بفرستید، در اینجا فشار را زیاد کرده و پیگیر کشف حوادث اخیر است. وزیر باز نظر داشت که حرفی نزند. دوباره پرسید نمی شود کاری کرد؟ آقای موسوی گفت: التقاط مدیر کل دارد، باید با خودشان صحبت کنید. من گفتم حاج آقا مساله حاج حمید جدی است. روز گذشته حدود ساعت ۱۶:۳۰ تا ساعت ۱۹ با من حرف می زد موضوع را بسیار دست بالا گرفته. نظریش این است که کودتایی در کار است. آقای درّی گفت: همین جا نشسته بود و همین حرف را زد که بهش گفتم دیگر این حرف را نزن. من ادامه دادم بعد از مختاری که نیروی تئوریک کانون بود و پوینده که سازمانگر آنان محسوب می شد شیرین عبادی که وکیل یزدی، سحابی و پیمان است و نیز خودش از اعضای برجسته کانون است در برنامه کار بعدی داریم و در نظر داریم با اسلحه او را بزنیم. وزیر اظهار داشت. اینها که کشته شدند آدمهای معروفی نبودند، بعد هم قرار بود یک بمبی بر سرشان زده بشه، یک رگباری به آنها ببندیم. مرگ یکبار شیون یکبار و تمام شود. این پیوستگی ها در قتل ها روی من فشار آورده، همه جا شورای عالی امنیت، هیات دولت و از طرف خاتمی تحت فشار هستیم فعلاً دست نگه دارید تا بعد از رمضان. موسوی گفت: می خواستیم تعدادی گلدان تهیه به چند آدرس مربوط به این افراد بفرستیم با تسلیت، کار روانی است و همه متوجه می شوند در دسترس ضاربین قرار دارند. آقای درّی گفت: اینکار را بکنید طرح



گلدان خوب است، گلدان ها را بفرستید. این کارها را بکنید تا بعد از رمضان. موسوی اشاره کرد پس اجازه بدهید موضوع شیرین عبادی را حداقل (با توجه به اینکه کارهایش انجام شده و مقدمات آن فراهم شده) انجام بگیرد. یک دفعه وزیر از جا بلند شد، لبخندی زد و گفت کاری بهشان نداشته باشید بگذارید روزه هایشان را بگیرند. موسوی در حین بلند شدن گفت اینها که روزه نمی گیرند وزیر گفت: باشد فعلاً تا بعد از رمضان کاری نداشته باشید. ۲۰ دقیقه جلسه طول کشید حدود ۱۰ صبح از منزل خارج شدیم.

در هر صورت بر اساس دستور دري از این تاریخ کار تعطیل شد. روز یکشنبه ۹/۲۹ حدود ساعت ۹ صبح دري به تلفنچی دفتر خود (قائم پناه) می گوید به فلانی (موسوی) بگوید نزد وی بیاید می خواهم راجع به پرونده یک مناقصه صحبت کنم. موسوی می گوید وزیر بسیار عصبی بود. مرتب با دست محاسن خود را می کند و می گفت زودتر فکری بکنید، یک کیسی درست کنید.

آقای موسوی با صحبت هایی که با وزیر کرده بود خلاصه گفت یک نفر را پیدا کن بفرستیم به ترکیه آنجا یکی از منابع او را ببیند و در قالب یک سناریو وی را هدایت کند تا در ازای پول اقدام به کشتن مثلاً گلشیری نماید. قبل از اقدام نیروی انتظامی او را بگیرند طوری برنامه ریزی کن که ردی باقی نماند.

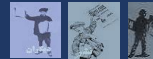
گفتم چه کسی قبول می کند، هر قدر پول هم داده شود. همکاری که در این عملیات ها شرکت می کنند اطمینان دارند که وزارت عقبه آن است و الا هیچ آدم جاهلی حاضر نمی شود خودش را در این دردسر گرفتار نماید. کسی اینکار را می پذیرد که بداند اگر گرفتار شود وزارت ترتیبی خواهد داد که او سوخت و سوز نشود و بعد اگر دستگیر شود اصل ماجرا را خواهد گفت. من هیچ کس را نمی شناسم که صرفاً به خاطر پول به دنبال همچون ماجرای خطرناکی برود. خلاصه شدنی نیست. اصلاً وضعیت روحی من به صورتی در آمده که نمی توانم از اینجا به بعد قدمی بردارم. خود آقای دري باید مساله را حل کند. آقای دري به جهت دیدار فوق (با موسوی) از رفتن به بیت رهبری که در این روز ۹/۲۹ خواسته بودند کلیه مسئولان و مدیران وزارت نزد ایشان برسند خودداری کرده بود. در هر صورت آقای دري در جلسه یکشنبه صبح ۹/۲۹ تاکید می کند زودتر فکری به حال موضوع کنید، من نمی توانم با مشاورانم مشورت کنم زودتر فکری بکنید. وزیر مجدداً موسوی را برای ساعت ۱۹ مورخ ۷۷/۹/۳۰ می خواهد موسوی خواست همراه او بروم. هر چه اصرار کردم قبول نکرد. نهایتاً قرار شد من هم همراه موسوی باشم. جلسه یاد شده در ساعت ۱۹:۳۰ در دفتر وزیر برگزار شد. (علت تاخیر جلسه آن بود که آقای پورمحمدی و جمع دیگری افطار با وزیر بودند.)

ساعت ۱۹:۳۰ وارد شدیم، وزیر گفت: چه کردی؟ موسوی گفت: این صادق باید کاری کند این آدم و امکانات دارد. گفت: چکار می توانی بکنی. گفتم هیچی - سناریو ترکیه امر ناشدنی است. گفت: اگر این جوری باشد که در روند بازجویی کارها بیافتد (...) همه چیز گفته می شود. این طوری نیست که بخشی از آن را بشود حفظ کرد. اگر دستگیری پیدا شود موضوع جدی خواهد شد.

من گفتم اگر بخواهید دست ما را در دست یونسی بگذارید انتظار نداشته باشید چیزی نگویم. من همه چیز را در همان ساعت اولیه خواهم آمد (خواهم گفت). اگر مرا در صحنه دستگیر کردند می گویم آبروی وزارت را حفظ می کنم اما اگر دست ما را در دست یونسی بگذارید خواهیم گفت: به دستور شما بوده است. آنها هم دست بردار نیستند و تا انتها جریان را دنبال خواهند کرد. وزیر در مقابل صحبت موسوی گفت: بالاخره اگر اسمی هم از شما در بازجویی ها به میان نیاید ولی بحث مدیریتی شما می ماند. گفت قبول دارم. گفتم: آخر ما برویم بگویم با چه مجوز قانونی و شرعی این کارها را کرده ایم. چرا نگویم اصل ماجرا چیست؟ و شما دستور چنین کاری را داده اید. گفت: من گفته ام؟ گفتم: پس چه کسی به ما گفته؟ مگر می شود بدون دستور تشکیلاتی چنین جمعی درگیر این کار شوند. گفت: دیگر این حرف را پیش کسی نزن. یکدفعه گفت: اصلاً ماجرا در نیروی انتظامی روشن شده. آنها گفته اند: موسوی در وزارت اینکارها را می کند بعد هم رفته اند بیت آقا موضوع را گفته اند دیگر نمیشود کاری کرد. موسوی بلافاصله گفت من با مسعود صالح صحبت کرده ام. تا او را چک کنم همین موضوع را می توانم مطرح کنم و بگویم این صحبت من با او جهت جلب اعتماد وی بوده. موسوی افزود من خودم پاسخگوی آنچه شما می گوئید هستم.

وزیر گفت: آقا با آقای خاتمی صحبت کرده اند. زودتر یکی دو نفر را معرفی کنید تا بر اساس آن صحبتی که بین آقا و آقای خاتمی بوده مساله جمع و جور شود. آقا از آقای خاتمی خواسته سر و ته موضوع را هم بیاورند. من به وزیر گفتم: اگر موضوع معرفی و دستگیری پیش بیاید دیگر مساله جمع شدنی نیست. گفت: من با تو کاری ندارم من هم بیرون رفتم. موسوی ۱۰ دقیقه بعد از من بیرون آمد و در آن مدت ادامه همان صحبت ها را داشت. در تاریخ ۷۷/۱۰/۲ وزیر موسوی را مجدداً می خواهد از وی در خواست می کند که به جلسه ای با حضور آقایان: کاظم، پور محمدی، شفیعی و خزایی بود برود و ضمن طرح موضوع راه حلی برای مساله پیدا کند. موسوی بعد از دیدار با وزیر از همانجا نزد افراد یاد شده می رود. در جلسه اظهار می دارد حاج آقا از من انجام چنین کاری را خواسته. من هم انجام دادم شفیعی سوال می کند وزیر مورد به مورد اسم داده یا یک چیز کلی گفته است. موسوی پاسخ می دهد حاج آقا مورد به مورد اسم سوژه ها را گفته است.

سپس بحث می شود آیا حاج حمید (معاونت وقت امنیت) را در جریان قرار دهند یا خیر که نظر جلسه بر این بوده چون آقای خاتمی به زودی موضوع را به ایشان خواهد گفت لذا بهتر است موسوی برود شرح جریان را بگوید. شفیعی خطاب به موسوی می گوید مساله دستگیری پرسنل منتفی است چون با اینکار انقلاب محکوم خواهد شد. آقای موسوی در دیدار دیگری با آقای خزایی (مسئول دفتر وزیر) تا قبل از دستگیری داشته که از موسوی خواسته بود نزد آقایان دستغیب برود واز آنها بخواهد چنانچه ماجرا پیگیری شد حکم به قتل رساندن این افراد را بدهند. موسوی به خزایی می گوید آنها مسئولیت چنین کاری را نمی پذیرند چون اخیراً به حمایت از خاتمی نامه داده اند. روز ۱۰/۳ حدود ساعت ۱۷ حاج حمید مرا خواست که شرح جلسه را دادم اما تاکید کردم در عملیات نقشی نداشتم و کار را موسوی دنبال کرده است. یکشنبه ۱۰/۶ در دیدار با حاج کاظم هم همین را تاکید کردم. موسوی پس از پایان جلسه ۷۷/۱۰/۲ با آقایان شفیعی، پورمحمدی، خزایی و کاظم وقتی به اتاق من آمد گفت: اینها می خواهند با پیدا کردن بهانه ای آقای دري را کنار بگذارند. حاج آقا یک چیز کلی گفته یا مورد به مورد سوژه ها را داده است گفتم: اسامی سوژه ها را داده است. من در دیدار با حاج حمید و کاظم و معین و ... گفتم وزیر



دستورخاص راجع به این افراد داده. در پایان دیدار حاج کاظم از من خواست به اتاق او بروم. از روی تلفن آقای نیازی فهمیدم بحث دستگیری ما باید قبل از ۷۷/۱۰/۶ مطرح بوده باشد و وزارت در حال این دست و آن دست کردن موضوع است.

من از نزد حاج کاظم به محل کارم بازگشتم پس از ۱/۵ ساعت سعید اسلامی به تلفن دستی من زنگ زد و خواست سریعاً به منزل او در خیابان پاسداران بروم. بسیار تعجب کردم که چطور در این شرایط مرا به خانه خود دعوت کرده است. کمی قبل از اذان مغرب رسیدم سعید اسلامی گفت: درّی به اتاق من آمده بود و سوال کرد تو (منظور اسلامی) چقدر فکر می کنی صادق دستش در این کارها باشد. که من گفتم اطلاعی ندارم. اما باید بگویم من قبلاً چند جلسه با آقای درّی صحبت کرده بودم لذا تردید نداشتم که بخواهد برای تحقیق از شخصی مانند سعید اسلامی استفاده کند و اسلامی در صدد است به من القا کند تا این لحظه هیچ چیز از ماجرا نمی داند و از مورخه ۷۷/۱۰/۶ از طریق درّی نسبت به مشارکت من در قتل ها اطلاع پیدا کرده. علی رغم اطمینان صد در صد من به اسلامی به دلیل صحنه سازبها پی که آقای درّی شروع کرده بود تصمیم گرفتم چیزی بیش از آنچه به حاج حمید گفته بودم نگویم.

از جلسه ۸/۲۲ و دستور درّی برای حذف افراد مشخص گفتم. به اسلامی گفتم من بعد از جلسه ۸/۲۲ به موسوی مطرح کردم خودم را درگیر این مساله نمی کنم ولی ظاهراً موسوی خودش موضوع را دنبال کرده و از چهارشنبه ۷۷/۱۰/۲ من شنیده ام چند جا رفته و مسئولیت این کارها را پذیرفته است ولی من به هیچ عنوان درگیر با این کارها نبوده ام و به حرف درّی عمل نکرده ام.

اسلامی گفت: چرا این موسوی قبول کرده به او بگو حتی اگر توی چشمهایش هم گذاشت قبول نکند از تو خاترم جمع است که دست توی کار نبود به آن هم بگو هیچ چیز را قبول نکند. نکته ای که باعث شد من یقین کنم سعید اسلامی از درگیر شدن من در این قتل ها اطلاع دارد این بود که ناگهان گفت: به وزیر گفته ام نگران صادق نباشید این از سن ۱۷-۱۸ سالگی درگیر بازجویی بوده اینکاره است میداند چکار کند وقتی سعید این مطلب را گفت به وی مطرح کردم اصلاً اینطوری نیست من اگر پایم به سازمان قضایی کشیده شود چیزی را نمی توانم حفظ کنم. امکان ندارد بشود بخشی از موضوع را حفظ کرد و بقیه را ناگفته گذاشت چون من که تنها نیستم حداقل موسوی مدعی است به دستور وزیر و بر اساس همان جلسه ۷۷/۸/۲۲ اینکارها را انجام داده و من در آن جلسه حضور داشتم ام. فقط می توان قدری موضوع را عقب انداخت اما انکار غیر ممکن است.

رنگ چهره سعید تغییر یافت گفت: بین صادق حالا اگر یک وقت رفتی مراقب باش به کارهای گذشته اشاره نکنی حداقل به آن کارها کار نداشته باش. گفتم: من که نمی خواهم برای خودم پرونده درست کنم اما سازمان قضایی وقتی سر نخ دستش بیاید تا هر کجا که بخواهد می کشد. موضوع دست متهم نیست و لذا اگر دستگیری پیش آید معلوم نیست کار کجا می کشد. سعید اسلامی با صورتی برافروخته از جا برخاست، لباس گرمکن پوشیده بود. گفت: میروم لباسم را عوض کنم و با حاج آقا صحبت کنم. من هم خارج شدم، بهر حال بنظر می رسید که آقای درّی در نظر داشته طی صحبت با سعید اسلامی این دو موضوع را مطرح کند.

۱- اللقاء کند اسلامی تا این تاریخ در جریان هیچ چیزی قرار نداشته

۲- بواسطه اسلامی (به علت علاقه ای که به اسلامی داشتم) بخواهد من منکر نقش خویش در کار عملیات ها شوم یا اینکه حداقل موضوع را به درّی ربط ندهم و سر و ته قضیه را خودم هم بیاورم.

سعید اسلامی روز ۷۷/۱۰/۷ تلفنی گفت با وزیر صحبت کردم گفته به صادق بگو نگران چیزی نباشد اتفاقی نمی افتد.

روز ۷۷/۱۰/۸ تلفن چی وزیرتماس گرفت گفت حاج آقا گفته نزد ایشان برویم ولی من گفتم کاری ندارم و گوشی را قطع کردم.

در تاریخ ۷۷/۱۰/۹ توسط معاونت حفاظت بازداشت شدم به منزلی که از قبل تدارک کرده بودند منتقل شدم و آقای موسوی نیز از چند ساعت قبل به آنجا آورده شده بود در تاریخ ۷۷/۱۰/۱۰ آقای نیازی به این منزل برای تفهیم اتهام آمد. بنا به درخواست قبلی که من از حاج کاظم کرده بودم قرار شد به سازمان قضایی منتقل تا از آنجا به بازداشتگاه روانه شوم که در نهایت به ندامتگاه حشمتیه انتقال پیدا کردم.

آقای موسوی همه جزئیات حوادث قتل ها را شفاهاً در تاریخ ۷۷/۱۰/۱۰ و کتباً در مورخ ۷۷/۱۰/۱۲ برای آقای نیازی گفته و نیز نوشته بودند و قضایا در ابعاد مختلف نسبتاً برای آقای نیازی روشن بود و اشراف لازم را داشتند. فقط برای تعیین تکلیف الباقی افراد شرکت کننده در قتل ها اطلاعات دقیق تر را لازم داشتند. من شفاهاً پذیرفته بودم در قتل ها مشارکت داشتم ولی از کتبی کردن اطلاعات خودداری کردم و این مساله روزها ادامه داشت. برایم مسلم بود آنچه بدرد بزرگان می خورد با اطلاعات موسوی و نیز برخی دیگر از افراد به مراتب فرا تر از آن که قابل استفاده مسئولین باشد بدست آقای نیازی رسیده و اعترافات من ممکن است برای بسیاری از پرسنل مساله ساز باشد لذا به شرح عملیات ها نمی پرداختم. آقای نیازی هم خشونت بی خرج نمی دادند و بسیار راحت و آرام بودند و با محبت با حقیر برخورد می کردند و در حقیقت همه چیز را بر عهده خودم گذاشته بودند و فشاری در کار نبود.

در تاریخ ۷۷/۱۰/۲۷ آقای نیازی تعدادی سوال در خصوص نحوه و چگونگی عملیات مطرح کردند من مجدداً بصورت مکتوب هرگونه نقش خویش در عملیات ها را رد کردم. سوال کردند حاضری با آقای درّی مواجهه حضوری داده شوید؟ گفتم: نه. پرسیدند چرا؟ گفتم: آدم مجتهد و پیرمردی است، آدمی است که ظاهراً تا هم اکنون چیزی را قبول نکرده و همین کار را در حضور من نیز تکرار خواهد کرد و از کار خود خجل خواهد شد. چیزی عوض نمی شود فقط وی آزاده خاطر خواهد شد. او از همان ابتدا تصمیم خود را گرفته و تا آخر راه همین را دنبال می کند. و این کار کارگشای ما نخواهد بود. آقای نیازی هم اصرار نکردند و دستور دادند مرا به زندان حشمتیه بازگردانند. در تاریخ ۷۷/۱۰/۲۹ از ساعت ۲۰ نیازی به زندان حشمتیه آمدند و صحبت کردند و اظهار داشتند من دیروز پیش درّی بودم و گفتم صادق حاضر به مواجهه حضوری نیستند که وزیر گفت: این بچه ها با طناب من به داخل چاه رفتند و من در روز قیامت نمی توانم پاسخ گو باشم. من نگفتم بروند اینها را



یکی یکی بکشند گفتم اگر بشود اینها را یک جا جمع کرد و یک بمبی بر سرشان زد - یک رگباری بسته شود. شما هم هر چه می خواهید به مردم بگویید از نظر من مساله ای نیست. آقای نیازی اشاره کردند مطلبی که دیشب درّی گفته تا الان جز من کسی نمی داند از حالا به بعد دیگر بحث آخوند بودن درّی مطرح است. من به شدت زیر گریه زدم و به نیازی گفتم: از الان به بعد حاضرم هرگونه همکاری برای حفظ ایشان انجام بدهم. نیازی گفت: من فردا مصاحبه دارم، می خواهم راجع به پرونده با صدا و سیما گفتگو کنم راجع به عملیات ها باید چیزی بگویم یک قدری (کارهای) صورت داده را صورت بده تا در مصاحبه اشاره کنم گفتم حاضرم یک کیس برای اینکار درست کنم تا هم شما اشاره کنید و هم درّی از زیر ضرب خارج شود و همه مسئولیت به دوش من و یکی از منابع قرار گیرد در این رابطه مضمون سناریویی که ارائه دادم با مطالبی که موسوی در طول بازداشت اشاره کرد و عین واقعیت بود تفاوت زیادی داشت. آقای نیازی در خصوص نحوه عملیات ها در مصاحبه ۱۰/۳۰ به همین سناریوی ساختگی پرداخت و اشاره کردند یکی از فعالین جریان فروهر با نیروی عمل کننده همکاری داشته از عوامل خارجی ردّی در این قضایا بدست آمده (دو نفر افغانی) مطرح کردند یک دستگاه فولکس واگن که شیرینی فروشی ها از آن استفاده می کردند برای ربایش و به قتل رساندن افراد استفاده گردید در مصاحبه بیان کردند نیروهای عملیاتی با بهانه قرار دادن فیلمبرداری از منزل فروهر این زن و شوهر را از یکدیگر جدا و سپس به قتل رساندند سناریوی فیلمبرداری سبب می شد استفاده از حکم جعلی برای بازرسی منزل و پوششش آگاهی تغییر یابد. بهر حال روز بعد ساعت ۸:۵۰ تاریخ ۱۰/۳۰ قبل از انجام مصاحبه خدمت ایشان رفتم و دیگر نکات تکمیلی کیس را ارائه کردم آقای نیازی اعتراف درّی در تاریخ ۱۰/۲۸ را بعداً به آقایان قوام - بابایی و (بازجوهای عالیخانی) منتقل کرده بودند. پس از ۱۱/۲۱ که درّی از وزارت استعفا می کند آقای قوام با من صحبتی داشتند ایشان در آن مقطع اطمینان داشت آمر آقای درّی بودند و به دنبال دستیابی به افراد بعد از درّی قرار داشتند می گفتند پرونده ملی و جدی است همه نظام تصمیم گرفته اند هر چه هست روشن بشود. آقا تصمیم خواهند گرفت با دست اندرکاران در هر سطح قوه قضائیه چگونه برخورد کنند. خلاصه صحبت آقای قوام آن بود که درّی مسئول بوده باید روشن شود و من تحت سوال بودم که چه کسی در بالای درّی قرار دارد یک بار هم برای قوام قسم خوردم که اطلاعی ندارم ایشان گفتند قسم نخور از تو تا بزرگتران درّی قسم دروغ می خورید. من در تمديد قرار بازداشت ۷۸/۲/۱۲ ضمن اعتراض به تمديد قرار به اعتراف آقای درّی نزد نیازی مبنی در جریان بودن او در امر قتل ها اشاره کردم و در بازجویی ۷۸/۴/۹ به این امر توجه دادم در این تاریخ مجتبی بابایی بازجوی من گفتند درّی حرفش را پس گرفته گفته من آن زمان وزیر بودم محضوراتی داشتم الان ندارم و از دست شما (موسوی و من) به سازمان قضائی شکایت کرده. شما تازه پس از محاکمه باید جوابگوی شکایت درّی باشید که آبروی این بیچاره که قبل از انقلاب در زندان بوده و پس از آن اینهمه زحمت کشیده را بریدید آقای خاتمی از او عذرخواهی کرده و کارهای شما نتیجه عکس داده بعد از ۷۸/۲/۲۱ بازجویان اجازه نمی دادند که دیگر نام درّی به میان آید و ذکر نام ایشان در کنار حوادث پائیز ۷۷ موجب تعزیری می شد که من تا تاریخ ۷۸/۵/۱۷ به حقیقت موضوع اشاره کردم ولی بعداً به درخواست بازجویان (قوام - بابایی - نیاکان - آزاد) سعید اسلامی را جایگزین آقای موسوی کردم و در تاریخ ۷۸/۵/۲۸ به صورت مکتوب سعید اسلامی را آمر قتل ها معرفی کردم که حقیقت امر این بود.

اظهارات مهرداد عالیخانی در بازجویی ۱۳۷۹/۴/۸

(س): در خصوص قتل فروهر، پوینده، مختاری، خانم اسکندری بیان کنید.

(ج): در پی نشست مورخ ۷۷/۸/۲۲ بر اساس چارچوبی که آقای درّی مشخص کردند قرارداد جمعی از فعالین سیاسی لائیک بطور علنی ترور شوند و مسئول پیگیری آقای موسوی بودند. موسوی در هیچکدام از صحنه های عملیات حضور نداشتند و من به عنوان رابط معرفی شدم. نیروهای عمل کننده از دو معاونت وزارت به نام امنیت و اطلاعات مردمی بوده است. در معاونت امنیت از نیروی ۴ اداره کل در امر قتل ها شرکت داشته اند. در معاونت اطلاعات مردمی اداره کل پشتیبانی عملیاتی در کار بوده اند.

ذیلاً مشخصات هر فرد با موقعیت و جایگاه شغلی مورد اشاره قرار می گیرد:

۱- موسوی - قائم مقام معاونت امنیت و مدیرکل بررسی معاونت امنیت نامبرده برای به قتل رسیدن داریوش فروهر و پروانه اسکندری از آقای حمید رسولی و اینجانب استفاده کرده حمید رسولی مدیر کل پشتیبانی عملیاتی معاونت امنیت بوده و حقیر در اداره کل چپ اشتغال داشته ام. ایشان برای به قتل رسیدن محمد مختاری و پوینده از آقای حقانی از رضا روشن و من استفاده کرده. بدیهی است هر یک از افراد یاد شده غیر از رضا روشن. جمعی نیرو تحت مسئولیت خود داشته اند که قتل ها را به وسیله آنها را انجام داده اند اما بطور مشخص آقای موسوی برای حذف ۴ نفر یاد شده دستور خود را به این افراد داده است.

۲- صادق - پرسنل معاونت امنیت اداره کل چپ مسئول - مسئول اداره چپ نو بوده است. موسوی پس از صحبت با رسولی در تاریخ ۸/۲۴ مرا به مسئول اداره عملیات امنیت به نام عزیزپور به عنوان رابط خود معرفی کرد اینجانب در هر سه صحنه حادثه که ۴ فقره قتل در آن صورت گرفته حضور داشتم و نقش رابط موسوی را در امر اطلاع رسانی، ساماندهی تیم(ها) و نظارت بر عملیات ها عهده دار بودم.

۳- حمید رسولی - مدیر کل پشتیبانی - عملیاتی معاونت امنیت او به درخواست موسوی به محمد عزیزپور- مسئول اداره عملیات امنیت - دستور داده نیروهای اداره عملیات داریوش و پروانه را به قتل برسانند در تاریخ ۷۷/۸/۰۸/۳۰ (هشت نفر) از زیر مجموعه اداره کل تحت مسئولیت رسولی در انجام دو قتل شرکت داشتند به آنها اشاره خواهد شد.

۴- محمد عزیزپور - پرسنل معاونت امنیت - مسئول اداره عملیات آن معاونت. وی به ۷ نفر از پرسنل تحت امر خود به نام محسنی (ضارب فروهر) جعفرزاده (ضارب پروانه) هاشمی (مسئول بیهوشی مقتولین) فلاح (سر تیم عملیات) صفایی، محمد اثنی عشر و مسلم دستور انجام دو قتل مذکور را داده و افراد یاد شده عمل کرده اند.

۵- آقای حقانی مدیر کل پشتیبانی عملیاتی - معاونت اطلاعات مردمی. ایشان به درخواست موسوی به آقای علی ناظری مسئول اداره ی عملیات معاونت اطلاعات مردمی دستور داده تا در دو قتل مختاری و پوینده شرکت نماید و امکانات موجود در اداره را در اختیار قرار دهد.



۶- علی ناظری - مسئول اداره عملیات معاونت اطلاعات مردمی بوده که به دستور حقانی (مسئول مستقیم او) در دو فقره قتل مختاری و پوینده در تاریخ ۹/۱۲ و ۹/۱۸ شرکت کرده.

۷- رضا روشن - کارشناس اداره کل التقاط بوده او به دستور موسوی در قتل مختاری و پوینده شرکت نموده و مباشر قتل دو فرد یادشده می باشد. (تنگ کردن طناب به گردن آنها)

۸- محسنی - پرسنل معاونت امنیت و شاغل در اداره عملیات به دستور مسئول مستقیم (عزیزپور) در دو قتل داریوش فروهر و پروانه اسکندری شرکت داشته. در صحنه عملیات تحت مسئولیت سر تیم (معین شده ازسوی عزیزپور) به نام فلاح بوده. فلاح کارد را به دست محسنی داده تا به پروانه اسکندری بزند.

۹- جعفرزاده - پرسنل اداره عملیات در معاونت امنیت به دستور عزیزپور (مسئول مستقیم او) در انجام دو قتل فروهر و اسکندری شرکت کرده. من شنیدم او ضارب پروانه اسکندری بوده

۱۰- فلاح - پرسنل اداره عملیات در معاونت امنیت . او به دستور عزیزپور در انجام قتل فروهر و اسکندری شرکت کرده در صحنه عملیات سر تیم ۷ پرسنل شرکت کننده بوده. تقسیم کار در صحنه به عهده وی بوده.

۱۱- مسلم - پرسنل اداره عملیات در معاونت امنیت. به دستور عزیزپور (مسئول مستقیم) در انجام دو قتل فروهر و اسکندری شرکت کرده.

۱۲- هاشمی - پرسنل اداره عملیات در معاونت امنیت به دستور عزیزپور (مسئول مستقیم) در انجام دو قتل فروهر و اسکندری شرکت کرده و مسئولیت کار بیهوشی را داشته و تحت مسئولیت فلاح بوده.

۱۳- صفایی - پرسنل اداره عملیات در معاونت امنیت بوده. به دستور عزیزپور (مسئول مستقیم) در انجام دو قتل فروهر - اسکندری شرکت کرده - در کار بیهوشی اسکندری کمک هاشم بوده

۱۴- محمد اثنی (اثنی عشر) - پرسنل اداره عملیات در معاونت امنیت به دستور عزیزپور (مسئول مستقیم) در انجام دو قتل فروهر و اسکندری شرکت نموده.

۱۵- اصغر سیاح - پرسنل اداره کل چپ - طی درخواست من در قتل پوینده تحت هدایت اینجانب بوده

۱۶- خسرو براتی - منبع اداره چپ بنا به درخواست من در قتل پوینده و مختاری شرکت داشته و راننده بوده

در ذیل مشخصات افراد دیگری که در جریان قتل ها قرار گرفته بودند اما فرصت و زمینه استفاده از آنان میسر نگردید می آید:

۱- مهدی رباحی - پرسنل معاونت اطلاعات خارجی - اداره کل عملیات ویژه

۲- مصطفی تهرانی - مسئولیت امنیت استان خراسان

۳- مسعود صدرالاسلام - معاونت وقت اطلاعات نیروی انتظامی

۴- اخوان - پرسنل اداره کل التقاط

۵- احمد عبادی - پرسنل اداره کل التقاط

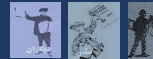
۶- سید موسی - پرسنل اداره کل بررسی در معاونت امنیت

۷- محسنی - پرسنل اداره کل بررسی در معاونت امنیت

۸- حمید جلالی - پرسنل اداره کل بررسی در معاونت امنیت

۹- محمد صفایی - پرسنل معاونت اطلاعات مردمی - اداره شنود تحت مسئولیت حقانی

۱۰- ایرج آموزگار - پرسنل معاونت امنیت- اداره چپ نو



۱۱- امیر(امید) اکبری - پرسنل معاونت امنیت- اداره چپ نو

۱۲- منبع عزیز غفاری با نام مستعار (مهدی) از منابع اداره چپ نو

۱۳- منبع احمد افقهی (داریوش) از منابع اداره چپ نو

۱۴- شهرام ناصری (ریاحی) از منابع اداره چپ نو

مهدی ریاحی - مصطفی تهرانی - مسعود صدر الاسلام - اخوان - احمد عبادی - سید موسی - محسنی - حمید جلالی - آموزگار - امیر(امید) اکبری - منابع غفاری ، افقهی مستقیماً با موسوی برخورد داشته و در انتظار بودند تا هر کاری به آنها واگذار شود که بعضاً نیز مانند آموزگار، اکبری ، منابع غفاری و افقهی کارهایی برای این عملیات انجام دادند. شهرام ناصری از موقعیت موسوی خبر نداشت اما می دانست من تحت نظر یکی از مسئولین وزارت درگیر با این کارها هستم. با این احتساب حدود ۳۰ نفر در جریان امر قرار داشتند : ۲۶ نفر وزارتی بوده و تنها ۴ نفر از منابع و همکاران در این رابطه قرار گرفتند. اینها نمی توانستند در یک گوشه از اداره تحت عنوان محفلی فعالیت کرده باشند و برای به قتل رساندن ۴ شهروند عادی (بدون محافظ) عمل کنند. اگر چنانچه قرار بود بدون مجوز شرعی و عملیاتی اقدام شود به راحتی امکان آن بود توسط دو یا سه همکار عملیاتی (غیر وزارتی) این کار صورت پذیرد و بنا به ملاحظات حفاظتی از دامن زدن اینکار در داخل وزارت (آن هم با آن سیستم حفاظتی که دارد) اجتناب ورزید. کمتر دیده شده برای یک کار عملیاتی یک چنین نیرویی سازماندهی شده باشد زیرا برای کارهای عملیاتی همواره سعی می شود با حداقل نیرو موضوع را پیگیری نمایند تا مبدا قبل یا در حین انجام موضوع درز پیدا کند. پس چطور می شود اگر اینکار قرار بوده سر خود انجام شود که طبیعتاً احتمال خطر داشته در این چنین سطح گسترده ای توسط موسوی دامن زده شود. او نزدیک به ۲۰ سال سابقه کار عملیاتی (داشته).....

اظهارات مصطفی کاظمی(موسوی)

در بازجویی مورخ ۱۳۷۹/۰۱/۰۵

از برگ ۱۰۱۰ تا ۱۰۵۶ پرونده ی قتل های حکومتی سال ۱۳۷۷ خورشیدی

اشتباهات دستوری و نوشتاری در متن را ویراستاری نکرده ایم

پیرانتر های رنگی داخل متن از مرزپرگهر می باشد

برای آگاهی از اسامی اصلی و برخی از سوابق آنها به فهرست های (الف - ث) و برای آگاهی از برخی اصطلاحات فنی یا امنیتی به بخش واژه نامک مراجعه نمایید

س: لطفاً کلیه ی دانسته های خود را پیرامون قتل های پاییز ۷۷ با ذکر زمینه ها و مقدمات تا زمان دستگیری خود با شرح جزئیات مربوطه بنویسید. تاکید می شود ذکر زمانها، افراد، شرایط و عوامل گوناگون با دقت بیان شود.

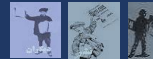
ج: بعد از ترور شهید لاجوردی توسط سازمان منافقین آقای درّی به ساختمان شهید بهشتی و به مجموعه ی معاونت امنیت سه چهار بار آمدند که دو سه بار با من صحبت نمودند که یک شب حدود یازده شب بود و اینکه وقتی منافقین چنین شرایطی را در کشور می بینند آنها هم احساس می کنند می توانند بیایند در داخل کشور و با وجود این زمینه ها در کشور آنها می آیند و ترور می کنند و الان شرایطی که در کشور وجود دارد همان شرایط و وضعیت دوران بعد از انقلاب است که منافقین شروع به فعالیت نمودند و بعد هم که توانستند عده ای جوان احساساتی را بدور خود جمع نمایند با شعارهای فریبده فکر سرنگونی نظام افتادند و شروع به ترور مسئولین کشور نمودند و الان هم همین وضعیت را در کشور دارند. این گروه ها بوجود می آیند و اگر توجهی به آنها نشود و جلوی آنها گرفته نشود همان بدبختی هایی که منافقین بوجود آوردند بر سر کشور خواهند آورد و من نگران آینده ی کشور هستم و شما کمک کنید تا اینچنین شرایطی را نتوانند در کشور بوجود آورند و شما تجربه ی برخورد با منافقین را دارید و می دانید که اینها چه مشکلاتی را برای مملکت درست نمودند من نگران آینده هستم و این بدبختی من است که از وقتی من وزیر شدم این مسائل از هر طرف بوجود آمد هم در داخل این گروه ها شروع کردند. هم منافقین می آیند خمپاره می زنند و ترور می کنند شما به ما کمک کنید و فکری بکنیم تا این شرایط داخل کشور از این وضعیت در بیاید و منافقین هم باورشان نشود که خبری است و بفکر ترور و عملیات بیفتند و اینگونه صحبت های آقای درّی در دو سه دیداری که با من در امنیت داشتند حول همین مسائل بود و دوبار نیز در محوطه ی وزارت که یکبار صبح از منزل تنهائی داشتند تشریف می آوردند و پائین پله های ساختمان شهید بهشتی مرا دیدند و با من شروع به صحبت نمودند و تا نزدیک ساختمان امام (محل کار خودشان) مرا بردند و یکبار نیز داشتن (داشتند) در محوطه ی وزارت قدم می زدند و با محافظشان بودند و نزدیک فروشگاه پخش شیربود که مرا در همانجا به طرف ساختمان شهید بهشتی و بعد هم در محوطه ای که آب نمای وزارت است بردند و پیرامون نگرانی های خودشان از مسائل امنیت گفتند و دو سه بار نیز کشیک وزارت بودم ایشان آمدند و با من صحبت نمودند که یک بار مرا به اطاق خودشان بردند و نسبت به مسائل صحبت کردند. همین مسائل را و اظهار نگرانی از شرایط و وضعیت کشور و اینکه چاره ای باید برای کار کرد و شما کمک بکنید تا بتوانیم جلو فعالیت این گروه ها را بگیریم. و اینها برای آینده مشکلات زیادی را ایجاد می کنند و یک فکری باید برای اینها بشود. بطور کل این چند جلسه تحلیل آقای درّی از شرایط کشور و اظهار نگرانی از مسائل و درخواست کمک و همکاری من با ایشان در جهت یک اقدام و یک کاری که مانع بنا به نظر ایشان از اینگونه فعالیت گروهها و مطبوعات در کشور گردد و منافقین هم نتوانند از این شرایط استفاده نموده و بیایند خمپاره زده و



بمب گذاری نموده و ترور نمایند. تا اینکه اواخر تابستان ۷۷ مسابقات فوتبال تحت عنوان هفته ی دفاع مقدس برگزار می گردید و تیم امنیت نیز داشت با یک تیم دیگر بازی می کرد و من یک نیمه بازی کردم و در نیمه ی دوم در کنار زمین فوتبال با عده ای از بچه های امنیت و دیگر معاونت ها نشستیم بودیم که در آن بازی آقای سرمدی معاونت محترم امنیت و آقای مجیدی مدیر کل راست نیز در زمین بودند و بازی می کردند. آقای درّی قدم زنان از طرف ساختمان امام به کنار زمین فوتبال آمدند و در قسمت های آخر ردیفی که بچه های امنیت و ... نشسته بودند من با پسر ... و پسر آقای مجیدی ... نشسته بودیم و آقای درّی قدم زنان به پهلوی من آمدند و من بلند شده سلام کردم ایشان احوالپرسی نموده و دست مرا گرفتند و به طرف ساختمان حضرت امام که محل کار ایشان بود من را بردند و (پسر) ... و (پسر آقای مجیدی) ... نیز پشت سرما آمدند، من به بچه ها گفتم شما همین جا باشید آقای درّی فرمودند بچه های امنیت گفتیم این ... پسر ... است و ... پسر آقای مجیدی است آقای درّی گفتند بگذارید بیایند و وارد ساختمان امام شده و به طبقه ی بالا به اتاق محل کار ایشان وارد شدیم گفتند چیزی هم نداریم به اینها (پسر) ... و (پسر آقای مجیدی) ... بدهیم شما یک نگاهی به کتابها بکنید کتاب بدر بخور اینها است به آنها بدهید من هم نگاه کردم و به آقای درّی گفتم برادرانشان هم پائین هستند و فرمودند برای آنها نیز بردارید و کتاب جدا نموده به آنها دادم. آقای درّی گفتند شما بنشینید و من هم به (پسر) ... و (پسر آقای مجیدی) ... گفتم شما بروید پائین و من وقتی نشستم از وضعیت معاونت امنیت پرسیدند گفتم خبری نیست، گفتند چرا یک کاری نمی کنید و این نهضت آزادی و این گروهها هر روز اطلاعیه می دهند و اینقدر فعالیت می کنند هر چه می خواهند می گویند به همه توهین میکنند. به رهبری، به امام، به اسلام و اینها نمی خواهند جمهوری اسلامی باشد با دین مردم مخالف هستند. من گفتم حاج آقای سرمدی چارتی داده اند و هنوز گیر کرده است. فرمودند پهلوی من نیست. گفتم: تا این پراکندگی در کار باشد تصمیم و برنامه ریزی نمی توانند آقای سرمدی بکنند. گفتند: من که مخالفتی ندارم داده ام که یک بررسی روی آن بکنند و آقای جواد و اسلامی هم نظر بدهند ولی همه مشکلات که چارت و شرح وظائف نیست، من خیلی نگران این وضعیت هستم. نه روزنامه جامعه و نه نهضت آزادی و نه خیلی از دو خردادی ها آقای خاتمی را قبول ندارند و نگران آقای خاتمی هستم. اینها این سید بنده خدا را زمین می زنند و وقتی هم مطلبی به ایشان می گویم ناراحت می شوند و دو دستش را آقای درّی روی سینه اش گذاشت و گفتند بابا من وزیر تو هستم من که مخالف تو نیستم من دلسوز تو هستم و چیزی را که می گویم از روی دلسوزی می گویم اینها می خواهند آقای خاتمی را روبروی آقا قرار بدهند. من می دانم آقا چقدر ناراحت هستند و خون دل می خورند، آن سید چه کار می تواند بکند ما باید کاری بکنیم، اینها می خواهند اسلام نباشد امروز می بیند از وجود آقای خاتمی می تواند استفاده کنند ایشان را جلو می اندازند سحابی می آید یک درخت خشک می کشد و یک سگ پای آن میشاشد و عده ای هم رژه می روند و وقتی می گویی او می گوید منظور ارتش شاه بوده. پدر سوخته من می دانم که تومنظور ارتش شاه نیست و منظور این ارتش و سپاه است و بعد هم گفتند همه ی کار ما که به چارت ربطی ندارد. این آقای سرمدی هم چسبیده است به این چارت. میگویند پول می خواهیم بدهیم و هر امکاناتی که بخواهم فراهم می کنم و حتی می روم از بیرون پول پیدا می کنم می آورم می دهم تا اینها کار نمایند باز من می بینم که اینها کار نمی کنند اختیارات به ایشان می دهم می بینم باز مشکل و مسئله ی دیگری ایجاد می شود و فقط در وزارت بلد شده اند تا من حرفی بزنم و آنها بروند یک جوک درست نمایند و بنشینند و بگویند و بخندند، به خدا من پشیمان هستم قبول کردم وزیر اطلاعات بشوم. من شب تا دیر وقت اینجا هستم بعد هم کارهایم را می برم منزل روز جمعه و تعطیل هم اینجا هستم تا کاری بتوانم بکنم. هی می روند و گزارش دروغ از وزارت به آقای خاتمی می دهند و وقتی هم می گویم این طور نیست به من تند می شوند یک کاری بکنید نگذارید من تنها بمانم. بیایید بنشینیم و فکری کنیم. به من کمک کنید شما تجربه ی برخورد با منافقین را دارید، من خیلی از وقتم را میگذارم میروم با آقایان مختلف صحبت می کنم که درگیری با آقای خاتمی پیدا نکنند روز جمعه می شود می روم این استان آن استان در نماز جمعه صحبت می کنم چون دلم می سوزد و آقای درّی قسم می خورند که من آقای خاتمی را دوست دارم ولی عده ای می خواهند از وجود ایشان سوء استفاده نمایند و خون شهدا را پایمال کنند و دو سه بار گفتند: اینها نه امام را قبول دارند و نه رهبری و نه آقای خاتمی را. شما یک فکری بکنید که چکار بکنیم بیایید صحبت کنیم یک کاری انجام بدهید و ما فقط خبر بدهیم و بولتن تهیه نمائیم که فایده ای ندارد شما بیایید و بنشینید و آقای صادق هم فرد دلسوزی است و با ایشان صحبت نمائید و با آقای صادق بیایید تا بنشینیم و صحبت کنیم و حرفشان آقای درّی این بود که حتماً این کار بشود و در جهت انجام عملیات نیز تصمیم گیری هائی انجام بدهیم و این توضیحات را ایشان دادند و تاکید به انجام جلسه با حضور آقای صادق داشتند و وقت نماز مغرب شد که به پائین ساختمان امام و در محوطه رفتم و در آنجا آقای درّی نماز خواند و آقای معین و چند نفر دیگر نیز حضور داشتند و یک روحانی نیز از بیرون وزارت آمده بود که بعد از نماز آقای درّی نشستند و با آن روحانی صحبت نمودند و من به پهلوی آقای درّی رفتم و به ایشان گفتم که حاج آقا کاری ندارید که ایشان گفتند الان من کار دارم و نمی توانم بگذارید برای بعد در حالی که خودشان گفته بودند بعد از نماز بیاییم و صحبت را ادامه بدهیم و من از این نحوه ی برخورد آقای درّی تعجب نمودم که چطور ایشان اینگونه می گویند. در هر حال بعد از آن آقای خاتمی را در جلوی ساختمان معاونت پارلمانی دیدم که ایشان نیز تاکید نمودند که بیایید پهلوی حاج آقا و ایشان را در جریان مسائل بگذارید با وی صحبت نمائید و در نیمه ی دوم مهر ماه بود حدوداً ۲۰ مهر که من آقا صادق را بعد از نماز در ساختمان شهید بهشتی دیدم و به او گفتم که بیا برویم پهلوی آقای درّی صحبت کنیم و اگر اجازه داد اقدام به عملیات نمائیم (من به آقای صادق نگفتم آقای درّی با من صحبت نموده است) لذا آقای صادق گفت نه بابا درد سر دارد و گفتم چه درد سری می رویم پهلوی آقای درّی اگر موافقت نمود من و شما پیگیری می کنیم و نهایتاً آقا صادق بعد از آن آمد پهلوی من و گفت پس بگذار تا مطالب را آماده کنم و با راننده (خسرو) صحبت کنم و بعد برویم پهلوی آقای درّی و من برای اینکه آقای صادق را بسنجم گفتم حالا ما برویم پهلوی آقای درّی ایشان قبول می کند، گواينکه آقای درّی قبلاً هم به من گفته بودند و من حاضر نشدم و من می خواستم ببینم که در این رابطه جداگانه با آقای صادق هم صحبت نموده است و لازم به ذکر است که آقای صادق از حدود مرداد ماه ارتباطش را با من زیاد نموده بود و بولتن هائی نیز برای من می آورد و صحبت های مختلف پیرامون فعالیت گروهها در داخل کشور و خارج کشور بیان می نمود و از مرداد که آقای صادق ارتباطش را با من زیاد کرده بود و در رابطه با گروههای لائیک خارج کشور و قانونی ها می آمد و صحبت می کرد که اینها در داخل با خارج ارتباط دارند و مطالبی که در نشریه ی خارج نوشته می شود همان را در داخل می آیند و چاپ می کنند و بعد هم چند بولتن مربوط به نشست (?) عناصر اصلی کانون نویسندگان را آوردند و گفتند اینها را من دستی آورده ام و آقای صداقت (مدیر کل ایشان) در جریان نیستند و مواظب باش بنیند و شما ره چهار بولتن را آورده و دادند و تاکید نمودند که این را حتماً بخوانید و سه چهار بار دیگر هم آمدند و گفتند: خواندی که گفتم: نه وبا اصرار ایشان آنرا خواندم، آمدند مرتبه دیگر گفتند خواندی گفتم بله گفتم اینها کی هستند گفت: همه ی اینها از کانون نویسندگان هستند و این بحث و گفتگوی ما در حدود اوائل مهر ماه بود که من در نیمه ی دوم مهر بعد از صحبت ایشان گفتم بیا برویم پهلوی آقای درّی و صحبت نمائیم که گفت بگذار راننده و مطالب را آماده نمایم، گفتم آقای درّی حالا قبول می کند اگر برویم صحبت نمائیم (البته قبلاً همانطور که نوشته ام آقای درّی گفته بودند با صادق صحبت کنید و من می خواستم ببینم نظر صادق دراین مورد چیست) که آقای صادق گفت آقای درّی که مثل باروت می ماند و قبلاً هم به من گفته بود و من قبول ننموده بودم که انجام بدهم... (آقای



دری به من گفتند) بروید اقدام کنید که گفتم چشم تاکید نمودند که حتماً بیایید و چون آقای صادق مهدوی را دیدم می آید و در رابطه با کانونی ها صحبت می کند بنا به صحبت آقای دری بعد از زمین فوتبال و تاکید بعد از جلسه با دانشجویان شیراز که برویم با ایشان صحبت کنیم من منتظر بودم تا صادق مهدوی اعلام آمادگی نماید تا به اتفاق برویم با آقای دری صحبت کنیم ولی آقای صادق مهدوی در همان مقطع آبانماه باز به اطاق آمد... و در رابطه با مسایل مربوط به گروه های داخل و خارج کشور صحبت کردند... و شروع نمود به تحلیل نمودن پیرامون مسائل گروه های لائیک و اینکه مقالات ایشان و تحلیل های خودشان را به روزنامه ی جامعه (نوس) می دهند و آنها هم می زنند و دیگر فعالیتهای آنها صحبت کرد که آقای صداقت مدیر کل چپ که مسئول ایشان بود آمدند به اطاق من و به آقای صادق گفتند من را منتظر گذاشته ای و صادق هم گفت می آیم و وقتی آقای صداقت رفت گفتم برو گفت می روم ، گفتم آقای صداقت ناراحت می شود. گفت ولش کن می رویم می خواهد برویم پهلوی این کیف ساز که جهت ضبط داده ایم کیف بسازد و باز آقا صادق مطالبش را ادامه داد باز آقای صداقت آمد و با ناراحتی برخورد نمود و گفت من دیگه نمی آیم گفتم آقای صادق بلند شو برو، گفت می روم و باز حرفهایش را پیرامون اظهارات فرخ نگهدار و اینکه گفته برویم در ایران و طبق همین قانون اساسی کار کنیم و بعد ولایت فقیه را از قانون اساسی حذف کنیم و اینها نمی خواهند ولایت فقیه باشد و آقای خاتمی را هم قبول ندارند و موضوع قداست زدائی که قبلاً گفته بود و در بولتن شماره چهار مربوط به کانون نویسندگان آورده شده بود را تحلیل نمود که اینها می خواهند قداست زدائی بکنند و بعد رفتیم سالن جلسه که تازه ساخته بودیم را نشان ایشان دادم که آقای صداقت آمد و گفت چرا این صادق را ول نمی کنی می خواهی او را بیاور پهلوی خودت و با ناراحتی قهر نمود و رفت و آقای صادق گفت ولش کن و با این صحبت های آقای صادق یک جلسه در رابطه با بررسی وضعیت تفکیک شدن اداره ی کل فرهنگی اطلاعات مردمی در سالن جلسه ی امنیت با حضور معاونت ویژه (نماینده ایشان) اطلاعات مردمی و گروه کار امنیت و بررسی (معاونت بررسی) تشکیل و بعد از جلسه من به آقای احمدزاده مدیرکل فرهنگی ارتباط مردمی گفتم آقا صادق اطلاعات خوبی دارد و آقای احمدزاده را به اطاق آوردم ایشان گفتند ما اطلاعاتمان را از ایشان هم گرفته ایم و اگر مطالب دیگری هم داشته باشد بدهد استفاده می کنیم و بعد آقا صادق که آمد صحبت کند گفتم من با آقای احمدزاده صحبت کرده ام و اینها افراد را که احضار کرده اند شما مطالب را بدهید تا استفاده کنند. گفت احضار فایده ای ندارد مثل مسکن می ماند و عصر ظاهراً دوشنبه ۷۷/۸/۱۸ بود که آقای صادق به اطاقم آمد و گفت راننده آماده است و بچه ها را آماده کرده ام و بروید با آقای دری صحبت کنید گفتم حالا برویم صحبت کنیم آقای دری قبول می کند باز گفت او مثل باروت می ماند قبلاً هم با من صحبت نموده بود و من قبول ننمودم که بروم و کاری انجام بدهم. صادق گفت شما بروید صحبت کنید گفتم من حرفی ندارم و اطلاعاتی ندارم اگر آقای دری سوال کند باید بتوانیم پاسخش را بدهیم (من به صادق نمی خواستم بگویم که آقای دری به من گفته است با صادق بیایید و صحبت کنیم و بروید اقدام کنید). آقای صادق گفت پس شما بروید و وقت بگیرید ولی در ساختمان امام نباشد و آقای سرمدی اگر من را آنجا ببیند حساس می شوند چون آنجا هم کارت تحویل باید به نگهبانی بدهیم نمی توانم کارت بچه های دیگر را بگیرم و من وقتی از وزارت می خواهم بیرون بروم و کسی متوجه نشود کارت بچه های دیگر را می گیرم و می برم و چون به دستگاه میزمن و نگهبان نگاه نمی کند از کارت آنها می شود استفاده کرد ولی جلو ساختمان امام کارت را نگهبانی تحویل می گیرد و من در حضور صادق به آقای قائم پناه منشی آقای دری زنگ زدم و گفتم یک وقت می خواستم با آقای دری صحبت کنم آقای قائم پناه گفتند فردا وقت ها پر است و شما اول وقت ساعت هشت اینجا باشید و من به صادق گفتم فردا صبح می روم و فردا رفتم و آقای دری در جلوی درب اطاق آقای قائم پناه با آقای خزانگی و قائم پناه ایستاده بودند و کارتابل را نگاه می کردند و آقای قائم پناه جلو آمدند و گفتند آقای خزانگی می گوید موقع نماز وقت ظهر بیایید و صحبت کنید و من گفتم چند دقیقه بیشتر نمی شود و ایشان قبول نمودند و با آقای دری به اطاقشان رفتیم و ایشان پشت میز قرار گرفتند. گفتم یک وقتی می خواستیم خدمتتان بیایم در رابطه با عملیات روی این فرهنگی ها گفتند همین الان گفتم آقا صادق هم باید باشند (آقای دری آنقدر عطش انجام عملیات داشتند که با اینکه وقت با دیگران داشتند گفتند همین الان بنشینید صحبت کنیم). و وقتی گفتم آقا صادق هم باید باشند گفتند باشد من خبرتان می کنم. گفتم نظر آقای صادق این است که در ساختمان امام نباشد بهتر است. گفتند خبرتان می کنیم و چون مسئول بسیج دانشجویی شیراز بعد از رفتنشان به شیراز زنگ زده بود و تشکر از ملاقات با آقای دری و اینکه بقیه بچه هایی که با آقا ملاقات نموده بودند وقتی شنیدند اینطور ملاقات بوده ناراحت شده بودند و می گفته اند می خواستند بگذارند ما هم بیاییم و از سخنرانی شما تشکر کردند که آقای دری گفتند بچه های خوبی بودند. آدمهای مومن و معتقد به آقا و آدم دلش برای اینها می سوزد که همان زمان فرد دیگری که یکی از مدیران استان بود که تصور می نمایم آقای نیاز مدیر کل مازندران بود و وقت داشت و آقای دری گفتند به من: بسیار خوب خبرتان می کنم و آمدم به آقای صادق گفتم با آقای دری صحبت کردم قرار شده خبر بدهند و عصر پنجشنبه آقای دری تماس گرفتند و گفتند فردا صبح (جمعه ۷۷/۸/۲۲) ساعت ۹ الی ۹:۳۰ بیایید تا آنموقع غسلتان هم کرده اید و بعد من با آقا صادق تماس گرفتم و به ایشان گفتم و فردا صبح من رفتم نزدیک منزل آقای دری که دیدم صادق آمده و ایستاده بود و در کوچه منتظر بود زنگ زدیم و نگهبان آنجا هم آمد و آقای دری به دم درب آمدند و من و صادق به داخل رفتیم وقتی نشستیم آقای دری رفتند و چای و میوه آوردند و همین طور که ایستاده بودند گفتند از منافقین چه خبر؟ گفتم از آقای اسماعیلی باید پرسید گفتند این چه وضعیتی است در امنیت چرا مدیران امنیت اینجوری شده اند چرا کاری انجام نمی دهید (طوری آقای دری حرف می زنند که گویی قبل از این هیچ حرفی با من نزده اند و این از سیاستش بود که صادق از ارتباطات قبلی ایشان با من مطلع نشود و احساس نماید اولین جلسه است) اینها هر کاری می خواهند می کنند و هر چه می خواهند می گویند و به هر کس می خواهند توهین می کنند. به مقدسات مردم توهین می کنند. این فروهر و زنش کی، می گوید دو نفر بیشتر نیستند اینها هر روز جلسه می گذارند و هر روز دانشجویان را پهلوی ایشان می برند برایشان حرف می زنند، آنها را تحریک می کنند، هر روز مصاحبه با رادیو اسرائیل با رادیو آمریکا و رادیو بی بی سی می کنند، هر روز اطلاعاتی می دهند، بیایه می دهند، هر چه می خواهند می گویند چه تان همین را می گویند یک کاری بکنید، نگذارید اینها هر چه می خواهند بگویند، یک کاری سر اینها بیاورید (منظورش فروهر و زنش بود) گفتم حاج آقا برای همین آمده ایم اگر اجازه بدهید توضیحی بدهیم و گفتم این جریانات فرهنگی الان داخل و خارج با یکدیگر یکی شده اند و یک اعلامیه می دهند و مقاله در خارج همان را با تغییر اسم در داخل کشور چاپ می کنند گفتند فرخ نگهدار گفته ما باید برویم داخل و طبق قانون اساسی کارکنیم و بعد ولایت فقیه را از قانون حذف کنیم. آقای دری گفتند ولایت فقیه چی، اینها می خواهند اسلام نباشد، اینها دارند دین مردم را خراب می کنند. اینها را چرا بمن می گویند بروید به آقای سرمدی بگویید (یعنی من می دانم آقای سرمدی کاری نمی کند). گفتم آقای سرمدی قبول ندارد و نه اینکه قبول ندارد می گوید اگر آقای دری با من صحبت کند و قانع بشوم من هم حاضرم و قبلاً (۴) ما به حزب دموکرات برخورد می کردیم. آقای صادق مهدوی گفت این آقای سرمدی آدم آرمانی بود من نمی دانم چرا اینطور شده، آقای دری گفتند این آقای خاتمی حکم آقای سرمدی را امضاء نمی کردند من هنوز نامه ی آقای خاتمی دارم و آقای دری این مسائل را با عصبانیت می گفتند و من گفتم حاج آقا یا احضار کار حل نمی شود احضار (منظور احضار مخالفین به اطلاعات است برای ترساندن و تخلیه اطلاعات آن ها) فایده ندارد (حرفی که قبلاً صادق مهدوی در پاسخ به من که گفته



بودم اطلاعات به آقای احمدزاده بده گفت احضار فایده ای ندارد) که آقای صادق مهدوی علیرغم آن حرف قبلی اش گفت نه اینکه فایده ندارد مسکن است و من گفتم الان فعالیت گروههای داخل و خارج با همدیگر در یک راستا انجام می شود که آقای صادق مهدوی شروع به صحبت کرد و صحبت من را قطع نمود و پیرامون فعالیت آنها صحبت کرد و پیرامون فعالیت داریوش فروهر و ارتباطات وی با افراد دیگر لائیک و ارتباطش با کشتگر مسئول سازمان اکثریت که در آلمان می باشد آقای درّی گفتند چرا فروهر را نمی زنید، بزنید او را، گفتم حاج آقا بزنیم، گفتند بله بزنید و صادق در مورد افراد کانون صحبت کردند و گفتند اینها با خارج ارتباط دارند و مقالاتشان را در روزنامه جامعه می دادند می زدند و توضیحات پیرامون فعالیت های کانون نویسندگان آقای درّی گفتند مگر اینها چند نفر هستند آقا صادق گفتند همه اشان حدود پنجاه نفر ولی افراد اصلی ایشان پانزده نفر هستند که مرتب جلسه می گذارند، آقای درّی گفتند همه ی آنها را جمع کنید یک کجا و آنها را بزنید با یک رگبار، یک بمب زیرشان بگذارید تو سرشان بزنید، یک نارنجک داخلشان بیندازید ولی مطمئن شوید همه ی آنها کشته شده اند، و آقای صادق مهدوی این توضیحات را به طور مفصل در خصوص اینگونه افراد و نوع فعالیت آنها به آقای درّی داد و از فعالیت کانون و جلسات آنها و ارتباطشان با نشریات داخل و خارج کشور و اینکه اینها اگر چه نشریه و روزنامه ندارند ولی به طور رسمی در روزنامه های کشور مطلب می نویسند و در مورد افراد لائیک و کسانی که به طور انفرادی فعالیت می نمایند نیز توضیحاتی را آقای صادق مهدوی جهت آقای درّی ارائه دادند و من در رابطه با فعالیت های ابراهیم یزدی و پیمان و شمس الواعظین گفتم که آقای درّی گفتند: فعلاً شما بروید این کارها را انجام بدهید که توضیحات من در این جلسه خلاصه می شد پیرامون اظهارات فرخ نگهدار مسئول فدائیان خلق اکثریت و اینکه ایشان گفته است به داخل کشور برویم و فعالیت را در چهارچوب قانون اساسی انجام داده و با اصلاحات قانون اساسی ولایت فقیه را از آن حذف نماییم و آقای درّی نیز می گفتند ولایت فقیه چی مسئله اسلام است، دین مردم اینها می خواهند دین مردم را بگیرند و با این عبارات که با ناراحتی اظهار می داشتند آقای مهدوی وارد بحث وی شد و حرفهای خود را پیرامون فعالیت جریانات فرهنگی که در داخل کشور وجود دارد بیان نمودند.

از فعالیت نشریه ی ایران فردا و عناصری که در آن فعالیت می نمایند. از فعالیت های عزت اله سبحانی و اقداماتی که او در نشریه دارد صورت می دهد و مقالات افراد لائیک را نیز در آن میزد. مطالبی را به آقای درّی گزارش کردند و از فعالیت هایی که عناصر کانون به صورت تشکیلاتی در کشور انجام می دهند و هر یک از آنها در جلسات متمرکزی که در تهران وجود دارد نیز می آیند و شرکت می کنند و بر این اساس توضیحات آقای صادق مهدوی در جهتی بود که آقای درّی را در جریان فعالیتهای عناصر لائیک غیر کانون بگذارد و آقای درّی نیز بر زدن چنین افرادی تاکید نمودند و در حالی که نمی خواستند بحث به درازا کشیده شود و قصد داشتند به نماز جمعه شهر ری بروند گفتند: بروید و این کارها را انجام بدهید ولی نمی خواهد دیگر آنطرف ها پیدایتان بشود و من در مورد شرح وظائف گفتم که ایشان گفتند آنرا تهیه کنید و به من بدهید و گزارش کتبی نیز در مورد ایران فردا به من بدهید و من آنرا میبرم... به آقا میدهم. که صادق گفت: نه حاج آقا من می نویسم و آقای درّی در مورد آقای عبدالله نوری، سعید حجاریان و محسن آرمین گفتند من همه نگرانیم این است که این روزنامه خرداد بیرون بیاید و تا قبل از (؟) ... بیرون بیاید باید یک کاری کرد و عبد الله نوری، سعید حجاریان و محسن آرمین هم مثل همین لائیک ها هستند اینها فردا مثل همین لائیکها می شوند مگر اینها نصیحت بردار هستند من چقدر نصیحت به این منتظری کردم، گریه کردم ولی فایده نداشت مگر آدم شد و باز اینکه تا قبل از خرداد بیرون بیاید باید یک فکری برای اینها (عبد الله نوری و ...) کرد را مطرح کردند و بعد من گفتم: حاج آقا این پراکندگی که در کار فرهنگی هست تا یک جا جمع نشود، کار و مشکل حل نمی شود. اینکه با منافقین توانستند برخورد نکنند کار منافقین در یک مجموعه انجام می شد چه در دانشگاه، چه در محیط های دانشجویی و کارگری و این مسئله ی فرهنگی هم بایستی در یک جا جمع شود. گفتند: شما شرح وظائف و چارتش را بنویسید به من بدهید و شما بروید این کارها را انجام بدهید و دیگر آنطرفها (ساختمان امام و پهلوی ایشان رفتن) پیدایتان نشود(پانویس: صادق درمورد افراد منفرد لائیک گفت: حاج آقا به جز فروهر و کانونی ها گروهها و افراد منفرد لائیک هم هستند که آقای درّی گفتند آنها را هم بروید بزنید و بلند شوید دیگر بروید ولی آنطرفها دیگر پیدایتان نشود) و اگر هم فهمیدند که شما انجام داده اید نگویید من حکم داده ام. آقای صادق گفتند: حاج آقا اگر بین خودمان سه نفر باشد و به کسی نگویید اگر فهمیدند ما می گوئیم خودمان انجام داده ایم و من گفتم شما به آقای خزایی و سعید اسلامی نگویید. گفتند: نه پهلوی خودمان باشد، شما بروید و این کارها را انجام بدهید. و من و صادق بیرون آمدیم، به درب منزل که رسیدیم صادق زود رفت و من پشت سر صادق داشتم می رفتم و وسط کوچه که حدود ۱۰ متری از آقای درّی دور شدیم آقای درّی با صدای بلند گفتند: این چارت و شرح وظائف را بنویسید بیاورید، طوری گفتند که آقای معین مدیر کل حفاظت امنیت و ... که روبروی منزل ایشان است اگر ما را دید بشنود که در رابطه با مسئله چارت و شرح وظائف بوده و وقتی به صادق رسیدم آقای صادق مهدوی گفت: این حرف ها، حرف های خودش بود؟ من گفتم در رابطه با عبدالله نوری، حجاریان و آرمین کاری نکنی. گفت: نه بابا و از همدیگر خداحافظی نموده و رفتیم و صبح شنبه اول وقت من با صادق تماس گرفتم و آمد گفتم: چه کار می خواهی بکنی؟ گفت: شما با آقای رسولی صحبت بکن تا آقای عزیزپور را به ما وصل کند ولی چون آقای رسولی روی من حساس است اسم من را نیاور و درمورد افراد جهت عملیات نیز گفت: اول شریف(مجید شریف) را بزنیم و آدرس نداریم و گفت شما آدرس را بگیر و من بعد رفتم با آقای رسولی صحبت کردم و گفتم چند عملیات آقای درّی گفته انجام بدهید. گفت: این حرفها چی است، گفتم: به خدا آقای درّی گفته اند. گفت: من کاری ندارم آقای عزیزپور را به شما وصل می کنم. گفتم: به من وصل کنی که فایده ندارد و من که نمی خواهم عملیات بکنم، آقای صادق می خواهد هماهنگ کند. گفت: من کاری ندارم به شما وصل می کنم شما به هر کسی که می خواهید وصل کنید و گفتم: با آقای سرمدی حرفی نزنید. گفت: نه بابا مگر بچه هستم و آمدم به صادق گفتم که قرار شد آقای عزیزپور را به ما وصل نماید و درسر یک قرار ما به آقای عزیزپور وصل می شویم و هماهنگی آنرا آقای رسولی انجام می دهد و بعد آقای صادق مهدوی آدرس فروهر را می خواست.

می گفت میدانم که در خیابان هدایت است و وقتی اسم خیابان هدایت را آورد من فکر کردم خیابان هدایت در نزدیکی خیابان دولت در منطقه ی دروس را می گوید. لذا ابتدا با آقای مرتضی سبحانی که با پسر مرضیه خواننده ارتباط داشت صحبت نمودم که آدرس فروهر را از وی بگیرد و به اینجانب بدهد و وقتی جهت گرفتن محصولات (...) به ادارات کل مراجعه نمودم به اداره اول اداره ی کل راست نیز مراجعه و پرونده ی فروهر را از مسئول و کارشناس پرونده گرفتم و به پایین در اطاقم آوردم که آقای ایرج آموزگار از طرف آقای صادق مهدوی آمد و پرونده را گرفت و برد و مطالبی را که می خواست از بین پرونده استخراج نمود و بعد از آن پرونده را به اداره مربوطه بازگردانیدم و جهت ضمن اینکه پرونده بعضی از نفرات دیگر نیز که از اداره اول اداره کل راست گرفته بودم آنها را نیز به آقای ایرج آموزگار دادم که شامل چند زونکن می گردید که اگر در رابطه با هر یک از آنها آقای درّی صحبت نمودند و نظر به حذف آنها را داشته باشند. پرونده را چون مجدداً نمی توانستم بگیرم لذا گفتم آنچه لازمه ی کار است از پرونده استخراج شود و مهمترین پرونده برای کار هم پرونده داریوش فروهر بود که آن پرونده نیز



شامل دو یا سه جلد می شد که نشان دهنده فعالیت های فروهر و همسرش بود و جلساتی که آنها تشکیل می دهند و شنوهای که از ایشان وجود داشت و ارتباطات فاکس که با محافل خارج کشور بر قرار می نمود و پیوند و ارتباطات آن را صادق مهدوی با گروه های لائیک در خارج کشور را نیز خود در اختیار داشت و دقیقاً آن نوع فعالیت ها را برای آقای درّی توضیح داده بود و فردای آن روز (۷۷/۸/۲۴) تصور می نمایم بود که با آقای صادق مهدوی با ماشین پراید اینجانب به محل قرار که در پشت استادیوم شهید کشوری در جنب اتوبان شهید حقانی قرار دارد رفتیم و آقای عزیزپور آنجا در ماشین نشسته بود و من کنار او ایستادم و او را سوار ماشین خود نموده و آقای عزیزپور چون مسئول عملیات معاونت امنیت بود در رابطه با موضوع عملیات با او صحبت کردم که آقای رسولی (اداره ی پشتیبانی - عملیاتی فنی معاونت است) با شما صحبت کرده و آقای عزیزپور گفتند با خنده بله، من گفتم چند عملیات است که آقای صادق مهدوی با شما هماهنگ می کند و آقای صادق گفت شما اگر هاشم را به ما بدهید کافی است و آقای عزیزپور گفتند ما کار را یک جا تحویل می گیریم و یک جا تحویل می دهیم و یک نفر نیرو را تحویل نمی دهیم. من گفتم این مباحث را خودتان بعداً در مورد نحوه ی کار با یکدیگر صحبت نمایید و برای انجام کارهای عملیاتی بعد از آن آقای صادق مهدوی با آقای عزیزپور تماس برقرار می نمود و برنامه ریزی ابتدایی جهت کار فروهر را آقای صادق مهدوی شروع نمود ضمن اینکه من به ایشان گفتم رحیم محمدی (کارشناس پرونده ی فروهر و پروانه اسکندری همسر فروهر) می گوید زن فروهر از خودش بدتر است و فعالیت های او بیشتر از فروهر است و هر چند مسائل دیگری نیز پیرامون او مطرح است اما از نظر سازماندهی و تشکیلاتی با عناصر حزب ملت و فعالیت های او بیشتر از نظر کینه نسبت به جمهوری اسلامی او را بدتر از فروهر میدانم. لازم به ذکر است که با اینکه آقای درّی یکبار در همان ابتدای صحبت خودشان مسئله ی فروهر و همسرش را مطرح نمودند و گفتند یک کاری سر اینها بیاورید من تصمیم جدی نگرفته بودم که در برنامه حذف او را بر اساس نظر آقای درّی قرار بدهم ولی وقتی شرایط او را مسئول پرونده گفت و به صادق مطرح نمودم آقای صادق هم گفت زنش را هم بزنیم و بر اساس نظری که آقای درّی داده بود من هم گفتم بزنیم و در واقع این برنامه با شناسایی نیروهای عملیات از منزل فروهر و کشف تردد او برنامه ریزی گردید و یکی دو بار هم فروهر را دیده بودند که بیرون آمده و صادق گفت برنامه برای فردا شب است گفتم چرا امشب نه گفت نمی دانم میروم با بچه های عملیات صحبت میکنم و صادق نظرش درمورد زدن آمپول به هر دو نفر بود که من به ایشان گفتم آمپول که اگر به دونفر بزنید متوجه می شود (می شوند) که دونفر یک زمان سخته نمی کنند، گفتم و بعد هم می فهمند این کار وزارت (اطلاعات) است ... از آمپول، آقای صادق گفت بچه های عملیات یک چاقو مخصوص این کارها ساخته اند با چاقو می شود زد که من هم گفتم خوب با چاقو و رفت با بچه های عملیات صحبت کردند (با عزیزپور) و آمد گفت قرار شد امشب انجام بشود و شب بعد از اینکه صادق ساعت یک و خرده ای نیمه شب (طبق گزارش صادق - مهرداد عالیخانی- این ساعت زمان گزارش به موسوی -مصطفی کاظمی- بوده است) رفته بود ... و فروهر و زنش را زدند به من زنگ زد که کار را انجام داده اند و گفتم بیا ببینم شما را و آمد و (در باره ی تاخیر در عملیات) توضیح داد که آقای سرمدی عصر گفت برویم موسسه و رفتیم و هی نشسته بود و با افراد صحبت می کرد و نمی رفت و من هی می آمدم و تلفن می زدم و ساعت ۱۰:۲۰ که رفت من زود رفتم و با بچه های عملیات تماس گرفتم و رفتیم و با پوشش نیروی انتظامی و یک حکم هم مربوط به نیروی انتظامی من درست کرده بودم که به بهانه ی اینکه با این رنو سرفت انجام شده زنگ زدیم و نیم ساعتی فروهر طول داد و لباس رسمی پوشیده بود و آمد و گفت با این رنو سرفت شده و رفتیم داخل منزل طبقه اول و فروهر به زنش می گفت: خانم آنروز که برای تعمیر بردیم شاید آنها بوده اند و گفتم بگذار اگر اجازه می دهید یک بازرسی بکنیم منزل را و فروهر طبقه اول نشست و یکی دو تا از بچه ها با زنش بالا رفتند و صادق می گفت من او را سرگرم کردم و از مسائل سیاسی روز پرسیدم و بچه های دیگر عملیات از پشت سر فروهر یکی یکی آمدند داخل و رفتند بالا و فروهر می گفت این لاجوردی حقش بود همینطور افراد را اعدام می کردند و بچه ها بالا زنش را زدند و در پایین هم اول فروهر را بیهوش و بعد با کارد بچه ها عملیات زدند و سگ آنها صدا می داد که توی حمام کردیم و این توضیحات را آقای صادق داد و... گزارشات مربوط به بعد از کشف جنازه ی فروهر و زنش و مجلس ختم و انتخاب خسرو سیف را من وقتی اداره کل راست جهت معاونت و بررسی که من بودم می فرستادند به آقای صادق مهدوی می دادم و او مطالعه می کرد و بعد در رابطه با عملیات روی کانونی ها صحبت کردیم گفت فعلاً جلسه نمی گذارند و خسرو سیف و محسن پزشکپور را بزنیم گفتم: باید با آقای درّی صحبت کنیم و آقای درّی در مورد کانونی ها تأکید داشت گفت: آنها الان جلسه نمی گذارند و باید یکی دو نفرشان را بزنیم تا بعد جهت دادن بیانیه دور هم جمع بشوند و من (ما) در یک جلسه آنها را بزنیم و در رابطه با خسرو سیف و پزشکپور که صادق گفته بود و من گفتم باید با آقای درّی صحبت کنم لذا روز ۷۷/۹/۹ ساعت ۶ بعد از ظهر با آقای درّی صحبت کردم و در رابطه با نحوه ی شناسایی و پوشش جهت ورود به منزل فروهر گفتم با پوشش نیروی انتظامی رفته اند و فروهر حدود نیم ساعت معطل نموده و با لباس رسمی به درب منزل با خانمش می آیند و به او می گویند با این رنو سرفت شده است و این رنو متعلق به شماست که آنها تأیید می کنند و سپس وارد منزل می شوند و در رابطه با بازرسی منزل به فروهر می گویند طبقه ی بالا را نیز بازرسی نمایم و فروهر در طبقه پایین روی مبل می نشیند و آقای صادق هم با او بحث از مسائل سیاسی می نماید و فروهر می گوید این آقای لاجوردی همینطور آدم می کشد و افراد را اعدام می کرد و فروهر را در طبقه اول و همسرش را در طبقه دوم می زنند که آقای درّی می خندیدند و می گفتند: خوب، خوب و با خندیدن و اظهار خوشحالی خوب خوب می گفتند و بعد من گفتم حاج آقا در رابطه با عملیات روی خسرو سیف که به جای فروهر آمده و محسن پزشکپور آقای صادق نظر دادند عملیات انجام شود و آقای درّی از کنار من بلند شدند و رفتند با فاصله چند متری من روی صندلی نشستند و گفتند آقای موسوی بروید برسید به مسئله منافقین گفتم حاج آقا یعنی دیگر کار تمام شد و دیگر عملیات انجام ندهیم، آقای درّی گفتند بروید همان کانونی ها را بزنید من گفتم آقای صادق می گویند کانونی ها جلسه تشکیل نمی دهند و بایستی یکی دو نفر از آنها زده شوند تا دور هم جمع شوند و جهت دادن بیانیه بر روی آنها عملیات انجام شود. آقای درّی گفتند همین کار را بکنید و ابراهیم یزدی را هم اگر می توانید در همان خارج کشور بزنید و اصلاً در این جلسه من اسمی از ابراهیم یزدی نیاوردم و این بر اساس همان جلسه ۷۷/۸/۲۲ بود که من اسم ابراهیم یزدی را مطرح کرده بودم ولی در این جلسه اصلاً من نامی از ابراهیم یزدی نبردم و آقای درّی خودشان رأساً مسئله ایشان را مطرح کردند و اینکه ابراهیم یزدی را اگر می توانید در همان خارج کشور بزنید و بعد از آن من در مورد ابراهیم یزدی هیچگونه اقدامی ننمودم چون هیچ ردی از او نداشتیم و اگر اطلاعات نیز می خواستیم بگیریم حساسیت ایجاد می شد و کار در خارج کشور نیز لازمه هایی دارد که ما فاقد آن بوده و توانی نیز نداشتیم و به دنبالش نیز نرفتیم و من آمدم با آقای صادق مهدوی صحبت کردم و گفتم نظر آقای درّی در جهت زدن خسرو سیف و محسن پزشکپور منفی بود و گفتند بروید همان افراد کانون را بزنید که صادق مهدوی روی دونفر از سوژه ها بین کانونی ها انگشت گذاشته بود که می گفت یکی از آنها نشریه صنعت و توسعه را منتشر می کند و اینها مسئله ارتباط با بیگانه شان نیز مطرح است و آقای صادق مهدوی به دنبال حذف دو نفر از عناصر کانون نویسندگان را گرفت که یکبار آقای امیر اکبری یک شماره تلفن آورد و به من داد و گفت این را آقای صادق داده است من تصوّر نمودم که این شماره تلفن مربوط به آقای صادق مهدوی است و من بایستی با آنجا تماس بگیرم لذا با شماره فوق تماس گرفتم دیدم یک خانوم گوشی را برداشت گفتم آقای صادق هستند گفتند اشتباه گرفته ای گفتم شاید شماره اشتباه افتاده لذا مجدداً زنگ زدم و همان خانوم گوشی را برداشت و این بار با عصبانیت گفت آقا اشتباه



گرفته ای ومن وقتی آقای صادق مهدوی آمد و آدرس و شماره را می خواست گفتم این شماره تلفن چی بود من زنگ زدم گفت اشتباه است گفت: آخ آخ این امیر اکبری آخر کار دست ما می دهد من این را داده بودم که آدرسش را در بیاوری از طریق آقای رسولی و من گفتم امیر اکبری فقط شماره را داد و نگفت و فقط گفت آقای صادق اینرا داده است و من شماره را به آقای رسولی دادم و آدرس آنرا گرفتم و به آقای صادق مهدوی دادم... (قابل توجه است اولاً ظاهراً آدرس منزل را آقای صادق مهدوی داشت و ثالماً (ثانیاً) از طریق یکی از افراد که در همسایگی او بود می توانست اطلاعات بالاتر از آدرس را هم بگیرد ولی چرا به من داد نمی داند، و ثالماً صادق پرونده مختاری را داشت) بهر حال آدرس مربوط به محمد مختاری بود که صادق با توجه به آن آدرس با بچه های عملیات هماهنگ نموده بود و خسرو نیز مراقبت از محل می نموده است و تا شب مختاری بیرون نمی آید ولی آقای صادق با نیروهایش در محل باقی می ماند و بعد از اینکه بیرون می آید آقای صادق مهدوی با آقای رضا روشن و علی ناظری هماهنگ می نماید و می آید ضمناً آقای روشن با من صحبت نمود که اگر با علی ناظری مسئول عملیات ارتباط مردمی صحبت نمایی او حاضر به کار است و بر اساس توافق صادق با علی ناظری صحبت انجام گردید تا آقای صادق مهدوی بتواند از او طبق نظر آقای رضا روشن استفاده نماید و با توافق صادق با آقای علی ناظری من صحبت کردم و اعلام آمادگی نمود و بعد از طریق آقای رضا روشن با علی ناظری آقای صادق وصل شده بود لذا وقتی خسرو راننده روی خانه مختاری مراقبت نموده بود و تا بعد مغرب بیرون نیامده بود، بچه های عملیات امنیت رفته بودند و صادق در صحنه مانده بود و خسرو (راننده) که خبر می دهد که مختاری بیرون آمده صادق می گفت با علی ناظری تماس گرفت و او با روشن در مقرر اطلاعات مردمی بودند و آمدند و او را ربایش نموده و حذف می نمایند که صادق با من تماس گرفت و من گفتم بیا ببینیم همدیگر را و صادق آمد و اینکه صادق گفته اصرار من نموده ام اصلاً هیچ اصراری نکردم و او خودش تمایل داشت و آمد و جریان را گفت که بچه های عملیات امنیت رفتند و علی ناظری و روشن آمد و او را به بهشت زهرا و ساختمان مربوط به اطلاعات مردمی برده اند و او را خفه و بعد در حوزه شهر ری در نزدیک ظاهراً اتوبان بعثت می اندازند که صادق می گفت در حوزه استحفاظی شهر ری انداختیم تا چند روز جنازه را پیدا نمی کنند و بعد هم که پیدا کنند حوزه شهر ری پیگیری می کند و خانواده مختاری وقتی که می بینند او نیامده تصور نمی کنند مرده لذا ابتدا به دادستانی و نیروی انتظامی مراجعه می کنند و وقتی بگویند دستگیر نشده فکر می کنند دستگیر شده و نمی خواهند به آنها بگویند و چند روز می گذرد و بعد هم که به پزشک قانونی مراجعه کنند چون جنازه در حوزه تهران نیست آنها هم جنازه ها را (جنازه های حوزه تهران) نشان می دهند و خانواده اش می بیند در بین جنازه ها هم نیست و این مدت تا بخواهد مورد از حوزه شهر ری به تهران برسد طول می کشد در این مدت اول اگر کسی خسرو را در نزدیک خانه مختاری دیده باشد که مراقبت می کرده از ذهنشان مشخصات او از بین می رود و در این مدت بدون اینکه حساسیت بین قانونی ها به وجود آید نفر بعدی را می شود ربایش کرد ضمن اینکه محتویات جیب مختاری را خالی کرده بودند و فاقد کارت شناسایی در لباس هایش او را در منطقه حوزه شهر ری انداخته بودند و بعد از مختاری آقای صادق مهدوی دو شماره تلفن مربوط به پوینده را به من داد که آدرس را از آقای رسولی بگیرم که آدرس را گرفتم و به صادق دادم و تصور می نمایم از خودش آدرس ها را داشت چون از قبل مسئله نشریه صنعت توسعه را گفته بود که آقا (سید علی خامنه ای) در دیدار با آقای ... و در ... فرموده اند این بوی بیگانه (نشریه صنعت توسعه) می دهد و صادق جهت مراقبت از محل از وجود خسرو استفاده کرده بود ضمن اینکه آقای رضا روشن گفت علی ناظری می گوید اگر با آقای حقانی (مسئول پشتیبانی اطلاعاتی اطلاعات مردمی) صحبت شود او هم حاضر به کار خواهد بود و علی ناظری هم بهتر می تواند در کارها وارد شود لذا با آقای صادق مهدوی صحبت کردم و نظر آقای روشن و علی ناظری را به او گفتم و با موافقت آقای صادق و آقای میر حقانی موضوع را صحبت نمودم و گفتم این عملیات حذف فروهر کار ما بود و شما حاضریه که همکاری کنید گفت اگر حکم آقا باشد، گفتم آقا را من نمی دانم ... (یک سطر خط خورده است) لذا گفتم آقا را من نمی دانم آقای در ... گفته اند که ایشان قبول نمود و بعد هم به روشن و ناظری و آقای صادق مهدوی گفتم که با آقای حقانی صحبت نموده ام و علی ناظری هم به جهت اینکه بهتر بتواند در کار وارد شود و هم به جهت گرفتن امکاناتی همچون ماشین نظارش بوده با آقای حقانی صحبت شود و لذا آقای صادق مهدوی جهت ربایش پوینده نیز از وجود علی ناظری و روشن و احتمالاً اصغر سیاحی و امیر اکبری و ... استفاده نمود و وقتی از محل کارش پوینده بیرون می آید او را تعقیب و سوار ماشین می نمایند و این بار صادق به من زنگ زد که شب بود و گفت کار را انجام داده اند گفتم شما را ببینم گفت می خواهم بروم دیر وقت است و باید بروم کرج گفتم من هم در مسیر شما هستم و منزل دائمی در شهرک آپادانا هستم و در اتوبان بیا شما را می بینم و گفت من می آیم سر شهرک می ایستم که من تصور نمودم هر موقع حرکت نمود زنگ می زند که مجدداً زنگ زد و گفت نیامدی گفتم فکر کردم قبل از اینکه به محل برسی یک زنگ می زنی که رفتم و باران هم می آمد و خیس شده بود و در ماشین او توضیح داد که او را بعد از خارج شدن از محل کار نشریه تعقیب و خسرو خروجش را اطلاع داد و بعد او را سوار ماشین کردیم و به منطقه شهریار بردیم و در ماشین علی ناظری او را خفه کرد و من از قدرت علی تعجب کردم و جنازه هم تا یک هفته حداقل پیدا نخواهند کرد و چون خسرو (راننده) در جلو یک پارکینگ مراقبت می نموده و طوری هم برخورد کرده آنجا که اختیار آمد و شد ماشینها را به پارکینگ در اختیار گرفته بود و پوشش خودش را در رابطه با پارکینگ قرار داده بود و تا یک هفته دیگر که جنازه اش پیدا شود و بخواهند او را شناسایی کنند اگر مسئولین پارکینگ به خسرو هم شک پیدا نمایند، مشخصات ظاهری و ... خسرو در ذهن آنها از بین خواهد رفت و شماره ای از نشریه صنعت توسعه را به من داد که فکر کنم مصاحبه ی پوینده بود و گفت این را بخوان تا بدانی کی بوده و من هم با خنده گفتم وقتی زده آید او را بخوانم و نشریه را گرفتم و مصاحبه را دیدم و عکس پوینده را کنده بودند ظاهراً جهت در اختیار گذاردن به خسرو جهت مراقبت و شناسایی پوینده کنده بودند و بعد هم من نشریه را در خیابان شهید لویسانی (فرمانیه) انداختم (نظر به تضادی که در این توضیح با توضیحات دقیق مهرداد عالیخانی که در محل و جریان قتل پوینده شرکت داشته، وجود دارد احتمال می دهیم که مصطفی کاظمی "موسوی" جریان یک قتل دیگر را که قرار نبوده در این پرونده ها مطرح شود، به اشتباه در مورد پوینده تعریف کرده است) و وقتی جنازه مختاری پیدا و شناسایی شده بود مجلس ختم برای او گذاشته بودند و بعد هم جنازه پوینده و جو بالا گرفته بود. ضمناً وقتی می خواست مختاری و بعد پوینده را ربایش نماید به او گفتم آقای در ... روی هوشنگ گلشیری حساس بود خیلی و او را بزنید گفت این گلشیری در دسترس است و هر موقع بخواهیم مشکلی نیست، لذا بنا به نظر خودش مختاری و پوینده را انتخاب کرده بود که معتقد بود دو تن از تورریستین های کانون هستند و بعد از حذف نفرات فوق گفت آقای احمدزاده مدیر کل فرهنگی اطلاعات مردمی گفته می خواستی پسر مختاری را هم بزنید تا ما مشکلمان حل شود و این پسرش در دانشگاه برای ما مشکل ایجاد کرده که صادق می گفت به او گفته ام کار من نبوده و ظاهراً این جمله که کار خودتان بوده را هم به احمدزاده گفته و بعد هم (راجع به) خط های تلفنی که اطلاعات مردمی مربوط به قانونی ها را کنترل می کرده اند سوال نموده بود که صادق می گفت خط مختاری کنترل نمی شده و خیالم راحت شده که شما اشتباهی زنگ زده آید به تلفن منزل مختاری کنترل نبوده که صدای شما ضبط و اسم من در نوار ضبط شده باشد بعد که جو مطبوعاتی بالا گرفت من به آقای صادق گفتم خیلی جو خراب شده است و تردهای تو را نیز کنترل می کنند و امکان دارد حفاظت تعقیب کند و تو دنبال کار نرو که گفت هیچ خبری نیست و وقتی هم که آقای سرمدی با او برخورد نموده بود که این عملیات ها را تو انجام داده ای صادق می گفت به همین بهانه قهر می کنم و به منزل می روم و تمام وقت بدون



مشکلی کارها را پیگیری می کنم و من گفتم جو خراب است و امکان دارد بچه ها لو بروند و جو هم در جامعه شدید شده آقای صادق گفت هیچ خبری نیست این مطبوعات شلوغش کرده اند و هزار و دویست نفر بیشتر در ختم مختاری نیامده بود و اینها هم بیشتر خانواده مختاری و فامیل های وی و افراد کانون و خانواده هایشان بوده اند و بعد هم آمد گفت داریوش (منبع صادق) در بین کانونی ها گفته من به گلشیری زنگ زده ام و گفته ام می خواهم بیایم پهلوی و گلشیری گفته من خریدهایم را کرده ام و آذوقه یکماه را در منزل گذاشته ام و بچه هایم را هم به مدرسه نفرستاده ام و هر کسی هم باید درب منزل، در را باز نمی کنم، خیلی در بین آنها ترس ایجاد شده و عقب نشینی کرده اند و شماره جدید نشریه را که آماده و زیر چاپ بوده را نگه داشته اندو چاپ نکرده اند و حسابی عقب نشینی کرده اند و آقای صادق گفت بعد از این دو ربایش دیگر بعید است کسی به راحتی سوار ماشین بشود و پیشنهاد ربایش بعد از ختم مختاری و احتمالاً پوینده (...) را که داد و گلشیری ربایش گردد که با بررسی هایی که انجام گرفت من گفتم حاضر به این کار که افراد را جمع کنید در خیابان نیستم و اینکار خطرات زیادی را دارد و بهر حال با توجه به این که آقای صادق نظر بر ربایش افراد بعد از ختم را داشت و من مخالفت خودم را به او گفتم و او هم از انجام این کارها صرف نظر نمود و دلایل و استدلال مرا ایشان پذیرفتند که این کار به صلاح نیست که انجام شود و به منزل رضا روشن رفتیم که آقای علی ناطری هم به آنجا آمد و آقای صادق مهدوی با رضا روشن و علی ناطری پیرامون ربایش یکی دو نفر از افراد را بعد از مراسم ختم مطرح و در اینجا من پذیرفتم ولی بعد که باز روی موضوع فکر نمودم به آقای صادق مهدوی گفتم نیروی انتظامی نفر روی گلشیری گذاشته و احتمال دارد بر روی او که مراقبت گذاشته اند و موجب دستگیری افراد شود و شیوه را گفتم بصورتی که دو تیم باشد و یکی شناسایی تیم مراقبت (نیروی انتظامی) را و یکی نیز در جهت ربایش اقدام نماید که بعد هم موضوع را منتفی نمودم و من به صادق گفتم بیا به جای حذف دسته گل به خانه گلشیری و چند نفر از اینها بفرستیم و (آیا) یک منبع زن داری که برود گل را سفارش از چند گلروشی برای آدرسهای مختلف بدهد و بعد روی کارت بنویسد مثلاً خانم گلشیری فوت همسر گرامیتان را به شما تسلیت می گویم و زنی که می رود گل را سفارش می دهد بگوید فرضاً عصر ساعت پنج این دسته گل را به این آدرس بیاورید و وقتی گل فروش شاگردش را به منزل هوشنگ گلشیری برد چون نیروی انتظامی مستقر است او را دستگیر و از او هم بازجویی بکنند چیزی را به دست نمی آورند و بعد هم نیروی انتظامی متوجه می شود از چند گل فروشی برای افراد متفاوت گل فرستاده شده است و همگی می گویند یک زن آمد و گل سفارش داد و نیروی انتظامی هم سر کار می رود که آقای صادق قبول نمود ولی نه منبع زن آماده کرده بود و نه آدرس را داد که بعد هم به او گفتم، گفت زن سراغ ندارم و من به آقای اخوان (اداره ی) التقاط صحبت کردم او گفت کسی که مطمئن و حزب الهی باشد سراغ دارم که گفتم آدرس به تو میدهم که او برود و از چند گلروشی سفارش گل جهت آدرس چند نفر را بدهد و آدرس ها را از صادق خواستم نداد و صادق گفت: در شهرستانها بیایم عملیات کنیم و در شیراز و گیلان دو نفر از کانونی هایی که جزء پانزده نفر هستند وجود دارند که من گفتم شیراز که عملیات بشود روی من حساسیت پیدا می شود (مصطفی کاظمی مشهور به موسوی شیرازی قبلاً در پست "مسئول اداره ی کل اطلاعات فارس" بوده که پس از درگیری های زیاد و احتمالاً شرکت در قتل های فراوان بهائیان، اهل سنت و غیره ... و به قولی درگیری با امام جمعه شیراز، به تهران منتقل می شود) و پذیرفتم و بعد هم با مسعود صدر الاسلام صحبت کردم گفتم از این عملیات ها چه خبر که گفت خبر ندارم ولی من پیگیری هایی را که اداره آگاهی می کند و به آقای لطیفان (فرمانده نیروی انتظامی) می گویند و گزارش می کنند آقای لطیفان نیز به من می گوید و من می آیم و به آقای درّی سرنخ هایی را که وجود دارد و ردهایی که به دست آورده اند را گزارش می کنم و از دور هم با سعید اسلامی به طور ایما و اشاره می گویم و گفتم اگر شما در این عملیات ها نیستید من هم هستم، گفت الحمدلله خیالم راحت شد و بیا محمد عطریان فر (از مسئولین روزنامه همشهری) را بزنیم و این یک سری مقالات را به جامعه جهت درج می داده وما وقتی وسایل روزنامه جامعه را آوردیم دست خط عطریان فر بود که نوشته این مقاله را شما در روزنامه جامعه بزنید که من به آقای صدر الاسلام (سرپرست اداره اطلاعات نیروی انتظامی) گفتم آقای درّی حکم کانون نویسندگان را داده است و ایشان گفتند از منزل فروهر یک آمپول به دست آمده حواستان باشد یک خشاب نیز به جا مانده بود که گفتم مربوط به بچه های ما نیست و مسعود گفت بده من این بچه ها را از کشور خارج کنم گفتم آنها مشکلی ندارند و گفتم حاضری کارکنی گفت هر کاری باشد انجام می دهم گفتم میخواهم چند گل (دسته گل) بفرستیم و از جمله جهت گلشیری، گفت نیروی انتظامی (اداره آگاهی) (بیرون خانه گلشیری) مستقر است، گفتم مسئله ای نیست، این خانم با چادر و عینک برود و دسته گل را صبح سفارش بدهد و بگوید عصر مثلاً ساعت ۵ به این آدرس بیاورید و گلروشی وقتی گل را به درب منزل گلشیری برد او را دستگیر می کنند و بازجویی هم بکنند چیزی بدست نمی آورند و چند نفر دیگر که گل فروش هستند و گل به آدرسهای دیگر می برند آنها نیز اگر دستگیر شوند نتیجه ای نمی گیرند که آقای مسعود صدرالاسلام گفت هر کاری باشد انجام می دهیم عملیات و هرکاری و نیرو و امکانات من دارم و فقط شماره، آدرس و مشخصات بدهید گفتم در شهرستانها گفت مشکلی نداریم، بر اساس صحبت صادق که گفته بود در شیراز و گیلان گفتم شیراز و گیلان که آقای مسعود صدر الاسلام گفت مسئله ای نیست و فقط آدرس و... بدهید که بعد هم آمدو با آقای صادق صحبت کردم گفت: این مسعود نرود به کسی بگوید مطمئن از او هستی (گفتم) مسعود انگیزه این کارها را دارد و مشکلی ندارد و آدرس شیراز و گیلان با مشخصات بده که آدرس را داد ولی من آن رابه مسعود نادم که شامل آدرس و عکس نفرات بود و بعد شب مسعود تماس گرفت و چون من دنبال خرید منزل بودم گفت این طبقه ای که همسایه ما است می خواهد خانه اش را بفروشد و نقشه اش هم مثل نقشه منزل ما است و شما می خواهید بیا ببین که به منزلشان رفتم و بعد مشخصات گذرنامه ای گلشیری را داد که کپی از گذرنامه اش گرفته بودند که آنرا هم آوردم به محل کارم و به صادق هم نادم و در همین اثنای بعد از این مسائل بود که آقای صادق مهدوی یک نشریه کار مربوط به سازمان فدائیان خلق چاپ کشور را آورد و مهرانگیز کار مصاحبه ای در آن نموده بود و عکس او را نیز صفحه اول انداخته بودند که آقای صادق مهدوی گفت: ببین این گفته مبارزه با جمهوری اسلامی از طریق کار فرهنگی باید انجام شود. و صادق نظر بر حذف او را داشت که وی نیز جزء نفراتی بود که صادق در جلسه با آقای درّی اسم او را جزء پانزده نفر اصلی آورده بود و همچنین شیرین عبادی که می گفت وکیل عزت سجایی و شمس الواعظین بوده که من گفتم جو خراب است و مشکل ایجاد می شود و چند بار هم به درب منزلمان شب آمده بود که من منزل نبودم و خانواده ام و دختر کوچکم گفت آقای محمدی آمده بود کارتان داشت و صادق خودش را آقای محمدی معرفی نموده بود و اولین بار که صادق به این اسم خود را معرفی نموده بود. من هرچه فکر کردم متوجه نشدم که آقای محمدی کی می تواند باشد و بعد که صادق تماس گرفت و آمد گفت یکبار دیگر هم آمدم و نبود گفتم: شما بوده ای که گفته ای آقای محمدی گفت بله لذا معمولاً یا بدون اینکه از قبل زنگ بزنند و یا بعضاً تماس از تلفن عمومی می گرفت و یا تلفن همراه و می آمد پیرامون مسائل و شرایط صحبت می کرد و یک شب هم گفت بیا برویم پهلوی مهدی (منبع آنها) و منزلشان و داریوش (منبع) نیز بیاید و آنجا شما صحبت کن که اگر آقای سرمدی از داریوش سوال نمود به ایشان نگوید چون آقای سرمدی او را می شناسد و بعد از اینکه خبر مختاری را داریوش داد و من برای آقای سرمدی گزارش خبر تهیه نمودم با داریوش تلفنی صحبت کرد و سوالاتی پیرامون مسئله مختاری و وضعیت خانواده اش نمود و احتمال دارد او بخواهد که ببیند در این کار حذف مختاری و پوینده بوده یا نه (هنوز قضیه پوینده علنی نشده بود) و لذا شما بیا برویم تا او خیالش راحت شود و این کار توسط من که انجام شد کار تشکیلاتی



است و من خود راساً انجام نداده ام و خیالش راحت شود(شد) و بعد به منزل مهدی رفتیم و با داریوش تماس گرفت و اوهم آمد و از وضعیت خانواده ی مختاری یا پوینده صادق سوال نمود و من هم به او گفتم اگر آقای سرمدی تو را خواست چیزی در مورد ارتباط با این مسئله نگو بعداً متوجه شدم که صادق به او گفته موسوی قائم مقام آقای درّی است و این جایگاه را غیر واقع به منبع اش داده بود تا خیال او را راحت کند و صادق هم که روی حذف مهر انگیز و به طور ضعیف مسئله شیرین عبادی را مطرح می نمود که من گفتم جو خراب است و فعلاً انجام نده و او گفت با آقای حقانی اگر صحبت کنیم که هایش(تویوتا) هایش خودروی است از گروه ون که با توجه به طراحی و امکانات مناسب قابلیت های ویژه ای جهت حمل مسافر و بار را دارا است) به ما بدهد ما دیگه در همان (تویوتا) هایش فرد را خفه می کنیم و این موضوع را بعد از ربایش پوینده گفت که من هم با آقای حقانی صحبت کردم که امکاناتی که می خواهند به علی ناظری بده و(تویوتا)هایس نیز می خواهند که گفت یک (تویوتا)هایس بیشتر نداریم و تا آنجایی که بشود (تویوتا)هایس را به آنها می دهیم و بعد هم به صادق گفتم و صادق گفت نوار شنود این کانونی ها که اداره کل فرهنگی اطلاعات مردمی کنترل می کند دست آقای حقانی است با او صحبت شود که نوار شنود کانونی ها را کپی کند و یک نسخه از هر نوار بدهد که نمی دانم آقای حقانی صحبت پیرامون آن نموده یا نه و به هر حال این وضعیت بود که شرایط عملیاتی را من به صادق می گفتم فراهم نیست و او معتقد بود بدون مشکل می توان انجام داد و بعد امیر اکبری آمد و گفت با آقای حمید جلالی اگر صحبت کنی می آید و من تصوّر نمودم از طرف صادق آمده و با حمید جلالی صحبت کردم او مردد بود جواب مثبت بدهد و اعتماد به من نداشت و تصور می کرد می خواهم او را چک نمایم که در رابطه با عملیات ها هست و یا اینطور انگیزه ای دارد که من همان موقع صادق را صدا زدم و آمد و گفتم این هم صادق و آقای درّی گفته است و صادق هم تایید نمود و آقای حمید جلالی هم گفت فقط سوژه را بدهید بقیه کارهایش را ما خودمان انجام می دهیم که بعد به صادق گفتم این اول که امیر اکبری آمد گفت من رفتم صحبت با او کردم قبول نمی کرد که گفت امیر اکبری گفته گفتم مگر تو نگفته بودی به امیر اکبری گفت نه من گفتم امیر اکبری آمد گفت و من تصور نمودم شما گفته اید که صادق منکر شد و گفت این امیر اکبری آخر یک کاری دست ما می دهد و من گفتم بر اساس اینکه اکبری گفت و گفتم حتماً تو گفته ای با او صحبت کردم و بعد هم حمید جلالی آمد گفت استخاره کرده ام سوره یوسف آمده که کلاف سر در گم است و گفتم به آقای جوادی بده استخاره کند که گفت شما استخاره کنید و فرار شد من به جوادی بدهم استخاره کند و به حمید جلالی که تماس می گیرد بگویم و به صادق گفتم حمید جلالی استخاره کرده و اینطور جواب استخاره آمده گفت الله اکبر وقتی من با اصغر سیاحی هم صحبت کردم که بیاید برای کار استخاره کرده بود و همین جواب را به او داده بودند و من شب به منزل آقای جوادی زنگ زدم و استخاره گرفت گفت خوب است و سوره یوسف است که در چاه افتادن حضرت یوسف را می گوید ولی بعدش خوب است و آقای حمید جلالی زنگ نزد و موقعی که سر کار آمدیم به او گفتم و روز ۷۷/۹/۲۷ روز جمعه آقای پاکدامن به تلفن همراه من زنگ زد و من منزل بودم گفت من کشیک وزارت هستم آقای درّی گفته اند به منزل ایشان بروید و من با صادق تماس گرفتم که آقای درّی گفته اند به منزلشان بروم و شما هم بیا برویم که اگر سوالاتی در رابطه با عملیات ها و کار داشتند جواب بدهیم و صادق آمد و با اصغر سیاحی بودو اصغر در ماشین نشست و ما رفتیم درب منزل آقای درّی و زنگ زدیم و نگهبان آنجا صدا زد زنگ نزدیک و وقتی متوجه شد زنگ زده ایم ناراحت شد گفت آقای درّی خودشان گفته اند سرنگهبان مسؤل اکیپ حفاظتی آقای درّی را صدا زد و همان موقع آقای درّی آمد درب را باز کرد تا ما را دید با دست تند تند اشاره کرد که بروید پشت دیوار و من و صادق هم رفتیم در کوچه پشت دیوار که درب بزرگ به حیاط آقای درّی واقع می شد و یکنفر از منزلشان بیرون آمد و در جهت مخالفی که ما ایستاده بودیم او حرکت کرد و رفت و آقای درّی از درب کوچک منزلشان که حدود سی چهل قدم یا کمتر می شود آمدند پشت دیوار و گفتند بیاید برویم داخل، رفتیم نشستیم گفتند آقای موسوی این آمریکا به عراق حمله کرده نمی شود یک برنامه ای ریخت و عملیات روی آنها انجام داد گفتند قبلاً ما پیگیری کرده بودیم ستاد کل نیروهای مسلح جلسه گذاشت و یک سری اقداماتی را در چنین شرایطی مشخص نموده و جهت آقا فرستادند و تایید فرمودند و الان باید آقای اسماعیلی (مدیر کل النقاط) و بچه های النقاط پیگیری کنند گفتند خیلی خوب (این حرف ایشان هیچ جای مطرح کردن با من را نداشت چون من نه مدیر کل النقاط بودم که بخواهند با آقای پاکدامن تماس بگیرند و من را بخواهند و اگر واقعاً جدی بودند که می گفتند آقای سرمدی معاونت امنیت و آقای اسماعیلی بیاوند و با آنها صحبت نماید و یا وقتی من را در روز جمعه خواسته پس خیلی به اصطلاح موضوع مهم است و قصد پیگیری حتی روز جمعه را با اصطلاح دارد وقتی این را من می گویم ایشان بلافاصله بایستی به کشیک زنگ می زدند که آقای سرمدی و آقای اسماعیلی را پیدا کنید و بگویند که آنها با ایشان تماس بگیرند و یا به منزلشان بیاوند تا پیرامون اقدام علیه منافقین صحبت کنند و فقط آقای درّی خیلی خون سخت(خونسرد) و با حالتی بی تفاوت گفتند خیلی خوب و آقای صادق مهدوی در رابطه با عملیات در شهرستان را گفتند که چون جو پلیسی شده در شیراز و گیلان عملیات انجام بدهند آقای درّی گفتند نه بگذارید برای بعد از ماه رمضان و من مسئله سفارش گل و رفتن یک خانم و چند آدرس را به چند گل فروشی بدهد تا گل به منزل فرستاد گلشیری گل فروشی برساند و بنویسد فوت همسران راتسلت می گویم را مطرح کردم و آقای درّی گفتند این کار روانی است کار خوبی است انجام بدهید و بعد خدا حافظی کردیم و آمدیم در بیرون از منزل آقای درّی آقای صادق مهدوی گفتند این آقای درّی می خواست یک حرفی بزند، نزد، گفتم اگر تو نگفته بودی فکر کنم اصلاً حرفی هم نمی زد. گفت نه این می خواست یک چیزی بگوید و نگفت و از همدیگر خدا حافظی کردیم و رفتیم. عصر باز آقای پاکدامن زنگ زد گفت باز مزاحم شدیم و آقای درّی یک جلسه در رابطه با منافقین گذاشته اند فردا صبح ساختمان امام. که فردا صبح رفتم و آقای پورمحمدی، آقای اسماعیلی، آقای سرمدی، آقای مجید امینی (مدیر کل اطلاعات خارجی در امور عراق و ...) که آقای درّی آمدند و در رابطه با حمله آمریکا به عراق و اینکه کاری علیه منافقین بشود انجام داد توضیحاتی دادند و گفتند بررسی کنید و سناریوهای مختلف مشخص کنید و من چون کار دارم آقای پورمحمدی جلسه را دنبال نمایند که جلسه هم نه نتیجه چندان داشت و نه بعد ظاهراً آقای درّی جدی پیگیری کردند که کاری علیه منافقین بشود (به نظر من آقای درّی می خواستند این تماس اولی را که به کشیک وزارت آقای پاکدامن گرفته بودند که من را بگویند به منزل آقای درّی برو(بروم) و می خواست پیش آقای پاکدامن رفو نماید، بعد از نو به آقای پاکدامن می گوید در رابطه با منافقین به موسوی بگو فردا جلسه است و اگر واقعاً آقای درّی جدی بودند این جلسه صبح شنبه را بایستی روز همان جمعه می گذاشتند و افراد را میخواستند و من جزء آن مجموعه ای که دعوت شده بودند هیچ جایگاه تشکیلاتی نداشتیم و آقای سرمدی و آقای اسماعیلی خودشان صاحب نظر بودند و ضمن اینکه حالا که جلسه را روز شنبه گذاشته اند ایشان که از روز جمعه نسبت به این جلسه حساس بودند و اقدام علیه منافقین لذا بایستی اگر جلسه ای نیز از قبل مشخص نموده بودند آنرا لغو می کردند و جلسه صبح شنبه را خودشان اداره می کردند و نه اینکه بعد از مختصر صحبتی بگویند من کار دارم و آقای پورمحمدی جلسه را ادامه می دهند و آقای درّی به اتاقش برود و به کارهای عادی خود بپردازد و عدم جدیت بعد از این جلسه و پیگیری نمودن آقای درّی از نتیجه ای(که)آیا جلسه ... بدست آورده و حتماً پیگیری جهت اقدام را نمودند خود حاکی از سرکاری بودن این جلسه و به منظور رفو نمودن تماسش با آقای پاکدامن و ... می باشد) به هر حال روز شنبه مسئله ملاقات با آقا وجود داشت که آقای خزایی در ساختمان امام گفت مگر نمی آیی برویم پهلوی آقا گفتیم من باید با آقای امیر تهرانی برویم مجلس و در یکی از کمیسیونها صحبت کنیم که آقای خزائی اصرار(می) نمود که شما بیا و من می دانستم آقا می



خواهند در رابطه با مسائل عملیات ها صحبت بفرمایند و (به دلیل) این اصرار آقای خزایی من احساس نمودم در جریان کار با آقای درّی قرار دارد و (بعداً) ملاقات با آقا (سید علی خامنه ای) انجام شده بود که من می خواستم بروم پهلوی امیر تهرانی که به مجلس برویم جلو درب بلوک امنیت آقای حقانی را دیدم که رنگش پریده است گفتم ملاقات بوده اید؟ گفت بله، گفتم ناراحت نباش و آقای درّی گفته اند و این مطلب را احتمالاً (به) آقای حقانی (که او را) به اطاقم آوردم گفتم و بعد به مجلس رفتم. روز یکشنبه آقای درّی سخنرانی در ساختمان شهید عراقی نموده بودند و علیه کارهای گروهها و مطبوعات و جومطبوعات و گروهی علیه نظام (نوار را می توان ملاحظه نمود و چون آقای خردی منش معانیت امنیت نوارهای سخنرانی آقای درّی را پیاده می کرد بایستی پیاده شده نوار باشد) به هر حال صحبت آقای درّی این را فقط می دانم طوری بوده که آقای حمید جلالی که اعلام کرده بود استخاره گفته کلاف سر در گم است و جواب منفی برای کار عملیاتی داده بود بعد از سخنرانی آقای درّی آمد و گفت حاضر هستم که کار بکنیم و سوژه بدهید که گفتم فعلاً منتفی شده است و این را بر اساس صحبت ۷۷/۹/۲۷ آقای درّی که در منزلشان بود و فرمودند بگذارید برای بعد از ماه رمضان به آقای حمید جلالی گفتم و روز ۷۷/۹/۳۰ آقای قائم پناه زنگ زدند و گوشی را برداشتم و گفتم با آقای درّی صحبت کنید و آقای درّی گفتند شب ساعت ۷:۳۰ (احتمالاً این ساعت را گفتند) با آقای صادق بیابید و احتمال دارد آقای قائم پناه با آقای صادق هم صحبت نموده باشند و من با صادق صحبت کردم ساعت ۷:۳۰ باید برویم پهلوی آقای درّی و بعد از افطار که من رفتم به نگهبان درب ورودی که احتمالاً آقای رضایی بود گفتم آقای صادق اینجا نیامد. گفت آمد و رفت و با صادق تماس گرفتم و گفت آمدم و شما نبودید برگشتم، گفتم بیا گفت شما بروید و صحبت کنید گفتم آقای درّی گفتند شما هم بیابید که آمد و رفتیم طبقه بالا و به آقای قائم پناه گفتم به آقای درّی بگوئید ما آمده ایم. ایشان تماس گرفتند و گفتند حاج آقا موسوی و آقای صادق آمده اند که ظاهراً آقای درّی گفتند بنشینند و آقای قائم پناه گفتند بفرمائید بنشینید گفتم کی پهلوی حاج آقا است گفتند آقای پورمحمدی و آقای خزایی و بعد آقای قائم پناه آمدند و اطاق جنب اطاق خودشان را باز کرده و گفتند بفرمایید اینجا و با صادق نشستیم که دیدم آقای قائم پناه آمد درب را بست و دو نفر که آقای پورمحمدی و خزایی بودند از اطاق آقای درّی بیرون آمده و از جلو اطاقی که ما بودیم رد شدند.

فرمودند اگر سرمدی متوجه شد نگوئید که من در جریان بوده ام. آقای صادق مهدوی گفتند حاج آقا شما مطمئن باشید آقای سرمدی هیچ سرنخی ندارد اگر او متوجه شد که ما می گوییم خودمان بوده ایم ولی اگر شما رفتید و گفتید ما می گوییم که شما گفته اید. آقای درّی با صدای بلند دو سه بار گفتند من من من (?) گفتم من و صادق گفتیم بله شما گفتید و من گفتم اگر شما نگفته بودید که ما این کار را انجام نمیدادیم و صادق گفت شما که توان مقاومت را نداشتید می خواستید حکم ندهید و شروع به تند و تیز صحبت علیه آقای درّی نمود که درّی گفت من گفتم مرگ یکبار شیون هم یکبار و به صادق گفت یک میوه بردار و ببر بیرون و به من گفت شما باشید و وقتی صادق رفت درّی گفتند اگر سرمدی متوجه شد شما بگوئید من حکم از آقایان دستغیب گرفته ام که من گفتم آقایان دستغیب (طرفدار؟) خاتمی هستند و آنها خاتمی را جهت انتخابات معرفی نمودند و شما گفتید حاج آقا برای من اگر آقایان دستغیب هم می گفتند حجت نه شرعی و نه تشکیلاتی داشت که درّی باز گفت من گفتم مرگ یکبار شیون یکبار و شما بروید یک سناریو (برای خروج از بحران) درست نمایید و من آمدم بیرون و با صادق صحبت نمودم جهت سناریو که ابتدا نمی پذیرفت و بعد قبول نمود که یک سناریو درست کنیم دو سه اوباش و افراد لات را پیدا نموده و پولی به آنها داده شود که ترکیه بروند و منبع صادق هم از آلمان به ترکیه بیاید و آنها را توجیه نماید که بیاید روی خانه گلشیری که نیروی انتظامی است و آنجا نیروی انتظامی آنها را دستگیر نماید و اینها بر اساس توجیهی که شده اند در بازجویی ها بگویند ما در ترکیه توجیه شده ایم و قرار بوده بعد از عملیات هم از کشور خارج گردیم و نیروی انتظامی هم خیال نماید... اشخاص دیگری نیز که داریوش فروهر و پروانه اسکندری و مختاری و پوپنده را زده اند از کشور خارج گردیده اند و نهایتاً صادق پیگیری ننمود و گفت این مشکل درّی است و خودش برود حل کند. (ادامه ی اظهارات عمدتاً در ارتباط با سناریو سازی و اختلافات و دعوای درونی بین درّی و موسوی و بین جناحهای درگیر دعواست)